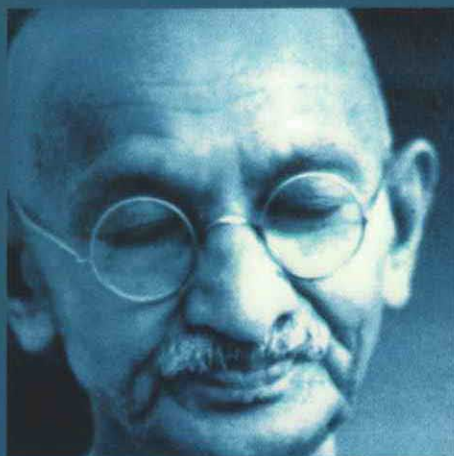


نیما یوش

مہاتما گاندی



ترجمہ شہرام نقش تبریزی



کتابخانہ رستار

@RastarLib

نیایش

چیزی در درونم مرا وامی دارد رنج خود را با صدای بلند فریاد کنم. من نیک دانسته‌ام که چه باید بکنم. آنچه در درونم هست و هرگز فریسم نمی‌دهد اکنون به من می‌گوید: «باید در مقابل تمام دنیا بایستی، حتی اگر تنها بمانی. باید چشم در چشم دنیا بدوزی، حتی اگر دنیا با چشمان خون‌گرفته به تو بنگرد. ترس به دل راه نده. به سخن آن موجود کوچکی که در قلب خانه دارد اطمینان کن که می‌گوید: 'دوستان، همسر، و همه چیز و همه کس را رها کن و فقط به آنچه برایش زیسته‌ای و به خاطرش باید بمیری شهادت بده.'»

مہاتما گاندی

نیایش

ترجمہ

شہرام نقش تبریزی



نشر فی

گاندی، موهنداس کارمچاند، ۱۸۶۹ - ۱۹۴۸ م
Gandhi, Mohandas Karamchand

نیایش / مهاتما گاندی؛ ترجمه شهرام نقش تبریزی. - تهران: نشر
نی، ۱۳۸۴.
۲۵۱ ص.

ISBN 964-312-792-3

Prayer, C 2000.

عنوان اصلی:
کتابنامه به صورت زیرنویس.
چاپ سوم: ۱۳۸۵.

۱. دعا - هندوئیسم. ۲. هندوئیسم - آیینها. الف. نقش تبریزی،
شهرام، ۱۳۴۵ - ، مترجم. ب. عنوان.
۹ ن ۲ گ / ۳۶ / ۱۲۳۶ BL
۱۳۸۴
۲۹۴/۵۲۳

۸۴-۱۵۰۹۱ م

کتابخانه ملی ایران



نشرنی

تهران، خیابان کریم خان، نبش میرزای شیرازی، شماره ۱۶۵، کد پستی ۱۵۹۷۹۸۵۷۴۱
تلفن: ۲ و ۳ و ۸۸۹۱۳۷۰۱، صندوق پستی ۵۵۶ - ۱۳۱۴۵
www.nashreny.com

دفتر فروش: خیابان انقلاب، روبروی دانشگاه تهران، پاساژ فروزنده، شماره ۵۱۲
تلفن: ۶۶۴۹۸۲۹۳، فکس: ۶۶۴۹۸۲۹۴
کتابفروشی: خیابان کریم خان، نبش میرزای شیرازی، شماره ۱۶۹
تلفن ۸۸۹۰۱۵۶۱

MK Gandhi

مهاتما گاندی

Prayer

نیایش

Berkeley Hills Books, 2000

ترجمه شهرام نقش تبریزی

• چاپ سوم ۱۳۸۵ تهران • تعداد ۲۲۰۰ نسخه • لیستوگرافی غزال • چاپ غزال

ISBN 964-312-792-3

شابک ۹۶۴_۳۱۲_۷۹۲_۳

Printed in Iran

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است

تقدیم به پدرم و مادرم
مترجم

فهرست مطالب

۶۹ هدف از نیایش ۱۴ ۷۰ عروج خودانگیخته قلب ۱۵ ۷۱ انسان نیایشگر، با ترس بیگانه است ۱۶ ۷۳ رامانا: تکرار نام خدا ۱۷ ۷۴ زیبایی تکرار ۱۸ ۷۶ فقدان ایمان به نیایش ۱۹ ۸۷ چرا فقدان ایمان به نیایش؟ ۲۰ ۸۷ ایمان داشته باشید ۲۱ ۸۹ مرهم شفا بخش ۲۲ ۹۰ سخن خدا ۲۳ ۹۱ تنها دستگیر درماندگان ۲۴ ۹۲ وعده خدا ۲۵ ۹۴ راز تسلط بر نفس ۲۶ ۹۷ دعوت به توبه ۲۷ ۹۷ بلایای آسمانی ۲۸ ۱۰۱ رهنمود خدا ۲۹ ۱۰۳ نگاه پیشگویانه ۳۰ ۱۰۴ ندای درونی ۳۱	یادداشت مترجم ۹ دیبچه به قلم آرون گاندی ۲۱ مقدمه به قلم مایکل ن. ناگلر ۲۵ بخش ۱. معنا و ضرورت نیایش ۱. هسته حیاتی زندگی ۳۷ ۲. ضرورت نیایش برای همگان ۴۱ ۳. انسان بدون نیایش زنده نمی ماند ۴۳ ۴. نبرد ابدی ۴۵ ۵. نیایش چیست؟ ۴۸ ۶. نیایش حقیقی ۵۱ ۷. عبادت حقیقی ۵۲ ۸. بزرگ ترین نیروی پیونددهنده ۵۳ ۹. نیایش، فراگیر است ۵۴ ۱۰. گفت و گو با یک بودایی ۵۵ ۱۱. دلیل تأکید من بر نیایش ۶۳ ۱۲. تجربه شخصی از نیایش ۶۳ ۱۳. چرا نیایش ۶۷
--	--

بخش ۲. اشکال و روش‌های نیایش

۳۲. یاجنا (وقف) ۱۰۷
 ۳۳. چگونه با خدا ارتباط برقرار کنیم ... ۱۰۸
 ۳۴. شکل نیایش من ۱۰۹
 ۳۵. خدمت، عبادت است ۱۱۱
 ۳۶. اراده خود را جاری ساز ۱۱۵
 ۳۷. تسلیم در برابر اراده او ۱۱۷
 ۳۸. چگونه و درمقابل چه کسی نیایش کنیم ۱۱۹
 ۳۹. وقت‌شناسی در نیایش ۱۲۴
 ۴۰. زمان خدا هرگز متوقف نمی‌شود ... ۱۲۶
 ۴۱. از نیایش غفلت نکنید ۱۲۶
 ۴۲. شرکت در نیایش ۱۲۸
 ۴۳. ارزش روحانی سکوت ۱۳۱
 ۴۴. ریاضت کور ۱۳۵
 ۴۵. مصاحبت ساکت ۱۳۷
 ۴۶. نیایش ساکت ۱۳۹
 ۴۷. سکوت در طول نیایش ۱۴۰
 ۴۸. چگونه نیایش جمعی را پیشنهاد کردم ۱۴۲
 ۴۹. نیایش جمعی ۱۴۳
 ۵۰. همکاری در نیایش ۱۴۷
 ۵۱. ایمان من به نیایش جمعی ۱۴۸
 ۵۲. نیایش انفرادی ۱۴۹
 ۵۳. تمرکز به هنگام نیایش ۱۵۱
 ۵۴. نیایش اجباری ۱۵۲
 ۵۵. بیماری نابردباری ۱۵۴
 ۵۶. سخنی با معترضان ۱۵۵
 ۵۷. روزه و نیایش ۱۵۶
 ۵۸. حقیقی‌ترین نیایش ۱۶۰
 ۵۹. مفهوم باطنی روزه ۱۶۲
 ۶۰. گیتا، مادر معنوی ۱۶۴
 ۶۱. مراقبه مادزگیتا ۱۶۶
 ۶۲. استفاده از تصاویر به هنگام نیایش . ۱۶۷

۶۳. پرستش بت ۱۶۹
 ۶۴. بت‌پرستی ۱۷۱
 ۶۵. نیایش در معابد ۱۷۳
 ۶۶. آیا وجود معابد ضروری است؟ ۱۷۴
 ۶۷. آیا وجود مکان‌های عبادت دلیل بر خرافه‌پرستی است؟ ۱۷۹
 ۶۸. چرا در اشرام معبدی نیست؟ ۱۸۲
 ۶۹. نیایش در معبد طبیعت ۱۸۴
 ۷۰. پرستش درخت ۱۸۵
 ۷۱. فضای نیایش ۱۸۷
 ۷۲. جایگاه نیایش در زندگی در اشرام .. ۱۸۸
 ۷۳. نیایش در اشرام ۲۰۰
 ۷۴. درباره نیایش در اشرام ۲۰۵
 ۷۵. مدت زمان نیایش ۲۰۸
 ۷۶. گزیده‌ای از یادداشت‌های مانی‌بن .. ۲۰۹

بخش ۳. رامانا: تکرار نام خدا

۷۷. چطور رامانا را تکرار کنیم ۲۱۳
 ۷۸. بذری که به بار نشست ۲۱۵
 ۷۹. راما کیست؟ ۲۱۶
 ۸۰. قدرت رامانا ۲۱۹
 ۸۱. فرمولی که آزموده شده است ۲۲۲
 ۸۲. به سخره گرفتن رامانا ۲۲۳
 ۸۳. رامانا نباید متوقف شود ۲۲۴
 ۸۴. رامانا و خدمت به مردم ۲۲۵
 ۸۵. رامانا و درمان طبیعی ۲۲۶
 ۸۶. شفای نرتر ۲۳۲
 ۸۷. سوء استفاده از رامانا ۲۳۳

بخش ۴. آخرین نفس

۸۸. خدا، تنها نگاهبان ۲۳۵
 ۸۹. راما، رام! ۲۳۸
 نمایه ۲۴۱

یادداشت مترجم

در کشور ما نام گاندی، بیش از هر چیز تداعی‌کنندهٔ عبارات «عدم خشونت» و «نافرمانی مدنی» به مثابهٔ شیوه‌هایی برای پیشبرد مبارزات اجتماعی است. در نگاه نخست، گاندی را به‌عنوان یک رهبر سیاسی می‌شناسیم که با توسل به شیوه‌ای منحصر به فرد و بی‌سابقه در تاریخ بشر، توانست بدون شلیک گلوله‌ای ملتی را از چنگال یکی از خشن‌ترین امپراتوری‌های جهان برهاند.

ولی واقعیت این است که این تصویر متداول که از او ترسیم می‌شود، تصویری تمام‌نما نیست. اگر به روی دیگر شخصیت گاندی نگاه کنیم، قدیسی پرهیزکار را می‌بینیم که کم‌خوری، کم‌خوابی، و کم‌گویی را پیشهٔ خود ساخته است و آنی از نیایش و ذکر غافل نیست. اینکه شخصیت یک قدیس چگونه می‌تواند در لباس یک سیاستمدار متجلی شود، در کلام خود او آشکار است:

«من... جوینده‌ای فروتن هستم که در جست‌وجوی «حقیقت» است؛

و در راه رسیدن به آن از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کند. هیچ ایثاری را در

راه دیدن رو در روی خدا بسیار نمی‌شمارم. تمامی فعالیت‌های من، چه آنها که اجتماعی یا سیاسی تلقی می‌شوند و چه آنها که انسان‌دوستانه و اخلاقی انگاشته می‌شوند، همگی در خدمت تحقق همین هدف هستند. و از آنجایی که می‌دانم خدا اغلب در ضعیف‌ترین و حقیرترین مخلوقاتش یافت می‌شود و نه در مخلوقات قدرتمند و گردن‌فرازش، تلاش می‌کنم خود را به موقعیت چنین افرادی برسانم؛ و برای چنین کاری، چاره‌ای جز خدمت به آنها نمی‌بینم. و چون جز با ورود به وادی سیاست انجام چنین خدمتی از من ساخته نیست، پس به سیاست روی آورده‌ام...

کتاب حاضر که مجموعه‌ای از نوشته‌های پراکنده او درباره «نیایش» است، همین‌وجه از شخصیت وی را به نمایش می‌گذارد. با این حال، آگاهی خواننده کتاب از تاریخ مبارزات مردم هند و شیوه متحصربه‌فرد گاندی نیز، می‌تواند کمک مؤثری در جهت درک جنبه‌های معنوی وجود وی باشد. از همین‌رو، در ادامه این یادداشت، شرح موجز و بسیار فشرده مقطعی خاص از تاریخ هند را برای آشنایی خوانندگانی که هیچ‌گونه پیشینه ذهنی از آن ندارند، بازگو می‌کنیم:^۱

روز بیست و یکم ماه مه ۱۹۳۰ (خرداد ۱۳۰۹)، گزارشی از هندوستان به خبرگزاری‌های سراسر دنیا مخابره شد که دل‌های جهانیان را لرزاند. گزارش از این قرار بود که ۲۵۰۰ فرد غیر مسلح که خود را پیروان مهاتما گاندی می‌نامیدند، تحت رهبری زنی شاعر، به نام ساروجینی نایدو، در قالب ارتشی کوچک و بسیار منظم، «حملة عاری از خشونت» خود را به کارخانه نمک دولتی دهراسانا واقع در ۲۴۰ کیلومتری شمال بمبئی آغاز کرده‌اند. مأموریت این ارتش، که متشکل از واحدهای حمل برانکارد و کمک‌های اولیه بود، تسخیر کارخانه نمک اعلام شده بود. ۴۰۰ مأمور پلیس، حفاظت از این کارخانه را برعهده داشتند. «مهاجمان» در صف‌هایی بسیار منظم و بدون کوچک‌ترین صدایی، قصد وارد شدن و اشغال

۱. این شرح، در بهمن ماه سال ۱۳۷۶ به مناسبت پنجاهمین سال ترور گاندی به قلم مترجم این کتاب نگاشته شده و در روزنامه سلام به چاپ رسیده است.

کارخانه را داشتند که با مقاومت نیروهای محافظ کارخانه مواجه شدند. جنگی بسیار سخت و یک‌سویه درگرفت. مأموران پلیس با استفاده از باتوم‌های مخصوص خود، که بر سر و روی مهاجمان می‌کوبیدند، صفوف پیشین ارتش عاری از خشونت را متلاشی می‌کردند. مهاجمان حتی دستی نیز به دفاع از خود بالا نمی‌آوردند. صفوف اول ارتش که گسسته می‌شد و افراد با سر و روی خونین بر زمین می‌افتادند، واحدهای کمک‌های اولیه دست به کار می‌شدند و مجروحان را به پشت منتقل می‌کردند و صف بعدی در سکوت با متانت به حملهٔ باشکوه خود ادامه می‌داد. صدای چندش‌آور برخورد باتوم با سر و روی «مهاجمان»، فضا را انباشته بود. اینان، افراد آموزش‌دیده‌ای بودند که با اتکا به تعالیم پیشوای خود، گاندی، برای به تصویرکشاندن جنایات دولت بریتانیا، دست به این از خودگذشتگی زده بودند. چندی پیش از آن، گاندی به جرم شکستن قانون نمک – که به آن اشاره خواهد شد – بازداشت شده بود و در زندان به سر می‌برد.

این افراد، موفق به فتح کارخانه نشدند و با ۳۲۰ مجروح و ۲ کشته به حملهٔ خود پایان دادند؛ اما وجدان ملت‌های دنیا را چنان بیدار ساختند که پایه‌های کسب استقلال کشور براساس آن بنیان گذاشته شد.

پیشوای این عده، گاندی – که به او لقب «روح بزرگ» داده بودند – در کمال فروتنی و خضوع، سلاحی را به ملت خود و به همهٔ جهانیان عرضه کرده بود که تا آن هنگام ناشناخته بود. گاندی سلاح بزرگ «عدم خشونت» را پیشکش بشریت کرده بود. خود او گفته است: «من هیچ چیز تازه‌ای ندارم که به جهانیان بیاموزم، حقیقت و عدم خشونت به اندازهٔ کوهستان‌ها کهن و قدیمی هستند.» اما واقعیت این است که گاندی برای اولین بار، این اصل کیش هندو را چنان با سیاست درهم آمیخته و آن را به کار گرفته بود که حاصل، به‌زانو درآمدن بزرگ‌ترین و قدرتمندترین امپراتوری آن دوره بود. او گفته است: «سیاست من و تمام فعالیت‌های دیگرم، همه از مذهب ناشی می‌شوند... در نظر من سیاست جداسازی از مذهب، کثافتی است که باید همواره از آن دوری جست.»

راه ساده‌ای که گاندی پیش پای ملت خود گذاشت، نافرمانی مدنی و عدم

همکاری بود و با اصرار تمام ادعا می‌کرد که از هر سلاح دیگری بُرنده‌تر و مؤثرتر است. او دورنمای چنین مبارزه‌ای را برای مردم خود چنین تصویر می‌کرد: «... نافرمانی مدنی واقعی با هیچ‌گونه تحریک و هیجانی توأم نیست، بلکه آماده شدن برای رنج کشیدن آرام و خاموش است. اثر آن هرچند ناپیدا و خفیف، ولی حیرت‌انگیز است... من معتقدم که نافرمانی حربه‌ای برای احقاق حق و وظیفه‌ای برای ملتی است که حیات او به خطر افتاده است. من مطمئنم که در نافرمانی مدنی، کمتر از جنگ خطر وجود دارد... راه مقاومت مسالمت‌آمیز، روشن‌ترین و سالم‌ترین راه‌هاست، زیرا اگر منظوری که در پیش است برحق نباشد، تنها مقاومت‌کنندگان رنج خواهند کشید نه هیچ‌کس دیگری... انگلیسی‌ها می‌خواهند ما مبارزات خود را بر محور مسلسل‌ها استوار کنیم، چون آنها مجهز به این سلاح‌اند و ما فاقد آن هستیم. برعکس، ما ناچاریم برای پیروزی، مبارزات خود را بر محوری استوار کنیم که سلاحش را در اختیار داریم و آنان ندارند...»

بی‌شک گاندی به‌عنوان یک «ایده‌آلیست عملگرا» (عبارتی که خود به‌کار می‌برد) کسی نبود که تنها به ارائه نظریه‌هایی در مورد روش‌های نافرمانی مدنی و عدم همکاری بپردازد، بلکه خود در میدان آزمایش و عمل، دست به تجربه‌هایی می‌زد که نتایج آنها حیرت‌آور بود. یکی از این موارد، به اعتصاب کارگران یکی از کارخانه‌های احمدآباد به‌خاطر اضافه دستمزد و نارضایتی از افزایش هزینه زندگی، که جنگ مسبب آن بود، مربوط می‌شد. کارگران درخواست کردند که گاندی – که اینک به‌عنوان وکیل حامی ضعیفا شناخته شده بود – رهبری اعتصاب آنها را بپذیرد. گاندی با ارائه چهار شرط این امر را پذیرفت. چهار شرط وی عبارت بودند از اینکه کارگران:

- ۱- هرگز به هیچ اقدام خشونت‌آمیزی متوسل نشوند.
- ۲- هرگز معترض اعتصاب‌شکنان نشوند.
- ۳- هرگز صدقه از کسی نپذیرند.
- ۴- در خواسته خود ثابت‌قدم بمانند، هرچند که اعتصاب مدتی دراز ادامه یابد. و در این مدت نان خود را از راه کارهای شرافتمندانه تهیه کنند.

اما دو هفته که از آغاز اعتصاب گذشت، اراده کارگران رو به ضعف نهاد. اندک‌اندک بوی شکسته شدن اعتصاب به مشام رسید. ناگهان «نوری بر اندیشه گاندی تابید» و او اعلام کرد که اگر کارگران به اعتصاب ادامه ندهند، از خوردن غذا امتناع خواهد کرد. این عمل گاندی سخت مؤثر افتاد و کارگران با عزم راسخ‌تر به مقاومت خود ادامه دادند. سرانجام کارخانه‌داران تسلیم شدند و به خواسته‌های کارگران گردن نهادند.

در سال ۱۹۲۰، نافرمانی مدنی شکلی همگانی‌تر به خود گرفته بود. در این سال گاندی رسماً به مردم هند اعلام کرد که نهضت نافرمانی مدنی و عدم همکاری با انگلیسی‌ها آغاز شده است و به مردم توصیه کرد که کلیه عناوین و مشاغل افتخاری خود را ترک گویند؛ در گرفتن قرضه‌های دولتی شرکت نکنند؛ قاضیان و وکلای دادگستری دست از کار بشویند؛ دانش‌آموزان، مدارس دولتی را تحریم کنند؛ کسی در میهمانی‌های دولتی شرکت نکند؛ و مردم از قبول هرگونه سمت اداری یا نظامی سرباز زنند. گاندی، خود همه مدال‌ها و نشان‌هایی را که در گذشته برای خدماتش به دولت بریتانیا در جنگ‌های افریقای جنوبی از طرف این دولت به او اعطا شده بود، بازپس فرستاد. هندی‌های برجسته دیگر نیز به تبعیت از گاندی چنین کردند. گاندی به مردم توصیه کرد که از پوشیدن لباس‌های انگلیسی خودداری کنند و آنها را به نشانه اعتراض، در خیابان‌ها بسوزانند. گاندی، از آن پس تصمیم گرفت خود را تنها با لنگی که با دست خود بافته بود بپوشاند و این، تنها پوششی بود که وی تا آخر عمر از آن استفاده می‌کرد. و به مردم هند نیز آموخت که با استفاده از چرخ‌های نخ‌ریسی، صنعت کهن و دیرپای هند را نجات بخشند تا هم درآمدی برای آنها باشد و هم به استثمارشان به دست کارخانه‌های پارچه‌بافی انگلستان پایان دهد. از آن پس، چرخ نخ‌ریسی تبدیل به نمادی از استقلال هند شد و حتی پس از استقلال هندوستان، تصویر آن بر پرچم ملی این کشور جای گرفت. در آماری که بعدها انگلیسی‌ها منتشر کردند آمده است که تحریم پارچه‌های انگلیسی، در ظرف یک سال ۲۰ میلیون دلار به انگلستان ضرر رسانده است.

نمونه‌ای دیگر از تحریم‌هایی که مردم هند به آن دست زدند، هنگامی بود که ولیعهد انگلستان (پرنس اف ولز) سفر خود را به هند آغاز کرد و وارد بمبئی شد. کنگره هند (حزب مردمی مخالف سلطهٔ بریتانیا) دستور داده بود که در آن روز مردم بمبئی از خانه‌های خود خارج نشوند، همهٔ مغازه‌ها تعطیل باشند و مردم، پرچم‌های مشکی بر فراز خانه‌های خود نصب کنند. ولیعهد هنگام ورود به بمبئی با شهری خالی از سکنه روبه‌رو شد. بی‌شک وی پس از بازگشت به انگلستان، درجهٔ انزجار مردم هند را به دولت بریتانیا ابلاغ کرده است.

اما «راهپیمایی نمک»، به یادماندنی‌ترین نمایی است که گاندی به‌عنوان اعتراض به قوانین ظالمانه، آن را ترتیب داده است. یکی از قوانینی که انگلیسی‌ها بر مردم هند تحمیل می‌کردند، اخذ مالیات از آنها درمقابل استخراج نمک از دریا بود. هندی‌ها درمقابل استخراج نمک از دریا و فروش آن مجبور به پرداخت مالیات‌هایی غیرعادلانه بودند. گاندی طی نامه‌ای به نایب‌السلطنه، که زمامدار مطلق‌العنان هند بود، با کمال احترام به او اعلام کرد به دلیل ناعادلانه بودن این قانون، وی قصد شکستن آن را دارد و با کمال میل آماده است که محکومیت و مجازات ناشی از این قانون‌شکنی را نیز به‌جان بخرد. ابتدا چنین تصمیمی بسیار کودکانه و بی‌تأثیر جلوه می‌کرد. مقامات انگلیسی آن را مسخره تلقی کردند. حتی دیگر رهبران مردم هند از جمله «نهری» با انجام این تصمیم مخالف بودند. نهری گفت: «ما گیج شده بودیم». اما گاندی عزم خود را جزم کرده بود که به همراهی هفتادوهشت تن از شاگردانش مسیر ۳۲۰ کیلومتری احمدآباد تا بندری موسوم به «دندی» را در کنار دریا، با پای پیاده و در مدت ۲۴ روز پیماید و در آنجا با برداشتن مشتی نمک از دریا، قانون ظالمانهٔ مالیات نمک را بشکند.

سپیده‌دم ۱۲ مارس ۱۹۳۰ فرارسید. پیرمردی ۶۱ ساله با دو تکه پارچهٔ سفیدی که به خود پیچیده بود، چوب‌دستی در دست، پیشاپیش شاگردانش به‌راه افتاد. به‌هر روستایی که وارد می‌شدند، مورد استقبال مردم قرار می‌گرفتند. گاندی با روستاییان صحبت می‌کرد و قصد خود را با آنان درمیان می‌گذاشت و به آنان توصیه می‌کرد که به قوانین ظالمانه گردن نگذارند. به تدریج خبرنگاران

خبرگزاری‌های مختلف به این راهپیمایی علاقه‌مند شدند. گزارش‌ها لحظه‌به‌لحظه به همه دنیا مخابره می‌شد و چشم مردم دنیا به مردی کوچک‌اندام که بدون سلاحی در دست و تنها با اتکا به نیروی بی‌پایان روح خویش برای شکستن قانونی ستمگرانه به‌پیش می‌رفت، دوخته شده بود. پس از ۲۴ روز راهپیمایی، به بندر «دندی» رسیدند. گاندی ابتدا در آب دریا شست‌وشو کرد و سپس خم شد و طی عملی نمادین مثنی نمک از دریا برداشت. قانون، شکسته شده بود و همه مردم به پیروی از پیشوایشان از دریا نمک استخراج کردند و بدون توجه به قانون مالیات نمک، آن را به فروش رساندند. شصت‌هزار مرد و زن بازداشت و روانه زندان‌ها شدند. گاندی نیز بازداشت شد و به‌همراه همسر، پسر، و انبوهی از پیروانش به زندان منتقل شد. حمله «ارتش عاری از خشونت» به کارخانه دولتی نمک، اندکی پس از این واقعه و به‌عنوان ادامه راه گاندی صورت پذیرفت.

حدود ۹ ماه بعد، افراد بازداشت‌شده آزاد شدند و دولت هند گاندی را برای مذاکره به دهلی خواند و در آنجا طی قراردادی، مقرر شد کلیه زندانیان آزاد شوند، قانون مالیات نمک لغو شود، و گاندی برای مذاکره با مقامات انگلیسی درمورد استقلال هند به لندن سفر کند.

گاندی به‌عنوان نماینده کنگره هند، مهابای سفر به لندن برای شرکت در کنفرانس میزگرد لندن شد. یکی از ویژگی‌های شخصیتی گاندی این بود که در عین سرسختی، همواره آماده مذاکره با دولت بریتانیا بود. نهرو در این باره گفته است: «اصولاً گاندی همیشه حاضر و آماده بود که با مخالفان و حریفان خود ملاقات کند و در هر باب با ایشان به مباحثه و گفت‌وگو بپردازد.»

در لندن، پادشاه انگلیس او را برای ملاقات، به کاخ باکینگهام دعوت کرد. برای ورود به کاخ، براساس سنتی دیرین، پوشیدن لباس رسمی اجباری بود و کسی بدون لباس رسمی حق ورود به کاخ را نداشت. ولی گاندی از پوشیدن لباس رسمی خودداری کرد و در پاسخ یکی از خبرنگاران گفت: «علیحضرت به‌حد کافی و به‌اندازه هر دو نفر ما لباس پوشیده‌اند... من باید با همین لباس

بروم تا پادشاه ببینند که در امپراتوری او مردم چگونه از هستی افتاده‌اند و تا چه اندازه نادار هستند.» و دست‌آخر نیز با پوشش همیشگی خود وارد کاخ شد. گاندی پس از چند جلسه شرکت در کنفرانس، احساس کرد که مقامات انگلیسی از مطرح کردن اصل موضوع؛ یعنی استقلال هند که برای گاندی درجهٔ اول اهمیت را داشت، طفره می‌روند. در آن کنفرانس رو به دولت بریتانیا گفت: «هند به‌زور شمشیر به مهمیز کشیده شده است. دیگر برای یک لحظه هم تردید ندارم که بریتانیای کبیر نمی‌تواند هندوستان را به‌زور شمشیر جزء مستملکات خود نگه دارد. به من بگوئید کدام یک بر دیگری ارجحیت دارد؟ یک هند به زنجیر کشیده شده، ولی شورشی یا یک هندوستان دوست و شریک با بریتانیای کبیر که می‌تواند در غم و شادی دوشادوش و در کنارش باشد؟ هندی که در صورت نیاز در کنار او بجنگد، البته نه برای به‌زنجیر کشیدن یک نژاد یا حتی یک انسان، بلکه برای سعادت و صیانت جهان و بشریت!»

هنگامی که گاندی از بی‌ثمر بودن کنفرانس لندن یقین حاصل کرد، تصمیم گرفت با مردم انگلیس و به‌خصوص با کارگران بی‌کارشدهٔ کارخانه‌های پارچه‌بافی **لانکاشایر** که متعاقب تحریم پارچه‌های انگلیسی، زندگی‌شان فنا شده بود، به گفت‌وگو بپردازد. این کارخانه‌ها به ویرانه‌هایی تبدیل شده و ۵۰۰ هزار کارگر آنها، کار خود را از دست داده بودند. قلب گاندی با دیدن این کارخانه‌های ساکت و خاموش به‌درد آمد، چه، خود را عامل چنین وضعیتی می‌دانست. گاندی با این کارگران به گفت‌وگو نشست و به آنان گفت: «بیکاری و فلاکتی که در اینجا وجود دارد، در مقایسه با فلاکتی که مردم هند با آن دست به‌گریبان‌اند، قطره‌ای در مقابل دریاست. اگر انگلستان اعطای استقلال به هند را بپذیرد، خرید پارچهٔ انگلیسی از سوی مردم هند از سر گرفته خواهد شد و کارگران زحمتکش انگلیسی از این وضعیت ناگوار خواهند رست.»

کارگران کارخانه‌ها پارچه‌بافی تحت تأثیر شخصیت فوق‌العادهٔ او قرار گرفتند و به گرمی از او استقبال کردند.

پس از شکست کنفرانس لندن، گاندی، ناکام به هند بازگشت و طبق عادت

دیرین خود که همواره آماده مذاکره و گفت‌وگو بود، دوبار از نایب‌السلطنه تقاضای ملاقات کرد، ولی او از دیدار با گاندی خودداری کرد. گاندی نیز بلافاصله با پیشنهاد کنگره مبنی بر اجرای برنامه نافرمانی مدنی موافقت کرد. فردای آن روز، گاندی روانه زندان و به دنبال آن، حزب کنگره غیرقانونی اعلام شد و در ظرف دو ماه، ۳۵ هزار زن و مرد به پشت میله‌های زندان اعزام شدند.

پانزده سال پس از این وقایع و بعد از مبارزاتی پیگیر و طاقت‌فرسا، عاقبت هنگامی که دوازده ضربه ساعت، نیمه‌شب چهاردهم اوت ۱۹۴۷ را اعلام کرد و نهرو نخست‌وزیر هند در دهلی، آزادی و استقلال هند را به هموطنان خود مژده داد، سرتاسر کشور در جشن و شادی فرو رفت. اما گاندی از این موفقیت خرسند نبود، زیرا هند تجزیه و به دو کشور مستقل هندوستان و پاکستان تقسیم شده بود. درگیری‌های مذهبی بین هندوها و مسلمانان شدت گرفته بود و حمام‌های خون در گوشه و کنار به پا می‌شد. روزه‌های گاندی نیز تنها می‌توانستند مسکنی کوتاه‌مدت بر درد این کشتار و ویرانی باشند. به تدریج گاندی به دلیل تساهل و رواداری مذهبی‌ای که از خود نشان می‌داد، دشمنان سرسختی در میان هندوها پیدا کرد. روی خوشی که گاندی — که خود یک هندوی مؤمن بود — به مسلمانان نشان می‌داد، آتش کینه را در درون هندوهای متحجر شعله‌ور می‌ساخت. آنان چنین سخنی را از گاندی بر نمی‌تافتند که «اگر کسی به حقیقت و قلب مذهب خود برسد، به حقیقت و قلب مذاهب دیگر نیز رسیده است... مذاهب، راه‌های گوناگونی هستند که به سوی نقطه‌ای واحد و مشترک می‌روند. تا وقتی که همه ما به سوی یک مقصد می‌رویم و به یک سرمنزل می‌رسیم، اگر راه‌های ما متفاوت باشند، اهمیتی نخواهد داشت. درواقع تعداد مذاهب به تعداد نفوس افراد آدمی است...»

هنگامی که یک مسیحی از او خواسته بود تا کمکش کند که به کیش هندو درآید، گاندی نپذیرفته و به او گفته بود باید حقایق را در مذهب مسیحیت و کتاب انجیل بیابد. با این شرایط، هندوهای متعصب و متحجر چگونه می‌توانستند این افکار را تاب بیاورند و حتی در مقابل چشمان خود ببینند که

گاندی به هنگام نیایش‌های دسته‌جمعی‌اش، آیاتی از قرآن و سرودهای انجیل هم می‌خواند؟

در ماه ژانویه سال ۱۹۴۸ که بحران هندو-مسلمان به اوج خود رسیده بود، هندوها چندبار به‌جان گاندی سوء قصد کردند. گاندی گویی خود نیز دریافته بود که به پایان نزدیک می‌شود. حدود بیست ساعت قبل از ترورش این جملات را بر زبان آورده بود: «دعای دائمی من آن است که هرگز کوچک‌ترین احساس خشم و رنجشی نسبت به متهم‌کنندگان و بدخواهان خود نداشته باشم. حتی اگر با گلوله قاتلی از پا درآیم، جان خود را درحالی‌که نام خداوند را بر لب دارم تسلیم خواهم کرد. راضی‌ام که اگر لبانم در آخرین لحظات، کلمه‌ای خشم‌آلود یا دشنام‌آمیز نسبت به قاتلم بیان کند، نام مرا در ردیف شیادان ثبت کنند... اگر کسی با شلیک گلوله‌ای مرا از پا درآورد و من گلوله را بدون ناله‌ای پذیرفتم و آخرین نفسم را همراه با نام خداوند تسلیم کردم، تنها در این صورت در ادعای خود صادق بوده‌ام.»

غروب سی‌ام ژانویه ۱۹۴۸، گاندی که بر اثر روزه‌های خود برای اعتراض به قتل‌عام‌های مذهبی بسیار ضعیف شده بود، با کمک دو نوه برادرش به‌سوی محل همیشگی برگزاری نیایش دسته‌جمعی می‌رفت. ناگهان جوانی از میان جمعیت خود را به گاندی رساند و تپانچه‌ای را به‌سوی او نشانه گرفت و سه تیر پی‌درپی شلیک کرد. تیر اول بر سینه گاندی نشست، پاهای او که در حرکت بود، ایستاد و به‌لرزه افتاد، دست‌هایش که برای پاسخ به سلام هندی بالا رفته بود، به‌آهستگی پایین آمد. تیر دوم به ران او اصابت کرد و تیر سوم از کنارش گذشت. آخرین سخنی که مهاتما بر لب آورد این بود: «ه‌راما» (ای خدا)؛ سپس به‌زانو درآمد و لکه‌های خون بر روی پارچه سفیدی که به تن داشت نمودار شد. قاتل گاندی که قصد خودکشی داشت، زنده دستگیر شد و پس از محاکمه، که در آن هیچ‌گونه اظهار ندامتی نکرد و گاندی را به خیانت به هندوها متهم کرد، به دار آویخته شد.

کشورهای عضو سازمان ملل پرچم‌های خود را به نشانه عزای به حالت

نیمه‌افراشته درآوردند. کلیه نمایندگان مجلس فرانسه بجز کمونیست‌ها، و همچنین کلیه انگلیسی‌های بلندپایه – حتی چرچیل – از مرگ گاندی اظهار تأسف کردند.

جسد گاندی – طبق آیین هندو – سوزانده و خاکسترش در محلی که رودهای گنگ و جومنا به هم می‌پیوندند، به آب‌های مقدس سپرده شد. گاندی، مردی بود که اینشتین درباره‌اش چنین گفته‌است: «نسل‌های آینده به‌سختی باور خواهند کرد که موجودی چنین، در قالب گوشت و استخوان بر عرصه این کرهٔ خاکی گام نهاده باشد.»

از پسرعموی عزیزم بهنام و همچنین از جناب آقای بابک حبیبی که نسخهٔ انگلیسی کتاب را در اختیار من قرار دادند، صمیمانه سپاسگزارم.

منابع:

۱. رومن رولان، *مهاتما گاندی*، ترجمهٔ محمد قاضی، انتشارات روزبهان، ۱۳۵۶.
۲. ویلیام شایرر، *خاطرهٔ گاندی*، ترجمهٔ حسن حاج‌سید جوادی و گودرز شیدایی، انتشارات آشتیانی، ۱۳۶۲.
۳. حسین یزدانیان، *گاندی و استقلال هند*، انتشارات جار، ۱۳۵۳.
۴. جورج وودکاک، *گاندی*، ترجمهٔ محمود تفضلی، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۳.
۵. همهٔ مردم برادرند (گزیده‌ای از نوشته‌های گاندی)، ترجمهٔ محمود تفضلی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
۶. روزنامهٔ *اطلاعات*، دهم بهمن ۱۳۲۶: گزارشی تحت عنوان «مهاتما گاندی پیشوای معنوی ملل هندوستان بامداد روز گذشته هنگام عزیمت برای نماز به‌دست یک جوان هندو به قتل رسید».

دیباجه

به قلم آرون گاندی^۱

آرون گاندی پنجمین نوه مهاتما گاندی است که در اشراام فونیکس – نهادی مذهبی که پدر بزرگش در سال ۱۹۰۴ در افریقای جنوبی تأسیس کرده بود – رشد یافت. وی در سال ۱۹۴۵ به هند عزیمت کرد و در سال‌های پایانی عمر مهاتما، زندگی را با او گذراند. دکتر گاندی که سابقاً به حرفه روزنامه‌نگاری مشغول بوده است، به همراه همسرش سوناندا سازمانی به نام «مرکز هندی اتحاد اجتماعی» را با هدف کاهش فقر و رفع تبعیض بین طبقات مختلف (کاست‌های) جامعه تأسیس کرد. دکتر گاندی، هشت کتاب تألیف کرده و از سال ۱۹۸۷ مقیم امریکا است. او و همسرش، «مؤسسه عدم خشونت مهاتما گاندی» را در دانشگاه «برادران مسیحی» در شهر ممفیس ایالت تنسی بنیانگذاری کرده‌اند.

1. Arun Gandhi

نوشتن دیباچه برای مجموعه‌ای از نوشته‌های م. ک. گاندی درباره نیایش کاری دشوار است. یقین ندارم که واجد صلاحیت تحلیل اندیشه‌های او درباره مسائل مذهبی باشم. از این رو، تنها می‌کوشم نظرات و عقاید خود را در این باره مطرح سازم.

اعتقاد پدر بزرگ به خدا و نیایش، اعتقادی افسانه‌ای بود که تاحدی نیز بد فهمیده شده است. افراد بسیاری، از جمله برخی تحلیل‌گران برجسته و معروف، قادر به درک دقیق چگونگی جمع‌پذیری عشق او به سکولاریسم از یک سو و یادکردن فراوانش از رام راجیا - یا پادشاهی رام^۱ - از دیگر سو نبودند. حتی جواهر لعل نهرو، اولین نخست‌وزیر هند و یکی از وارثان اندیشه‌های گاندی، قائل شدن به وجود رام راجیا را در کشوری مانند هند، که مسلمانان، مسیحیان، و بوداییان بخش عظیمی از جمعیتش را شکل می‌دهند، مورد پرسش و تردید قرار می‌داد.

برای درک این مطلب و رفع چنین تناقضی، باید به این نکته توجه داشت که رام راجیا برای پدر بزرگ، به هیچ وجه رنگ و بوی کیش هندو را نداشت. او رام را سرباز حقیقت و عدالت می‌دانست. در طول دوره حکومت افسانه‌ای رام، همه مردم برابر بودند و فقیر و غنی یا قدرتمند و ضعیف وجود نداشت. با این تلقی از رام، نمی‌توان آن را به طور اختصاصی به کیش هندو نسبت داد، بلکه باید آن را بخشی از همه مذاهب دنیا و نیز آرمانی دانست که هر انسانی در سر می‌پروراند. پدر بزرگ از این رو اصطلاح رام راجیا را به کار می‌برد که اکثریت مردم هند، از جمله مسلمانان و مسیحیان، مفهومش را درک می‌کردند و به آن ارج می‌نهادند.

مبارزات موفقیت‌آمیزی که پدر بزرگ برای نیل به آزادی و تساوی

۱. Rama، یکی از اسطوره‌های هندوئیسم و همچنین به معنی خداست. - م.

حقوق به‌راه انداخت، بی‌شک نام او را در زمرهٔ سیاستمداران زیرکی ثبت کرده است که دارای قدرتی مرموز و غیرعادی برای درک احساسات مردم هستند و روش واداشتن آنان را به عمل، به‌خوبی می‌دانند. وی با دقت تمام زمان، مکان، و شیوه‌ای را که حداکثر کارامدی را داشته باشد تشخیص می‌داد. هیچ سیاستمداری نمی‌توانست این واقعیت را نادیده بگیرد که بیش از هشتاد درصد هندی‌ها، هندومذهب هستند، و تقریباً همین میزان از مردم در فقر و تنگدستی زندگی می‌کنند و تنها منبع اطلاعاتشان نیز مطربان دوره‌گرد هستند. بنابراین، هنگامی که کسی به قلب آنان نفوذ می‌کند، این تودهٔ مردم به دنبالش روانه می‌شوند.

پدربزرگ این واقعیت را پذیرفته بود. پس برای جلب اعتماد مردم، باید مثل خود آنان می‌شد و به‌زبان آنها سخن می‌گفت. این حرف بدان معنا نیست که او خود، فاقد هر اعتقادی بود. برعکس، حتی زمانی که کاری را با تئیت سیاسی انجام می‌داد، فهمی کامل و اعتقادی تام در پس آن نهفته بود. بدون پایبندی به حقیقت و بدون وجود صداقتی که همواره راهنمای عمل او بود، هرگز نمی‌توانست توده‌های هند را چنین به حرکت درآورد. همواره از همهٔ هندی‌ها می‌خواست که به قهرمانان مذهبی ایمان داشته باشند و همواره مسیحیان، مسلمانان، بوداییان، هندوها و سیک‌ها را به پیروی آگاهانه و پایبندی مؤمنانه به دستورات کتاب‌های مقدس خود فرامی‌خواند.

پدربزرگ با توسل به مراسم نیایشی که پیروان همهٔ مذاهب در آن شرکت می‌جستند، توانست مردم را با یکدیگر متحد سازد و بین آنها عشق و تفاهم را حکمفرما کند. در نگاه او مراسم نیایش، فرصتی برای گفت‌وگو با خدا بود که باید همه‌روزه در رأس زمان مقرر، با شکوه تمام برگزار شود. هر سحرگاه و شامگاه، هر جا که حضور داشت بر انجام این مراسم و ایجاد ارتباط با خدا پای می‌فشرد. هرگز کاری را چنان مهم تلقی

نکرد که بتواند وی را از انجام این کار بازدارد. دیگران با تمسخر از این اصرار و پافشاری او یاد می‌کردند، ولی پایداری وی نشانی از ایمان و صداقت او بود.

پدر بزرگ بر این اعتقاد بود که تنها راه صلح جهانی - و همچنین صلح در درون فرد - توسل به عشق، احترام، و درک متقابل و پذیرش اعتقادات مذهبی خود و دیگران است. امیدوارم خوانندگان، مطالبی را که پدر بزرگ دربارهٔ خدا و نیایش نگاشته است، الهام‌بخش و روشنگر بیابند. تنها راهی که می‌توانیم با توسل به آن، حکمت پنهان در این مطالب را حقیقتاً بپذیریم و به آن ارج نهیم، این است که آنها را با ذهنی باز و پذیرا مطالعه کنیم.

مقدمه

به قلم مایکل ن. ناگلر^۱

مایکل ناگلر استاد ممتاز ادبیات کلاسیک و تطبیقی در دانشگاه برکلی است. وی مؤسس «برنامه مطالعات جنگ و صلح دانشگاه» است و در حال حاضر به تدریس دروسی در زمینه عدم خشونت و مراقبه مشغول است. دکتر ناگلر، نویسنده کتاب «آیا راه دیگری نیست؟: در جستجوی آینده‌ای عاری از خشونت» است و به همراه اکانات ایسواران^۲ نسخه انگلیسی اوپانیشادها را به چاپ رسانده‌اند. ناگلر مقالات متعددی نیز در زمینه ادبیات کلاسیک، اسطوره، صلح، و عرفان به رشته تحریر درآورده است.

ما امروز نیایش را یا مهم‌ترین مسئله‌ای تلقی می‌کنیم که هر فردی ممکن

1. Michael N. Nagler

2. Eknath Easwaran

است به آن بپردازد یا آن را تقریباً بی اهمیت‌ترین موضوع می‌انگاریم. اگر گاندی اکنون در میان ما بود، بر هر دو نگرش صحه می‌نهاد. اگر نیایش صرفاً شکل تکرار مکانیکی واژه‌ها را به خود بگیرد، کاری بسیار نامربوط و بی اهمیت است، ولی اگر هدف از آن ابراز تمنایی برآمده از قلب برای نزدیکی با خدا باشد، آنگاه باید گفت کاری با اهمیت‌تر از آن وجود ندارد. هنگامی که واژه‌ها به نمادهایی از حقیقتی بدل می‌شوند که در اعماق وجود حس می‌شود، عمل نیایش تمرکز نیایشگر را عمیق و عمیق‌تر می‌کند تا جایی که هر چیزی را بجز آنچه عارف انگلیسی قرن چهاردهمی «مفهوم عربان عشق» نامیده است از دل می‌روید. در چنین حالتی، نیایشگر هویت مستقل خود را در آن حقیقت مطلق فنا می‌کند و به زبان مذهبی با وجود بهت‌انگیز و حیرت‌آور خدا، که در اعماق خود آگاهی رخ نمایانده است، روبه‌رو می‌شود. چنین حالتی را هیچ‌کس نمی‌تواند بی اهمیت بنامد، زیرا همان‌گونه که گاندی در این کتاب (و نیز در کل زندگی‌اش) نشان می‌دهد، این حالت، همه چیز را دگرگون می‌کند.

اینکه واژه «نیایش» می‌تواند معانی‌ای چنین گسترده داشته باشد، پدیده‌ای جدید و مشخصه‌ای محدود به فرهنگ مادی کنونی ما نیست. یکی از متخصصان بزرگ پدیده نیایش به نام اسحاق سوری^۱ که در قرن هفتم می‌زیست چنین نوشته است: «برخی از پدران روحانی، این حالت را 'سکوت فعال دل' نامیده‌اند؛ برخی دیگر نام 'توجه' را بر آن نهاده‌اند؛ بعضی آن را 'هوشیاری' و 'تقابل' [با اندیشه‌ها] دانسته‌اند، و بعضی دیگر نیز مراقبت از اندیشه و 'حفاظت از ذهن' را وصف آن یافته‌اند... این پدران روحانی، از پدیده‌ای واحد با واژه‌هایی گوناگون نام برده‌اند.»

امروز ما می‌کوشیم همه این تعابیر را با توسل به واژه «نیایش» بیان

کنیم که منظور از آن، کارکرد مجموعه‌ای واژه، و معمولاً نوعی درخواست و تمنا برای رسیدن به حالتی خاص از جذبۀ است که من از آن نام بردم؛ حالتی که به کلی فراتر از واژه‌هاست و آن را «مراقبه» می‌نامند. کافی است به آن عکس معروف گاندی که او را در حال نیایش نشان می‌دهد (و بر روی جلد این کتاب هم آمده است)، نگاهی بیندازیم تا دریابیم که وی در واقع در حال مراقبه است. در چهره او آرامش مطلق و جذبۀ درونی کاملاً مشهود است.

گاندی با وجود آگاهی از احتمال پیچیده‌تر کردن همه این مفاهیم، به تکنیک دیگری نیز اشاره می‌کند که در طول قرن‌ها برای متمرکز ساختن ذهن بر روی حقیقت متعالی، مورد استفاده قرار می‌گرفته و در سنت مذهبی هند نیز تکامل یافته است و آن، چیزی نیست جز فن کهن و ریشه‌دار تکرار ساکت فرمولی دقیق یا حتی واژه‌ای واحد - که اسماء و اوصاف خدا را بیان می‌کند - رامانا^۱.

اگر کسی کتاب *راه یک زائر*^۲ را خوانده باشد، می‌داند که چنین فنی در مسیحیت غرب نیز کاملاً شناخته شده بوده است. به نظر می‌رسد، چه در شرق و چه در غرب، ارتباط بین ماترا^۳ و مراقبه به نوعی از نظام مراقبه بستگی دارد که فرد در حال فراگیری آن است. آن‌گونه که من دانسته‌ام، مراقبه و تکرار ماترا مکمل یکدیگرند و هریک را باید در جای خود به کار برد. از نگاه آن عارف قرن چهاردهمی و مؤلف گمنام کتاب *ابرغفلت*^۴، اگر تمرکز ذهن بر روی آن «مفهوم عریان» و ایجاد توجه به خدا برایتان دشوار است، واژه‌ای واحد مثل «خدا» یا «عشق» را در دل تکرار کنید؛ و این،

۱. «راما» به معنی خدا و «ناما» به معنی نام یا اسم است. - م.

2. *The way of a pilgrim*

۳. ماترا در بودیسم و هندوئیسم، کلمه یا عبارتی است (معمولاً نام خدا) با قدرتی اسرارآمیز که فرد آن را در دل تکرار می‌کند. - م.

4. *The cloud of Unknowing*

درست توصیۀ گاندی هم هست که ما نیز به طور موجز به آن خواهیم پرداخت. ولی در جاهای دیگر، چندان دقیق به این موضوع نمی پردازد. دلیل آن را می توان با نقل گفته ایرنی هاشر^۱ این طور توجیه کرد: «معدود عارفانی که از زندگی عابدانۀ آنها اثری برجای مانده... همگی می دانستند که آنچه بیشترین اهمیت را دارد طبع و حال و هوای درونی فرد است، نه فرمول کلامی که وی تکرار می کند.»

اما یک نکته کاملاً بدیهی است. تکرار ماترا که در مورد گاندی اسم راما بود، راز تبدیل او به چیزی است که اکنون به عنوان شخصیت گاندی می شناسیم. تکرار ماترا برای او «شفای بی چون و چرا» بود. نمی توان آنچه را او بدان نائل شد درک کرد، بدون اینکه به چگونگی ریشه دواندن وجود گاندی در حقیقت متعالی پی برد؛ و راز چنین کاری، چیزی جز همین فن ساده تکرار بی وقفه و پیوسته نام راما نبود. گاندی آن نام را چندان سرسختانه و لجوجانه در دل تکرار کرد که در نهایت مانند نفّسش، به بخشی از وجود خود او بدل شد و به این ترتیب بود که توانست خود آگاهی اش را نسبت به حقیقت - که خدای او بود - در میانه پراشوب ترین دوره ها و در هنگامۀ متلاطم ترین لحظات حفظ کند. آن هنگام که پرستار دوران کودکی گاندی، زنی به نام رامبا، به موهاندا^۲ که کودکی ترسو و بی دل و جرأت بود، می آموخت که هنگام ترس از ارواح ماترا را تکرار کند، هرگز تصور نمی کرد که در حال کاشتن بذر بزرگ ترین انقلاب تاریخ معاصر است. و اگر آموزش این فرمول ساده به آن کودک نبود، نام این زن نیز در تاریخ محو و ناپدید می شد.

حال به تناقضی جالب می رسیم. اگر نظر گاندی درباره نیايش صائب

1. Irénée Hausherr

۲. نام کوچک گاندی. - م.

است - که بی شک چنین نیز هست - آنگاه این پرسش مطرح می شود: چرا نیایش که اصولاً باید به آرامش و سکون مطلق منتهی شود، گاندی را به یک عملگرای مطلق - یا کارمایوگی بزرگ - بدل ساخته است؟ مردی که به مدت پنجاه سال، هفت روز هفته و روزی پانزده ساعت کار می کرد، چگونه می توانست زمانی هم برای نیایش بیابد؟ مردی که نظم جهان را دگرگون ساخت و بیش از ۱۲۰۰ مؤسسه را بنیاد نهاد که هنوز هم در هند فعال اند؛ مردی که در شبانه روز ۳ الی ۴ ساعت بیشتر نمی خوابید و در سنین بالای هفتاد سالگی هنگام راه رفتن سرعتی سرسام آور داشت، چگونه می توانست آرام و قرار را در خود بیابد؟ پاسخ این است که نیایش، مترادف با آرام و قرار نیست. به قول عارف قرن چهاردهمی ما، نیایش چیزی جز «عملی» وادار ساختن کارخانه عظیم ذهن به آرامش و سکون نیست. ولی موضوع به ظاهر از این هم تناقض آمیزتر است. حتی خود کار نیز می تواند مایه آرام و قرار باشد، حداقل اگر کار را آن گونه انجام دهیم که گاندی انجام می داد؛ یعنی، خود را با تمام وجود در کاری که در دست است غرق سازیم و در عین حال خود را چنان فراموش کنیم که «من» به کلی در مفهوم کار ذوب شود. یکی از آموزگاران روحانی مقیم افریقای جنوبی، در زمان دیدار گاندی از مؤسسه اش درباره او چنین گفت:

با دیدن او می توان فهمید که در یوگا غرق شده است، چرا که وقتی به چیزی نگاه می کند، تمام توجهش معطوف آن است. و هیچ گاه به چیز دیگری نیم نگاهی نیز نمی اندازد. چندین رهبر دیگر نیز به همراه او به اینجا آمدند، ولی آنها به همه جا نگاه می کردند، گویی پنج یا شش جفت چشم دارند.

در اندیشه گاندی، با توسل مستقیم به قدرت سکون و سکوت درون است که باید به عمل دست زد، و عملی که خالصانه برای دیگران انجام

پذیرد، اگر یا 'خود' را، که بزرگ‌ترین مانع حصول این سکون و آرامش است، از میان برمی‌دارد. در سنت مسیحیت، داستانی هست درباره راهبی نوآموز که از استادش پرسید: «اگر همه چیز منوط به اراده خداست، پس چرا باید کار کنیم؟ و اگر همه چیز منوط به اراده ماست، پس چرا باید دعا کنیم؟» استاد در پاسخ گفت: «چنان کار کن که گویی همه چیز منوط به اراده توست و چنان دعا کن که گویی همه چیز منوط به اراده خداست.» و این حرف، گویی پژواک صدای گاندی است.

به این ترتیب در کتاب مهمی که اکنون در دست دارید، مفهوم نیایش، شامل طیفی بسیار وسیع است که در یک قطب آن تکراری کم‌ویش مکانیکی یا خواسته‌ای از سرب‌بی‌توجهی وجود دارد و در قطب دیگر آن، حالت متعالی جذبه‌ای هست که همه عارفان بی‌تابانه در پی آن بوده‌اند. البته در میانه این دو قطب، فنون و مراحل متعددی نیز وجود دارند. از آنجاکه انسان می‌تواند از رهگذر نیایش، به آن حالت جذبه‌ای که در مراقبه هست راه یابد، واژه نیایش به کلی فرایندی که در بالا ذکر کردیم اطلاق می‌شود، ولی باید به خاطر داشته باشیم که برای خود گاندی، نیایش واقعی همان حالت جذبه و خلسه‌ای است که به آن اشاره شد. «جوهره هرگونه نیایشی، نشان دادن خدا در قلب خویش است.» و این، کاری نیست که فقط در موقعیتی خاص یا مکانی ویژه انجام گیرد. «هنگامی که انسان به مرحله نیایش قلبی می‌رسد، در همه احوال به نیایش مشغول است... چه در تنهایی و چه در میان انبوهی از جمعیت.»

نظر گاندی درباره حفظ حال و هوای نیایش قلبی حتی در میانه «انبوهی از جمعیت»، بحث‌هایی را به دنبال داشته است. مبنای اعتراض به این نظر گاندی این است: اگر کسی خواهان رسیدن به آرامش درونی است، فایده ملحق شدن او به مردمان دیگر و با صدای بلند به نیایش پرداختن

چیست؟ اینجا است که باید مدارایی را ستود که در رویکرد گاندی نسبت به سیر و سلوک معنوی وجود دارد، زیرا همین مداراست که تعادل بخش پابندی بی قید و شرط او به این اعتقاد است که بدون آرامش ذهن و بدون ذوب شدن قلب در هدف، نیایش مفهومی ندارد. این اعتقاد، صحیح است ولی تا پیش از رسیدن به این هدف باید به خاطر داشته باشیم که رهنمودهایی که از سنت‌های مذاهب به ما رسیده‌اند نه تنها نادرست نیستند، بلکه توسل به آنها برای رسیدن به هدف ضروری است. گاندی که خود بسیاری از عرف‌های جامعه را به دلیل وجود رگه‌هایی از خشونت در آنها نفی می‌کرد و در صدد از بین بردن آنها برآمده بود، هنگامی که نوبت به شیوه‌های سنتی انجام آداب مذهبی رسید، هیچ مخالفتی با آنها نکرد. او به خوبی به این نکته آگاه بود که اکثریت ما انسان‌ها برای افزایش تمرکز خود و تعمیق آن، نیازمند نوعی کمک خارجی هستیم. به همین دلیل، هنگامی که با اعتراض بنیادگرایان روبه‌رو می‌شد، که نیایش با صدای بلند را مردود می‌شمردند، به زیبایی پاسخ می‌داد: «نیایش، وظیفه قلب است. ما بلند سخن می‌گوییم تا قلب خود را بیدار کنیم.» به هنگام نیایش با صدای بلند، مخاطب ما خدا نیست، بلکه خود ما مخاطب هستیم و هدف از آن، زدودن رخوت و سستی از درون خود ماست.»

نیایش دسته‌جمعی می‌تواند مردم را با یکدیگر متحد سازد و آنان را به جامعه‌ای واقعی تبدیل کند؛ و این، ویژگی بزرگی برای گاندی به شمار می‌رود که مراسم نیایش او مؤمنان به همه مذاهب را در بر می‌گرفت. «برای ادامه زندگی دسته‌جمعی، نیایش دسته‌جمعی ضروری است.» چنین مراسمی حتی می‌تواند برخی افراد را به هدف نهایی که چیزی جز «نشان دادن خدا در قلب انسان» نیست، رهنمون کند. ولی برای رسیدن به

این مقصود، اعضای جدی اشرام^۱ باید به نیایش‌های فردی خود نیز بپردازند، درست مثل خواننده‌ای که پیش از پیوستن به گروه کُر باید تمرین‌های خود را به صورت انفرادی انجام دهد.

گانندی هنگامی که از سر «ضعف» برای شفای پسرش مانی لعل دعا می‌کرد، نیایش او معطوف به خدایی خارج از وجودش بود، ولو اینکه می‌دانست در عالم واقع، خدا در وجود خود ماست. اشکال کار کجا بود؟ «ما از وجود خدا در درون قلب خود آگاهیم، ولی برای اینکه وابستگی‌ها را از خود بزداییم، موقتاً او را به عنوان موجودی خارج از خود تلقی و به درگاهش نیایش می‌کنیم.» و این گانندی است که هنگامی که در بهترین حالت خود قرار گرفته است؛ ضعف آدمی را می‌پذیرد، با آن کار می‌کند، و بالاتر و مهم‌تر از همه، وجود آن را در خود نیز به رسمیت می‌شناسد. این حالت چیزی فراتر از مداراست؛ باید آن را شفقت نامید.

استادان غربی می‌دانسته‌اند که نیایش توأم با درخواست و تقاضا، اگرچه هدف نهایی نیست، ولی می‌تواند گامی به جلو باشد. هنگامی که از معلم دینی مسیحی پرسیده شد درحالی که خدا از نیازهای ما آگاه است، چه حاجتی به دعا کردن داریم، پاسخ داد: «دعا نمی‌کنیم تا به خدا بگوییم چه می‌خواهیم، بلکه دعا می‌کنیم تا خود را برای آنچه می‌خواهیم مهیا سازیم.» گانندی نیز با این نگاه موافق است. هنگامی که برای شفای مانی لعل دعا می‌کرد، «این دعا نه علامت حکمت که نشانه‌ای از عشق پدری بود. درحقیقت فقط یک دعا وجود دارد که می‌توان آن را به پیشگاه خدا تقدیم کرد؛ و آن این است که 'اراده خودت را جاری ساز.'»

بالاین حال حتی این حالت دعا و درخواست نیز که در آن دعاکننده،

۱. اشرام‌ها در سنت هندو، مکان‌هایی بوده‌اند که راهبان هندو در آنها گرد می‌آمدند و به آموزش و تمرین اصول مذهب خود می‌پرداختند. مهاتما گانندی نیز برای آموزش و تربیت همکاران خود، اشرام‌هایی در آفریقای جنوبی و هند تأسیس کرده بود. - م.

خود را از همه چیز وامی‌رهند و به اراده خدا می‌سپارد، هدف نهایی نیست. آن‌گونه که قدیس آنتونی بزرگ می‌گوید: «نیایشی که در آن، راهب از خود و نیایش خود آگاه است، نیایشی کامل نیست.» و آن‌گونه که گاندی می‌گوید: «در نیایشی که از اعماق قلب برمی‌خیزد، توجه نیایشگر چنان بر معبود متمرکز است که از هیچ چیز دیگری آگاهی ندارد.» به این ترتیب هنگامی که نیایش تبدیل به مراقبه می‌شود (اصطلاحی که ما به کار می‌بریم)، حالتی فرامی‌رسد که واژگان یا سرودها یا عبارات نیایشگر، همگی به تعلیق درمی‌آیند و تمامی صداها و رای‌ها که در پس ذهن هستند می‌رویند و با خود می‌برند. اغلب نویسندگان مسیحی پس از قرون وسطا این حالت را «نیایش سکوت» نامیده‌اند. یکی از پدران روحانی درباره تجربه وصف‌ناپذیر این نوع نیایش چنین می‌گوید:

«و آن هنگام که در نتیجه شیرینی و حلاوتی که از فهم [واژگان سرودهای مذهبی] حاصل می‌شود، زبانم به سکوت می‌گراید، ... حالتی بر من می‌رود که در آن همه احساسات و افکارم از حرکت باز می‌مانند. وقتی پس از سکون و سکوت طولانی، آرامشی بر قلبم مستولی می‌شود که هیچ یاد و خاطره‌ای قادر به ایجاد کوچک‌ترین خللی در آن نیست، امواج شادمانی و سرور بی‌وقفه و پی‌درپی در من می‌جوشند و از اعماق فطرتم سربر می‌آورند و آن‌گاه که انتظارش را نیز نمی‌کشم، ناگاه شکوفه می‌کنند و قلبم را از مسرت و شادمانی لبریز می‌سازند.»

مهارت گاندی، فروتنانه به مرحله عمل درآوردن همه این حالت‌هاست. حتی آن هنگام که الهام‌بخش‌ترین ادعاهای خود را مطرح می‌کند، مثل زمانی که درباره شنیدن صدای خدا مطلبی نوشت، «حقیقتی ساده و علمی» را بیان می‌کرد که «هرکسی که اراده و بردباری احراز

شرایط لازم را داشته باشد می‌تواند آن را در خود بیابد.»

در این کتاب که بار اول در سال ۱۹۷۷ در هند به چاپ رسید، همه مشاهدات، تأملات، و سفارش‌های گاندی درباره نیایش به معنای اعم آن گردآوری شده و تقریباً به صورت کتابی درباره سیر و سلوک معنوی درآمده است که گاندی خود هیچ‌گاه موقعیت نگارش آن را نیافت. این کتاب، نقل گفته‌های مردی است که نه تنها به بالاترین مراتب آن سیر و سلوک دست یافت، بلکه از درونی‌ترین و عمیق‌ترین تجربیات خود ابزاری نیز برای بهبود اوضاع اجتماعی میلیون‌ها انسان دیگر ساخت. افرادی که اهل مکاشفه و تأمل هستند، به راحتی مفهوم این افکار بلند و راهنمایی‌های عملی او برای درنوردیدن ارتفاعات پرشیب نیایش و صعود به قله آن را در جهان مدرن امروزی درخواهند یافت.

به عنوان مثال، گاندی در ابتدای مقاله‌ای کوتاه که در سال ۱۹۳۲ نوشت و در این کتاب نیز نقل شده است، این نکته اساسی را یادآور می‌شود که «نیایش، اصل اساسی اشراق است.» سپس بحث را به روش خاص خود از حوزه نظری به حوزه عملی گذر می‌دهد و چنین می‌نویسد:

- نیایش حقیقی، نیایشی است که «از اعماق قلب» برمی‌خیزد.
- پس کسی نباید در طول مراسم نیایش خواب‌آلود باشد (مگر هنگام غذا خوردن حواس ما متوجه چیز دیگری می‌شود؟).
- هیچ‌کس نباید مراسم نیایش را از دست بدهد (آیا ممکن است وعده‌ای غذا را فراموش کنیم؟ تداوم و پیگیری در نیایش از تداوم در خوردن غذا نیز ضروری‌تر است).
- اگر حواستان در هنگام نیایش متوجه جای دیگری شد، مثل این است که در مراسم حضور نداشته‌اید.
- پس هیچ‌گاه با شتاب به مراسم روی نیاورید، ابتدا خواب را از سر

خود بپرانید، دندان‌هایتان را مسواک بزنید، و مصمم شوید که به‌هنگام نیایش هشیار باقی بمانید.

● باید به نحوی صحیح بنشینید و تنفس کنید، و بدون انحراف حواس جملات نیایش را تکرار کنید.

● اگر همه تلاش‌هایتان بی‌نتیجه ماندند، می‌توانید رامانا‌ما را تکرار کنید.

● اگر این تمهید هم پاسخ نداد، برخیزید و سرپا بایستید. (ولی چنین کاری ممکن است برای برخی خجالت‌آور و ناراحت‌کننده باشد، به‌همین دلیل گاندی راهنمایی بعدی خود را که توأم با همدلی و درکی است که از ویژگی‌های اوست، مطرح می‌کند.)

● هر از چندی برخی از بزرگسالان، ولو اینکه خواب‌آلوده هم نباشند، باید برخیزند و سرپا بایستند تا شرم چنین کاری از دیگران هم بریزد. و نکته آخر، همان‌گونه که با آن آغاز کردیم، اینکه

● تکرار جملات نباید حالتی کلیشه‌ای و مکانیکی به خود بگیرد. «حتی اگر کسی زبان سانسکریت نیز نمی‌داند، باید معنای هر جمله را بیاموزد و ذهن خود را بر آن متمرکز سازد.»

گاندی در این دستورالعمل‌ها، مسائل پیش‌پاافتاده‌ای نظیر مسواک کردن دندان‌ها و راست نشستن را نیز گنجانده است، ولی در همین جزئیات نیز می‌توان عزم، شوق، و تمرکز کاملی را که وی هنگام سخن گفتن پیرامون نیایش از خود نشان می‌دهد دریافت؛ آن‌هم زمانی که اعمال اکثر ما به گونه‌ای است که گویی «پنج یا شش جفت چشم داریم.» شاید دلیل، این باشد که آنچه گاندی می‌گوید از تجربیات مکرر و زنده خود او و شوق وی برای سهیم ساختن ما در آنها ناشی می‌شود، شوقی که از «عشق سیری‌ناپذیرش به بشر» سرچشمه می‌گیرد. به‌هرحال دلیل او هرچه

باشد، تأثیر اندیشه‌هایی که در این کتاب تدوین شده، آن را به کتابی تبدیل ساخته است که می‌تواند زندگی را دگرگون کند. باشد که الهامات او و شیوه‌های عملی‌اش، موجب نیروبخشیدن به شیوه نیایش شما شود و بتوانید پس از خواندن کتاب برای خویش روشن کنید که آیا نیایش، نامربوط‌ترین و بی‌اهمیت‌ترین کاری است که امروزه فردی می‌تواند انجام دهد، یا مهم‌ترین موضوع زندگی وی.

بخش ۱

معنا و ضرورت نیایش

۱. هسته حیاتی زندگی

خوشحالم از اینکه همه شما از من می‌خواهید که درباره معنا و ضرورت نیایش با شما سخن بگویم. من بر این اعتقادم که نیایش، روح و جوهره مذهب است و به همین دلیل باید هسته زندگی انسان تلقی شود، زیرا هیچ انسانی نمی‌تواند بدون مذهب زندگی کند. هستند کسانی که خودبینی ناشی از قدرت استدلال بر آنها چیره می‌شود و می‌گویند آنها را با مذهب کاری نیست. ولی این حرف، بدان می‌ماند که کسی بگوید تنفس می‌کند بدون اینکه دارای بینی باشد. انسان، چه از طریق استدلال، چه از رهگذر غریزه، و چه به دلیل خرافه‌گرایی به وجود نوعی ارتباط خود با خدا اذعان دارد. حتی لادری‌ترین و بی‌اعتقادترین مردمان نیز بر ضرورت وجود اصول اخلاقی صحه می‌گذارند و اعمال نیک، برایشان تداعی‌کننده لزوم رعایت آنها و اعمال زشت، تداعی‌گر ضرورت اجتناب و دوری از

آنهاست. برادلو^۱، که به بی‌خدایی معروف است، همواره بر اعتقادات قلبی و درونی خود پای می‌فشرد و آنها را عیان می‌ساخت. بر زبان آوردن حقیقت، رنج و مشقت فراوانی را برای وی به همراه داشت، ولی همه این رنج‌ها نوعی شادمانی را در خود داشتند و وی همواره سخنش این بود که پاداش حقیقت، چیزی جز خود حقیقت نیست. این‌گونه نبود که وی نسبت به شادمانی حاصل از رعایت حقیقت بی‌اعتنا و بی‌تفاوت باشد ولی شادمانی و لذتی که از این رهگذر نصیب انسان می‌شود، به‌هیچ‌روی دنیوی نیست، بلکه از معاشرت و مصاحبت با خدا ناشی می‌شود. به‌همین دلیل است که گفتم حتی کسی که فاقد مذهب است، بدون مذهب زندگی نمی‌کند و نمی‌تواند چنین کند.

حال به نکته دیگری می‌پردازم: نیایش هسته اصلی زندگی بشر است، زیرا اساسی‌ترین بخش مذهب است. نیایش یا به صورت درخواست و تقاضایی از خداوند جلوه می‌کند و یا به مفهوم عمیق‌تر خود، به شکل همنشینی و مصاحبتی درونی با خداوند ظاهر می‌شود. در هر دو صورت، نتیجه نهایی یکسان است. حتی وقتی نیایش به صورت درخواست و دعا انجام می‌شود، این درخواست باید برای پاکی و تصفیه روح و رهاشدن از لایه‌های جهل و تاریکی‌ای باشد که آن را فرا گرفته‌اند. پس آن‌کس که تشنه بیدار ساختن روح خدایی در درون خویش است، باید به نیایش تکیه کند. ولی نیایش، تنها به معنی جنبیدن لب و تولید واژه یا شنیدن آن نیست. این کار، تکرار پوچ و بی‌حاصل یک فرمول است. تکرار «رامانا» (نام خداوند) به هر اندازه که صورت گیرد، اگر از برانگیختن و به جوش آوردن روح ناتوان باشد، ثمری دربر ندارد. نیایشی که در آن دل هست و واژه

۱. چارلز برادلو (Charles Bradlaugh) (۱۸۳۳-۹۱)، اصلاح طلب اجتماعی اهل انگلیس. - م.

نیست، بهتر از نیایشی است که در آن واژه هست ولی دل حضور ندارد. نیایش برای روحی که تشنه آن است پاسخی روشن دربردارد. درست به همان گونه که انسان گرسنه در حسرت غذایی باب دل است، روح گرسنه نیز در حسرت نیایشی برآمده از دل است. تجربه من و همراهان و دوستانم به ما می گوید کسی که افسون نیایش را تجربه کرد، ممکن است بتواند روزهایتمادی را بدون غذا طی کند، ولی آنی را سپری کردن بدون نیایش برای او ناممکن است، زیرا بدون نیایش آرامش درونی هم نخواهد بود.

ممکن است این پرسش پیش آید: اگر این گونه است، پس ما باید هر لحظه از زندگی خود را به نیایش بگذرانیم. بدون شک این چنین هم هست. ولی ما، که موجوداتی فانی و خطاکاریم و حتی لحظه ای در خود فرو رفتن و پرداختن به مصاحبت ها و معاشرت های درونی برایمان دشوار است، حفظ ارتباط دائمی با خدا را ناممکن می یابیم. به همین دلیل است که زمانی خاص را برای وارستن از دلبستگی های دنیا در نظر می گیریم و به جد می کوشیم که لحظاتی چند از قالب تن رها بمانیم. شاید سرود سورداس^۱ را شنیده باشید. این سرود، فریاد پرسوز و بی تاب و پرشور روحی بی قرار برای یکی شدن با خداست. براساس ملاک های ما، سورداس قدیس به شمار می آید، ولی براساس ملاک های خود او، بنده ای گناهکار و خطاکار است. روح او فرسنگ ها پیشتر از ما بود، ولی درد جدایی و هجران را چنان شدید بر روح خود حس می کرد که آن فریادهای دردمندانه را از سر استیصال و بیزاری سر می داد.

من درباره ضرورت نیایش و جوهره آن سخن گفتم. ما برای خدمت به همنوعان خود زاده شده ایم و نمی توانیم به درستی از عهده انجام این

۱. Surdas (۱۵۶۳-۱۴۸۳)، سراینده و خواننده نابینا که اشعاری در مدح کرشنا

خدمت برآیم مگر اینکه کاملاً بیدار باشیم. در سینه انسان، نبردی دائمی بین نیروهای ظلمت و نیروهای نور در جریان است و آن‌کس که لنگر و تکیه‌گاه امن نیایش را فاقد است، قربانی نیروهای ظلمت خواهد شد. مرد نیایش، با خود و با همه دنیا در صلح و آشتی است. آن‌کس که بدون قلبی نیایشگر به امور دنیوی می‌پردازد، هم خود را درمانده و بینوا می‌سازد و هم با همه دنیا چنین می‌کند. به این ترتیب، سوای اثری که نیایش بر زندگی پس از مرگ انسان دارد، برای زندگی دنیوی نیز ارزشی بی‌حساب دارد. نیایش، تنها وسیله مستولی ساختن نظم و آرامش و وقار در امور روزمره ماست. ما ساکنان اشراق که در جست‌وجوی حقیقت و برای پابندی به آن به اینجا آمده‌ایم، اعتقاد به اثربخشی نیایش را پیشه خود ساخته‌ایم؛ ولی تا به حال هیچ‌گاه آن را به عنوان موضوعی با اهمیت حیاتی در دستور کار خود قرار نداده‌ایم و دقت و جدیتی را که وقف امور دیگر می‌کنیم، درباره نیایش اعمال نکرده‌ایم. روزی من از خواب بیدار شدم و دریافتم که به شکلی غم‌انگیز نسبت به وظیفه خود در این زمینه بی‌مبالا و مسامحه کار بوده‌ام. به همین دلیل رعایت انضباطی آهنین را در این باره پیشنهاد کردم و امیدوارم این نظم نه تنها سست و گسسته نشود، بلکه روزه‌روز هم بر جدیت و استواری آن افزوده شود. اگر دل به حیاتی‌ترین امور بسپاریم و مراقبه از آن را پیشه خود سازیم، امور دیگر هم به خودی خود اصلاح می‌شوند. اگر یکی از زوایای مربع را تنظیم کنیم، زوایای دیگر نیز به خودی خود منظم می‌شوند.

پس روز خود را با نیایش آغاز کنید و آن را چنان با روح خود درآمیزید که تا غروب همراه شما بماند. روز خود را با نیایش به پایان برید تا شب را در آرامش و بدون دیدن رؤیا و کابوس به صبح برسانید. درباره شکل و ظاهر نیایش نگرانی به دل راه ندهید. شکل آن هر چه باشد، باید ما را به سوی مصاحبت با خدا سوق دهد. شکل نیایش مهم نیست، مهم آن

است که به هنگام خارج شدن واژه‌های نیایش از دهان، روحمان سرگردان و بی‌تمرکز نباشد.

اگر آنچه گفتم برایتان واضح و روشن بوده باشد، دیگر تا زمانی که بازرسان خانه درون خود را به علاقه‌مند شدن به نیایش و اجباری ساختن آن و انداخته‌اید، آرامش را در درون نخواهید یافت. محدودیتی که انسان بر خود تحمیل می‌کند، اجبار نیست. کسی که راه آزاد شدن از خویشتن‌داری - یا راه ناپرهیزی و ارضای خواسته‌ها - را برمی‌گزیند، غلام حلقه به‌گوش شهوات خواهد شد. ولی آن کس که خود را به قوانین و محدودیت‌ها مقید می‌سازد، رهایی خود را رقم زده است. همه چیز در این عالم، از خورشید و ماه گرفته تا ستارگان، از قوانینی خاص تبعیت می‌کنند. بدون تأثیر محدودکننده و بازدارنده این قوانین، عالم هستی حتی لحظه‌ای نیز برقرار خود نمی‌ماند. شما که مأموریت زندگی‌تان خدمت به همنوع است، اگر نوعی انضباط را بر خود تحمیل نکنید از هم می‌پاشید و از بین می‌روید. نیایش، نوعی انضباط روحی ضروری است. انضباط و خویشتن‌داری است که ما را از جانوران متمایز می‌سازد. اگر قرار است آدمیانی باشیم که بر دو پای خود راه می‌رویم و نه موجوداتی که بر چهار دست و پا حرکت می‌کنند، پس باید مفهوم انضباط و خویشتن‌داری را باطل‌بانه را دریابیم و خود را به آن ملزم سازیم.

هند جوان، ۲۳ ژانویه ۱۹۳۰

۲. ضرورت نیایش برای همگان

نیاز بشر به نیایش همسنگ نیاز وی به نان است. انسان بد از گوش خود برای شنیدن بدگویی از دیگران و [از چشمانش برای] دیدن صحنه‌های

گناه‌آلود استفاده می‌کند؛ ولی انسان خوب می‌گوید اگر هزار چشم و هزار گوش هم داشتم، از آنها برای چشم دوختن به سیمای خدا و تماشای دائمی او و گوش سپردن به سرودهای معنوی بهره می‌گیرم و پنج هزار زبانم را برای تسبیح و زمزمه عظمت او به کار می‌گیرم. من فقط به دلیل نیایش‌های هم‌روزه‌ام در اینجا هستم که حس می‌کنم مزه طعام حکمت را چشیده‌ام. قوت و طعام آن‌کس که هوای انسان شدن را در سرمی‌پروراند، دال و روتی^۱ نیست؛ اینها در چشم او چندان اهمیتی ندارند. غذای حقیقی وی نیایش است.

مجموعه آثار (۱۹۶۹)

شکی نیست که این عالم متشکل از موجودات هوشمند و ذی‌شعور، تحت نظم یک قانون اداره می‌شود. اگر شما بتوانید قانونی را بدون قانونگذار تصور کنید، من می‌گویم قانون، همان قانونگذار است؛ و او کسی جز خدا نیست. وقتی در مقابل قانون به نیایش می‌پردازیم، کاری نمی‌کنیم جز سوختن در هوای فهم و شناخت آن قانون و اطاعت از آن. انسان به چیزی تبدیل می‌شود که در هوای آن می‌سوزد و آرزویش را در سرمی‌پروراند، و ضرورت نیایش نیز از همین امر ناشی می‌شود.

یادداشت‌های روزانه مهاده دسای [منشی گاندی]

جلد ۱، (۱۹۵۳)

ضرورت نیایش، موضوعی است که همگان آن را تجربه کرده‌اند. اگر به نیایش اعتقاد داشته باشیم، به آن دل‌بسته می‌شویم.

مجموعه آثار (۱۹۷۱)

۱. دو نوع غذای هندی. - م.

۳. انسان بدون نیایش زنده نمی ماند

همان گونه که غذا برای بدن ضروری است، نیایش نیز برای روح ضرورت دارد. ممکن است کسی چندین روز بدون خوردن غذا زنده بماند همان طور که مک سوینی^۱ بیش از هفتاد روز غذا نخورد و زنده ماند، ولی اگر کسی به خدا اعتقاد داشته باشد، لحظه ای بدون نیایش نمی تواند زنده بماند و زنده نیز نخواهد ماند. ممکن است بگویید ما افراد بسیاری را می بینیم که بدون نیایش به زندگی خود ادامه می دهند. پاسخ من این است که آری، ولی به جرأت می گویم چنین زندگی ای حیات جانوران است که برای انسان از مرگ بدتر است. کوچک ترین شکی ندارم که مشاجرات و منازعاتی که امروز فضای زندگی ما را انباشته اند، ناشی از فقدان روح نیایش حقیقی اند. می دانم به این جمله ایراد خواهید گرفت و خواهید گفت که میلیون ها هندو، مسلمان، و مسیحی همه روزه مراسم نیایش خود را به جا می آورند. من نیز به این دلیل که اندیشیده بودم چنین اعتراضی را مطرح می کنید، در جمله خود عبارت «نیایش حقیقی» را به کار بردم.

نیایش زبانی: تزویر

واقعیت این است که ما فقط با لب و زبان خود نیایش می کنیم و خیلی به ندرت با حضور قلب به نیایش می پردازیم. پس به همین دلیل و برای گریز - در صورت امکان - از تزویر نیایش زبانی است که هر شب و به هنگام غروب، آیاتی از فصل دوم با گاواد گیتا^۲ را در اشراک تکرار می کنیم.

1. Macswinney

۲. با گاواد گیتا (Bhagavad Gita)، به معنی «آواز خدا» و یکی از متون بسیار معروف فلسفی و روحانی است که به عنوان چکیده کیش هندو شناخته می شود و یکی از عوامل مهم تحول روحانی گاندی نیز به شمار می آید. - م.

اگر همه‌روزه بر حالتی که گیتا در این آیات از آن با تعبیر «آرامش روحی» یاد می‌کند، تأمل و غور کنیم، بی‌شک قلبمان آهسته‌آهسته به سوی خدا سوق می‌یابد. اگر می‌خواهید تربیت خود را براساس شخصیتی پاک و قلبی پالوده بنیان بگذارید، هیچ چیز به اندازه نیایش حقیقی و خالصانه همه‌روزه سودمند نیست.

هند جوان، ۱۵ دسامبر ۱۹۲۷

بیش از آنچه برای حفظ بدن خود به غذا نیاز داریم، برای حفظ سلامت و صحت روح خویش به نیایش محتاجیم. گاه امساک در غذا برای بازیابی سلامت ضروری است، ولی نیایش را هیچ‌گاه نمی‌توان ترک کرد. اگر به بدن خود که فانی و از بین‌رفتنی است غذا می‌رسانیم، پس بی‌شک وظیفه اصلی ما تدارک غذا برای روح است که فناناپذیر و باقی است؛ و چنین‌کاری با توسل به نیایش میسر است. معنی واقعی نیایش نیز چیزی جز عبادت صمیمانه و خالصانه نیست.

غذای روح (۱۹۵۷)

[از «خطابه ایرادشده در کینگزلی هال»]

اگر به خدا اعتقاد داریم... پس باید به درگاه او نیایش کنیم. اگرچه گفته شده است که نیایش، برای روح به مثابه غذا برای جسم است، ولی واقعیت این است که اهمیت نیایش برای روح بسیار بیشتر از اهمیت غذا برای جسم است، زیرا گاهی بدون غذا نیز گذران می‌کنیم و همین روزه و امساک موجب تندرستی ما می‌شود، ولی چیزی به نام روزه نیایش وجود ندارد... می‌توان در خوردن غذا افراط و زیاده‌روی کرد، ولی در نیایش هرگز نمی‌توان.

مجموعه آثار (۱۹۷۲)

۴. نبرد ابدی

دوستی در نامه خود این گونه می نویسد:

«شما در مقاله ای تحت عنوان «گره اهیمنسا» که در شماره یازدهم اکتبر روزنامه هند جوان منتشر شد، با اطمینان تمام گفته اید که ترسویی و اهیمنسا [عدم خشونت] با یکدیگر ناسازگار و جمع ناپذیرند و در این جمله خود جای کوچک ترین ابهام و شکی را نیز باقی نگذاشته اید. ولی می خواستم از شما خواهش کنم که به ما بگویید ترسویی را چگونه می توان از شخصیت زدود؟ می دانیم که شخصیت انسان چیزی جز مجموعه ای از عاداتی که در او شکل گرفته اند، نیست. حال پرسش این است که چگونه می توان عادات کهنه را از خود دور کرد و به جای آن، عادات جدید شهامت و هوش و عمل را بنیان گذاشت؟ من معتقدم که عادات را می توان ریشه کن ساخت و به جای آنها عاداتی بهتر و ناب تر شکل داد که شخصیتی جدید در انسان می آفرینند. چنین می پندارم که شما از شیوه و چگونگی نیایش، انضباط و مطالعاتی که انسان می تواند با توسل به آنها به تولدی دیگر دست یابد، آگاهی دارید. اگر ممکن است لطف بفرمایید و قدری در این باره توضیح دهید و در یکی از شماره های روزنامه هند جوان، ما را از دانش و نصایح خود بهره مند سازید. لطفاً درباره شیوه های نیایش و راه هایی که انسان می تواند با توسل به آنها خود را بازآفرینی کند توضیح دهید.»

این پرسش به نبردی ابدی برمی گردد، که در ماهاباراتا^۱ در لفافه واقعه ای تاریخی، به روشنی و وضوح توصیف شده است، نبردی که

۱. Mahabharata، بلندترین داستان حماسی که تا به حال نوشته شده و به عنوان دایرة المعارف هندوئیسم تلقی می شود. این کتاب، خود شامل کتاب های کوچک تری است که یکی از آنها باگاواد گیتاست. - م.

همه‌روزه در داخل میلیون‌ها سینه در جریان است. هدف مقدر انسان، چیزی نیست جز استیلا یافتن بر عادات کهن و پیروزی بر شرّی که در درون اوست و جایگزین ساختن نیکی در جایگاهی که حق آن است. اگر مذهب، راه دست‌یافتن به این پیروزی را به ما نیاموزد، هیچ چیز نیاموخته است. ولی واقعیت این است که هیچ راه طلایی و منحصر به فردی برای رسیدن به این حالت که حقیقی‌ترین سودای زندگی است وجود ندارد. شاید جبن و ترسویی، بزرگ‌ترین بدی و شرّی باشد که ما دچارش هستیم و از آن رنج می‌بریم و نیز شاید بزرگ‌ترین خشونت ممکن و بسیار خشونت‌بارتر از خون و خونریزی و اعمالی نظیر آن باشد که ما عموماً آنها را تحت عنوان خشونت می‌شناسیم، زیرا ترسویی، ناشی از فقدان ایمان به خدا و جهل‌ورزیدن نسبت به صفات اوست. اما متأسفانه آن‌گونه که نویسندۀ نامه خواسته است، من توانایی «بهره‌مند ساختن» کسی را از «دانش و نصایح خود» دربارهٔ شیوه‌های زدودن ترسویی و دیگر پلیدی‌ها ندارم؛ ولی می‌توانم تجربهٔ خود را در این باره بازگو کنم و بگویم نیایشی که از عمق جان می‌برخیزد، بی‌شک نیرومندترین ابزاری است که بشر برای غلبه بر ترسویی و همهٔ عادات کهنه و بد دیگر در اختیار دارد. توسل به نیایش، بدون وجود ایمانی قوی به حضور خدا در درون انسان، امری ناشدنی و غیرممکن است.

مسیحیت و اسلام، همین فرایند را به‌عنوان نیروی بین خدا و شیطان، نه در بیرون که در درون انسان توصیف می‌کنند؛ دین زرتشت، آن را نبرد بین اهورامزدا و اهریمن می‌نامد و هندوئیسم آن را نبرد بین نیروهای نیکی و نیروهای پلیدی می‌داند. در این میانه، ما ناچار به انتخاب هستیم و باید تصمیم بگیریم که آیا می‌خواهیم با نیروهای نیکی متحد شویم یا با نیروهای زشتی و پلیدی. و نیایش به درگاه خدا نیز چیزی نیست جز اتحادی مقدس بین خدا و بشر، و وسیله‌ای که انسان با توسل به

آن از چنگ حاکم دیار ظلمت می‌گریزد و به رهایی و نجات می‌رسد. نیایش، نیازی است که از درون انسان سر می‌زند و در هر واژه، هر عمل، و حتی هر اندیشه‌ی وی خود را می‌نمایاند. هنگامی که اندیشه‌ای ناپاک به انسان هجوم می‌آورد، باید دانست که نیایش او نیایشی زبانی بوده است و نیز چنین است زمانی که سخنی ناپاک از دهان او بیرون می‌جهد یا عملی نادرست از وی سر می‌زند. نیایش واقعی، سپر و حصاری بی‌کم‌وکاست برای محافظت انسان از این ناپاکی‌ها و پلیدی‌های سه‌گانه است. در نیایشی چنین عمیق و حقیقی، موفقیت همواره در گام‌های اولیه‌ی تلاش حاصل نمی‌شود. باید با خود به نبرد برخیزیم و علی‌رغم میل خود، به هدف باور داشته باشیم زیرا در این نبرد، هر ماه در چشم ما به اندازه‌ی سالی می‌گذرد. پس اگر می‌خواهیم به تأثیر نیایش پی ببریم باید شکیبایی و صبری بی‌نهایت و نامحدود را در خود به‌پرورانیم. در چنین راهی، تاریکی و ناامیدی و تجربه‌هایی حتی بدتر از آن هم در انتظار ماست؛ ولی باید شجاعت مقابله و مبارزه با همه‌ی اینها را در خود به‌وجود آوریم و در مقابل جبن و ترس تسلیم نشویم. برای مرد نیایش، چیزی به نام عقب‌نشینی و فرار وجود ندارد.

نکاتی که بازگو می‌کنم، داستانی افسانه‌ای نیستند و قصد ترسیم تصویری تخیلی را نیز ندارم. آنچه بیان کردم، مجموعه و خلاصه‌ای از شهادت افرادی بود که با توسل به نیایش بر هر مانعی بر سر راه صعود و تکامل خود غلبه کرده‌اند و من، شهادت فروتنانه‌ی خود را نیز بر آن می‌افزایم و می‌گویم هرچه بیشتر زندگی می‌کنم، بیشتر درمی‌یابم که تا چه میزان به ایمان و نیایش، که در نگاه من هر دو یک چیزند، مدیونم. آنچه من نقل می‌کنم، تجربه‌ی چند ساعت و چند روز و هفته نیست، بلکه تجربه‌ای است که نزدیک به چهل سال بی‌وقفه و پیوسته ادامه یافته است. من نیز به سهم خود استیصال، تاریکی مطلق، ناامیدی، محافظه‌کاری، و

و سوسه‌های پنهان غرور را از سرگذرانده‌ام؛ ولی می‌توانم بگویم ایمان من – که نیک می‌دانم هنوز بسیار اندک است و به هیچ‌روی، چندان‌که می‌خواهم قوی نیست – در نهایت و تابه‌حال، بر همه این مشکلات غلبه کرده است. اگر به خود ایمان داشته باشیم، اگر دارای قلبی نیایشگر باشیم، در صدد ترغیب خدا به انجام کاری و قائل شدن شرط برای او بر نمی‌آییم. باید خود را تا حد صفر فرو کاهیم. بارودادال^۱ [برادر رابیندرانات تاگور] اندکی پیش از درگذشت، بیتی ارزشمند برای من فرستاد با این مضمون که مرد پارسایی و زهد، خود را تا حد صفر فرو می‌کاهد. تازمانی که خود را به «هیچ» نرسانده‌ایم، نمی‌توانیم بر بدی و پلیدی درون خود استیلا یابیم. خدا به چیزی کمتر از تسلیم محض انسان، به عنوان بهایی برای رسیدن به تنها آزادی حقیقی که ارزش دستیابی را دارد، راضی نیست. و انسان، هنگامی که خویش را این چنین محو می‌کند، بلافاصله خود را در حال خدمت به همه موجودات زنده می‌یابد و آن را مایه شادمانی و نشاط خود می‌بیند. او دیگر انسانی جدید است که هیچ‌گاه از صرف خویشتن برای خدمت به مخلوقات خدا خسته نمی‌شود.

هند جوان، ۲۰ دسامبر ۱۹۲۸

۵. نیایش چیست؟

یک فارغ‌التحصیل رشته پزشکی پرسیده است:
 «بهترین شکل نیایش کدام است؟ چه میزان وقت باید برای آن صرف شود؟ به اعتقاد من عدالت‌ورزی، بهترین شکل نیایش است و کسی که

1. Barodadal

عدالت‌ورزی نسبت به همه را صادقانه پیشه خود ساخته است، نیازی به نیایش دیگری ندارد. برخی از افراد زمانی طولانی را برای گزاردن ساندیا [نیایشی به زبان سانسکریت] صرف می‌کنند، ولی نودوپنج درصد آنان معنای آنچه را می‌گویند نمی‌فهمند. به اعتقاد من، نیایش باید به زبان مادری به‌جا آورده شود چراکه تنها در این صورت است که بیشترین تأثیر را می‌تواند بر روح بگذارد. من می‌گویم حتی دقیقه‌ای نیایش صادقانه نیز کافی است و برای بستن پیمان عدم ارتکاب گناه با خدا کفایت می‌کند.»

نیایش یعنی با تکریم و تقدیس خدا، چیزی را از او خواستن. ولی این واژه برهنگونه عمل مذهبی نیز اطلاق می‌شود. برای آنچه نویسنده نامه در ذهن دارد، واژه پرستش، اصطلاح مناسب‌تری است. ولی صرف‌نظر از تعریف نیایش، پرستش این است که آنچه میلیون‌ها هندو، مسلمان، مسیحی، یهودی، و پیروان دیگر مذاهب همه‌روزه در هنگام پرستش خالق انجام می‌دهند چیست؟ به اعتقاد من ماهیت این عمل چیزی جز اشتیاق برآمده از دل برای یکی شدن با خالق و طلب رحمت از او نیست. در چنین حالتی، آنچه اهمیت دارد حس و حال فرد است، نه واژه‌هایی که بر زبان می‌راند.

گذشته از این، غالباً تأثیری که از واژه‌های به میراث رسیده از دوره‌های گذشته برای انسان تداعی می‌شود و برجای می‌ماند، هنگام بازگویی به زبان مادری از بین می‌رود. به همین دلیل است که مثلاً ترجمه و بازگویی گایاتری^۱ [سرود باستانی کیش هندو خطاب به خدای خورشید] به زبان گجراتی، فاقد تأثیری است که زبان اصلی آن دارد. ذکر کلمه «راما» تأثیری سریع بر میلیون‌ها هندو دارد درحالی‌که واژه «خدا»، گرچه

۱. Gayatri، مقدس‌ترین آیه ریگ‌ودا - یکی از متون کهن هند - که برهمنان باید به‌هنگام نیایش‌های سحرگاهی و شامگاهی آن را تکرار کنند. - م.

معنایش را می‌فهمند، ولی تأثیری بر آنها ندارد، چراکه واژگان، طی مدتی مدید و کاربردی طولانی است که قدرت و تقدس می‌یابند. بنابراین، حفظ متداول‌ترین آیه‌ها و ماتراها در قالب فرمول‌هایی به زبان سانسکریت باستان، خارج از موضوع نیست. اینکه معنی این آیه‌ها و واژگان باید فهمیده شود، نیازی به تذکر ندارد.

درباره مدت زمانی که مناسب مذهبی باید به طول انجامد، قانون ثابت و خاصی وجود ندارد. این موضوع به حالت و طبع هر فرد بستگی دارد. این لحظات، لحظاتی ارزشمند در زندگی روزمره هر فرد است. هدف نهایی از گزاردن این اعمال نیز هشیار ساختن و فروتن کردن ما و توانا ساختنمان به فهم این نکته است که بدون اراده «او» هیچ اتفاقی نمی‌افتد و ما چیزی جز «مشتی گِل در دستان کوزه‌گر» نیستیم. این لحظات، لحظاتی است که انسان به مرور گذشته خود می‌نشیند، به ضعف خود اقرار می‌کند، تقاضای بخشش می‌کند، و از او توان بهتر بودن و قدرت انجام کارهای نیک‌تر را می‌طلبد. برای برخی افراد، یک دقیقه تجربه چنین حالتی کافی است و برای برخی دیگر بیست و چهار ساعت نیز بسیار اندک است.

برای کسانی که درونشان انباشته از حضور خداست، کار کردن همان نیایش است. زندگی اینان نیایش و عبادتی لاینقطع و پیوسته است. کسانی که اعمالشان گناه‌آلود است و تن به هوا می‌دهند و برای «خود» زندگی می‌کنند، هر مقدار زمان به نیایش اختصاص دهند، بسیار نیست. چنین افرادی اگر شکیبایی و ایمان و اراده پاک شدن را داشته باشند، تازمانی که حضور پاک‌کننده و پالایشگر و مطلق خدا را در درون خود بیابند، به نیایش ادامه می‌دهند.

ما که موجوداتی معمولی و فناپذیریم، باید راهی میانه این دو قطب را برگزینیم. ما نه چندان تکامل یافته‌ایم که بتوانیم بگوییم تمامی اعمالمان

وقف خداست و شاید نه چندان گمراهیم که فقط و فقط برای خود زندگی کنیم. به همین دلیل است که تمامی مذاهب، زمانی خاص را برای عبادت مقرر کرده‌اند. متأسفانه امروزه این اعمال عبادی، اگر رنگ ریا و سالوس را نیز به خود نگرفته باشند، تبدیل به رفتارهایی مکانیکی و رسمی شده‌اند. پس آنچه اکنون ضرورت دارد، این است که حال و هوای مناسب را با این اعمال عبادی همراه کنیم.

هند جوان، ۱۰ ژوئن ۱۹۲۶

نیایش چیزی جز شوقی شدید و برآمده از دل نیست. می‌توان با زبان، احساسات خود را آشکار کرد؛ می‌توان در خلوت یا در جمع به بیان احساس پرداخت؛ ولی شرط صداقت این است که آنچه بیان می‌کنیم از درونی‌ترین اعماق قلبمان حاصل شده باشد.

هند جوان، ۱۶ دسامبر ۱۹۲۶

۶. نیایش حقیقی

نیایش حقیقی هرگز بی‌پاسخ نمی‌ماند. این سخن بدان معنا نیست که کوچک‌ترین چیزی را هم که از خدا طلب کنیم واقعاً به ما عطا می‌کند. فقط زمانی که خودخواهی را با تلاشی آگاهانه از خود دور کنیم و با خضوع حقیقی به خدا نزدیک شویم، نیایش‌هایمان پاسخ می‌گیرند.

ما در نیایش خود در اشراق چیزی طلب نمی‌کنیم. نیایشمان برای آن است که خدا ما را به مردان و زنانی بهتر بدل سازد. اگر نیایش حقیقتاً از دل برخیزد، رحمت خدا نیز بی‌شک بر ما فرو می‌بارد. ساقه‌ای علف بی‌خواست او نمی‌جنبد و هیچ تک‌اندیشه‌ای حقیقی وجود ندارد که از

خود نشانی بر شخصیت ما برجای نگذارد. پس چه نیکوست اگر عادت نیایش روزانه را در خود پیورانیم.

هاریجان، ۵ ژانویه ۱۹۴۷

۷. عبادت حقیقی

ما خدا را به فراموشی سپرده‌ایم و شیطان را می‌پرستیم. وظیفه انسان، عبادت و پرستش خداست. نه تسبیح انداختن نشانه چنین عبادتی است، نه به معبد یا مسجد رفتن، نه نماز خواندن، و نه خواندن گایاتری. همه این اعمال تاحدی پذیرفته و سودمند هستند. انجام هریک از این اعمال بسته به اینکه پیرو کدام یک از مذاهب باشیم ضروری است، ولی هیچ یک از آنها به خودی خود نشانه خلوص انسان به هنگام عبادت نیست. تنها آن کس خدا را به طور حقیقی می‌پرستد که شادمانی خود را در شادمانی دیگران می‌یابد، از هیچ کس بدگویی نمی‌کند، وقت خود را به دنبال کسب ثروت به هدر نمی‌دهد، مرتکب هیچ عمل غیراخلاقی نمی‌شود، آن کس که با دیگران مانند دوست رفتار می‌کند و از طاعون یا از احداث ناسی ترس در دل ندارد.

مجموعه آثار (۱۹۶۴)

«بنده پارسا، برگونه خداست». این جمله کوتاه ارزش تأمل و تفکر دارد. معنای آن به انحراف کشیده شده است و انسان‌ها از آن گمراه شده‌اند... من اگر در مقابل شیطان به سجده درآیم، نمی‌توانم از نتایجی که از نیایش به درگاه خدا حاصل می‌شود بهره‌مند شوم. پس اگر کسی بگوید «من می‌خواهم به درگاه خدا نیایش کنم، و مهم نیست که این کار را با

واسطه شیطان انجام دهم»، آنگاه باید چنین فردی را سبک سر و ناآگاه دانست. ما همان محصولی را می‌درویم که کاشته‌ایم.

سواراج هند (۱۹۶۲)

ما همگی فرزندان خدایی واحد هستیم. «هر آینه به شما می‌گویم، آن کسی که مرا 'سُرور، سُرور' می‌خواند به ملکوت آسمان‌ها وارد نمی‌شود. آن‌کسی به ملکوت داخل خواهد شد که اراده و خواست پدر مرا که در آسمان‌هاست تمکین کند.» این جمله، ولو به واژه‌هایی دیگر، بر زبان همه آموزگاران بزرگ جهان جاری شده است.

هاریجان، ۱۸ آوریل ۱۹۳۶

۸. بزرگ‌ترین نیروی پیونددهنده

نیایش، بزرگ‌ترین نیروی پیونددهنده است و باعث انسجام و وحدت خانواده بشر می‌شود. اگر کسی از رهگذر نیایش به وحدت خود با خدا پی ببرد، نگاهش به همه انسان‌ها به گونه‌ای خواهد شد که گویی خود اویند. در چنین حالتی، دیگر اثری از مقام بالا و مقام پایین و قوم‌گرایی‌های کوتاه‌اندیشانه یا رقابت‌های مبتذل درباره زبان بین اهالی آندارا و تامیل و دیگر ایالات باقی نخواهد ماند؛ دیگر این تمایز مضمزکننده بین نجس‌ها^۱ و افراد عادی و بین

۱. براساس مذهب هندو، جامعه به چهار طبقه یا کاست (caste) تقسیم می‌شود، ولی عده‌ای از مردم به هیچ‌یک از این طبقات تعلق ندارند. این عده، در گذشته «نجس» یا غیرقابل لمس تلقی می‌شدند و از همه حقوق محروم بودند. گاندی برای محو این نظام، دست به مبارزاتی پیگیر و طولانی زد و نام این طبقه را به هاریجان - یا فرزندان خدا - تغییر داد و روزنامه‌ای نیز به همین نام منتشر کرد. در سال ۱۹۵۰ پس از استقلال هند، براساس قانون اساسی این کشور، نجس‌انگاری ملغاً شد. - م.

هندوها و مسلمانان و پارسی‌ها و مسیحیان و سیک‌ها از میان ما رخت
برخواهد بست. دیگر هیچ تلاش و تقلاً و رقابتی برای به کف آوردن قدرت و
منافع فردی بین گروه‌های مختلف یا اعضای یک گروه دیده نخواهد شد.
حالات ظاهری و بیرونی، پژواکی از حالات درون است. اگر ما حقیقتاً
با خدا درآمیخته باشیم، حتی در میان جمعیتی انبوه نیز، آرامش و نظم بر
ما مستولی خواهد بود. حتی ضعیف‌ترین انسان‌ها هم در چنین حالتی
طعم امنیت مطلق را خواهند چشید. ادراک و احساس حضور خدا همه
ترس‌های زمینی را از دل می‌زداید.

هاریجان، ۳ مارس ۱۹۴۶

چگونه می‌توانیم از اراده [خدا] آگاه شویم؟ با نیایش و درپیش‌گرفتن
زندگی درست. درحقیقت نیایش به معنای همان زندگی درست است. هر
روز، پیش از اینکه رامایانا^۱ آغاز شود، ما قطعه‌ای شعر می‌خوانیم که
ترجیع‌بند آن چنین است: «هرگز دیده نشده است که نیایش دست رد به
سینه کسی بزند. نیایش یعنی یکی شدن با خدا».

نامه‌های باپو^۲ به میرا [۱۹۴۸-۱۹۲۴] [۱۹۵۹]

۹. نیایش، فراگیر است

خدا خود شخصاً به زمین نمی‌آید تا آلام خلق را تسکین بخشد، بلکه از

۱. Ramayana، به معنی ماجراهای رامایا. یکی از متون کهن به زبان سانسکریت است که شرح حال رامایا - که در افسانه‌ها، یکی از عادل‌ترین حاکمان بوده است - را از تولد تا مرگ توضیح می‌دهد. گاندی در مراسم نیایش خود، این متن را می‌خواند. - م.

۲. Bapu، به معنی پدر و عنوانی است که مردم هند، گاندی را به آن می‌خواندند. - م.

طریق بندگان دیگرش چنین می‌کند. پس نیایش به درگاه خدا و تمنای یافتن توان برای تسکین آلام و رنج‌های دیگران، به معنی اعلام شوق و آمادگی فرد برای انجام این کار است.

دامنه نیایش، محدود و تنگ نیست و چنین نیست که فقط طبقه یا جامعه خود فرد را دربرگیرد. دامنه نیایش فراخ و فراگیر است و کل بشر و همه آدمیان را دربرمی‌گیرد. پس تحقق آن یعنی بنیان نهادن ملکوت آسمان‌ها بر روی زمین.

هاریجان، ۲۸ آوریل ۱۹۴۶

۱۰. گفت‌وگو با یک بودایی

(نوشته مهادو دسایی^۱)

معنای نیایش

گاندی جی^۲ در طول سفر اخیرش به آبوتبت، فرصت کافی برای اندیشیدن و نوشتن داشت، به خصوص اینکه از سایر امور و نیز از مصاحبه‌گران دور نگه داشته شده بود. ولی حتی در آنجا نیز با برخی مصاحبه‌کنندگان به گفت‌وگو می‌نشست، البته این افراد، از نوع مصاحبه‌کنندگان معمولی نبودند که موضوع مورد علاقه‌شان سیاست یا مسائل روز باشد، بلکه دسته‌ای غیر معمولی بودند که مسائلی ورای مشکلات دنیوی ذهنشان را آکنده بود. تاریخ می‌گوید گفت‌وگو درباره مسائل از این دست در این منطقه، که گام‌های پیروان بودا به آن قداست

۱. Mehadev Desai، منشی گاندی. - م.

۲. «جی» عنوانی است که پس از نام اشخاص به کار می‌رود و نشانه تکریم و احترام است. - م.

بخشیده، در گذشته‌های دور نیز جریان داشته است. یکی از مصاحبه‌کنندگان گاندی‌جی، خود را از پیروان بودا می‌نامید و دربارهٔ مسئله‌ای به بحث می‌پرداخت که از کیش و آیین او ناشی می‌شد. وی که باستان‌شناس است، به زندگی در گذشته‌ها و غوطه‌خوردن در رؤیای آن بسیار علاقه‌مند است. نامش دکتر فابری^۱ است و سالیان زیادی را در هند زیسته است. وی از شاگردان پروفیسور سیلوان لوی^۲ و دستیار باستان‌شناس معروف سر آرل اشتاین^۳ بوده، سال‌ها در بخش باستان‌شناسی خدمت کرده، در سازمان‌دهی مجدد موزهٔ لاهور همکاری داشته است و آثاری نیز در زمینهٔ باستان‌شناسی به نام خود دارد. کندوکاو عمیق در دانش بودایی، او را به خردگرایی تمام و کمال مبدل ساخته است. وی اهل مجارستان است و در گذشته نیز مراسلاتی با گاندی‌جی داشته و حتی به‌عنوان هم‌دلی و حمایت از او به همراهش روزه گرفته است. حال، فقط برای دیدن گاندی‌جی به ابوتبٔ آمده بود.

موضوعی که بیش از هر چیز ذهن او را به خود واداشته بود، مسئلهٔ شکل و محتوای نیایش بود و بسیار تمایل داشت بداند گاندی‌جی از چه نوع نیایشی سخن می‌گوید. آیا می‌توان تصمیم خدا را با توسل به نیایش تغییر داد؟ آیا می‌توان با توسل به نیایش از تصمیم خدا آگاه شد؟

گاندی‌جی در پاسخ به این پرسش‌ها گفت: «توضیح این که من به‌هنگام نیایش چه می‌کنم دشوار است، ولی به‌هرحال باید به پرسش شما پاسخ دهم. تصمیم خدا تغییرناپذیر است، ولی آن روح‌خدایی در همه‌کس و همه‌چیز – جاندار و بی‌جان – مستحیل است. معنای نیایش این است که من می‌خواهم آن روح‌خدایی را در درون خود برانگیزانم. حال ممکن است مغز و دماغ من چنین اعتقادی را بپذیرد، ولی دل من به آن دست

1. Fabri

2. Sylvan Levy

3. Sir Aurel Stein

نیابد. چنین است که وقتی برای نیل به سواراج یا استقلال هند دعا می‌کنم، درحقیقت برای دست یافتن به نیروی کافی جهت کسب استقلال یا برای یافتن توان حداکثر کوشش در این راستا دعا کرده‌ام.»
 دکتر فابری گفت: «در این صورت مجاز نیستید آن را دعا بنامید، زیرا دعا به معنی خواستن است.»

«بله، همین طور است. می‌توان این گونه گفت که من این را از خود می‌خواهم، از خود برتر یا خویشتن حقیقی‌ام، خودی که هنوز به طور کامل توفیق اتحاد یا یکی شدن با آن را نیافته‌ام. به این ترتیب می‌توان دعا را تمنا و طلبی همیشگی و بی وقفه برای محو خویشتن در روح خدا که همه ما را فراگرفته است دانست.»

مراقبه یا درخواست

«و شما برای برانگیختن آن، شیوه‌ای قدیمی را به کار می‌گیرید؟»
 «بله. عادت‌ی که عمری در من بوده است هنوز هم ادامه دارد و می‌توانم بگویم در مقابل قدرتی خارج از وجود خودم به نیایش می‌پردازم. من جزئی از آن وجود نامتناهی هستم، ولی جزئی آن چنان کوچک و ناچیز که احساس می‌کنم خارج از آنم. هرچند که اکنون توضیح عقلانی آن را برای شما بازگو می‌کنم، ولی باید بگویم بدون احساس یکی بودن با خدا، خود را آن چنان کوچک حس می‌کنم که گویی هیچم. به محض اینکه نزد خود تصمیم به انجام کاری می‌گیرم، ناچیزی و بی ارزشی خود را احساس می‌کنم و حس می‌کنم که کس دیگری، قدرت برتری، باید به کمکم بیاید.»
 «تولستوی نیز همین را می‌گوید. نیایش، نوعی مراقبه کامل و ذوب شدن است در خویشتن برتر خویش، هرچند که انسان گاهی نیز دچار خطا می‌شود و همان طور که کودکی از پدر خود چیزی طلب می‌کند، به درخواست چیزی از خدا می‌پردازد.»

گاندی جی در پاسخ به این سخن دکتر بودایی و برای دادن آگاهی به وی چنین گفت: «معذرت می‌خواهم، ولی من چنین کاری را خطا تلقی نمی‌کنم. بهتر است این‌گونه بگوییم که من در پیشگاه خدایی به نیایش می‌پردازم که جایی آن بالاها در ابرها وجود دارد و هرچه فاصله‌اش با من بیشتر باشد، اشتیاق و آرزومندی من نیز برای یافتنش و حسرت‌م برای نشان دادن اندیشه‌ام در حضور او افزون‌تر خواهد بود. و همان‌طور که می‌دانید سرعت اندیشه از سرعت نور هم بیشتر است. پس فاصله بین من و او، هرچند که عظیم و باورنکردنی است، محو و ناپدید می‌شود. او در عین حال که بسیار دور از ماست، بسیار نزدیک است.»

نیایش من، در سطحی دیگر نیست

دکتر فابری گفت: «این موضوع، امری اعتقادی است؛ ولی افرادی نظیر من گرفتار نوعی نگاه تند انتقادی هستند. برای من سخنی ارزشمندتر از آموزه‌های بودا نیست. آموزه‌هایی که هیچ استاد دیگری جز او به بشر ابلاغ نکرد؛ زیرا تنها او بود که گفت: به آنچه من می‌گویم اعتقاد بی‌چون‌وچرا و محض نداشته باشید و هیچ چیزی را مطلق و هیچ کتابی را خالی از خطا نپندارید. برای من نیز شخصاً هیچ کتابی در دنیا خالی از اشتباه نیست چرا که همه آنها را انسان‌ها آورده‌اند، هر چند که در معرض الهام نیز بوده باشند. به همین دلیل من نمی‌توانم به تصویری شخصی از خدا قائل باشم، مهاراجه‌ای که بر تخت بزرگ سفیدی تکیه زده و به نیایش‌های ما گوش می‌دهد. خوشحالم از اینکه نیایش شما در سطحی دیگر است.»

باید دوستانه و منصفانه به این فرد تحصیل‌کرده گفت که شما پیرو باگاواد گیتا و داماپادا^۱ هستید و این دو کتاب، متونی هستند که همواره با

۱. dhammapada، به معنی راه حقیقت. معروف‌ترین متن بودایی. - م.

خود دارید، ولی با این حال مانند یک فرد کاملاً منطقی و خشک سخن می‌گویید. در اینجا حتی گاندی جی نیز او را از افتادن به ورطه عقل و منطق بر حذر داشت و چنین گفت:

«البته بگذارید یادآوری کنم که الان هم حرف شما که می‌گویید نیایش من در سطح دیگری است، کاملاً صحیح نیست. به شما گفتم اعتقاد عقلانی که برایتان توضیح دادم، همواره به همراه من نیست. آنچه حاضر است، ایمانی پرشور و داغ است که من با توسل به آن، خود را در قدرتی نامرئی محو می‌کنم. و بسیار به حقیقت نزدیک‌تر است اگر بگویم خدا کاری برای من انجام داده است، تا اینکه من خود آن را به انجام رسانده‌ام. چه بسیار اتفاقاتی در زندگی من رخ داده‌اند که من شوقی آتشین برای انجامشان داشته‌ام، ولی خود هیچ‌گاه قادر به دستیابی به آنها نبودم؛ و همواره به همکارانم گفته‌ام که دستیابی به آنها، پاسخی بوده که من برای نیایش‌ها و دعاهایم گرفته‌ام. به آنها نمی‌گویم که رسیدن به این نتایج، پاسخ تلاش‌های عقلانی من در جهت محو کردن خود در خدایی بوده که در وجود من هست! آسان‌ترین و صحیح‌ترین چیزی که می‌توانسته‌ام بگویم این بوده که 'خدا مرا در میان دشواری‌هایم دیده است'».

کارما^۱ به تنهایی قدرتی ندارد

دکتر فابری در پاسخ گفت: «خوب شما به دلیل کارهای خود استحقاق این را داشته‌اید، زیرا انسان خوبی هستید پس اتفاقات خوبی برایتان رخ می‌دهد.» «اصلاً چنین نیست. من آن قدر خوب نیستم که چنین اتفاقاتی برایم رخ دهد. اگر من چنین تلقی‌ای از مفهوم فلسفی کارما داشتم، غالب اوقات با

۱. Karma، به معنی کار و عمل. براساس اعتقادات هندوها، اعمال انسان، نحوه زندگی او را در زندگی فعلی و زندگی‌های بعدی وی رقم می‌زنند. - م.

شکست مواجه می‌شدم و کارمای من در شرایط دشوار به کمک نمی‌آمد. هرچند که من به قانون تغییرناپذیر و محتوم کارما معتقدم، ولی باز در جهت انجام همه این کارها می‌کوشم و لحظه لحظه زندگی‌ام تلاشی سخت برای انداختن کارمای بیشتر، خنثا کردن گذشته و افزودن به زمان حال است. پس گفتن این سخن صحیح نیست که چون گذشته من خوب است، در زمان حال نیز وقایع خوبی برایم رخ می‌دهد. زمان گذشته به سرعت محو و سپری می‌شود و من باید با توسل به نیایش، آینده را بسازم. به شما می‌گویم که کارما به تنهایی قدرتی ندارد. گاه به خود می‌گویم 'این چوب کبریت را آتش بزن' ولی اگر کمکی از بیرون شامل حالم نشود، نمی‌توانم چنین کنم. پیش از اینکه چوب کبریت را روشن کنم دستم فلج می‌شود یا بادی می‌وزد و تنها چوب کبریت را خاموش می‌کند. آیا چنین چیزی اتفاق است یا کار خدا یا قدرتی برتر؟ خوب، من ترجیح می‌دهم از زبان پیشینیان خود یا زبان کودکان بهره بگیرم. من نیز خود چیزی بیش از کودکان نیستم. شاید گاه بکوشیم با اصطلاحات پیچیده و ادبی سخن بگوییم، ولی هنگامی که کار به جزئیات عملی کشیده می‌شود؛ یعنی، وقتی با بحران مواجه می‌شویم، رفتاری مانند کودکان از خود نشان می‌دهیم و شروع به گریه و نیایش می‌کنیم. در چنین اوضاعی اعتقادات عقلانی ما به هیچ وجه رضایتمان را جلب نمی‌کنند!»

آیا بودا نیایش نمی‌کرد؟

دکتر فابری گفت: «من افراد بسیار تکامل یافته‌ای را می‌شناسم که اعتقاد به خدا، آرامشی باورناکردنی به آنها می‌بخشد و آنان را در ساختن شخصیتشان یاری می‌کند. ولی روح‌های بزرگی نیز هستند که بدون توسل به چنین اعتقادی همچنان تکامل یافته‌اند و آرامش را در خود می‌یابند. این، چیزی است که بودیسم به من آموخته است.»

گاندی در پاسخ گفت: «ولی بودیسم خود، نیایشی طولانی است.»
 دکتر فابری گفت: «بودا از انسان‌ها می‌خواهد که رستگاری را در
 خویش بجویند. او هرگز نیایش نمی‌کرد، بلکه به مراقبه می‌پرداخت.»
 «به هر اسمی که بنامیدش، ماهیت آن تغییر نمی‌کند. به مجسمه‌های او
 نگاه کنید!»

دکتر باستان‌شناسی قدمت این مجسمه‌ها را مورد تردید قرار داد و
 چنین گفت: «ولی این مجسمه‌ها با زندگی حقیقی او فاصله دارند، چراکه
 قدمت آنها به چهارصد سال پس از مرگ بودا می‌رسد.»
 گاندی استدلال او را که مبتنی بر تقدم و تأخر یا همزمانی ساخت
 مجسمه‌ها با دوره زندگی بودا بود نپذیرفت و چنین گفت: «تلقی خود را از
 تاریخ بودا آن‌گونه که خود دریافته‌اید به من بگویید، ولی من اثبات می‌کنم
 که بودا نیز اهل نیایش بوده است. تلقی‌های عقلانی، من را راضی
 نمی‌کنند. من تعریفی کامل و جامع به شما ارائه نکرده‌ام، همان‌گونه که
 شما هم نمی‌توانید اندیشه خود را به درستی توصیف کنید. همین تلاش
 برای توصیف اندیشه، خود نوعی محدودیت است. اندیشه، خود را به
 پنجه‌های تحلیل نمی‌سپارد و در پایان چنین تلاشی، چیزی جز شک
 برایتان باقی نمی‌ماند.»

فروتن باشید

دکتر فابری پرسید: «افرادی که قادر به نیایش نیستند، چه باید بکنند؟»
 گاندی گفت: «فروتن باشید. توصیه من به آنها همین است. بودای
 واقعی را نیز با تصور خود از بودا محدود نکنید. اگر او آن‌قدر فروتن نبود
 که به نیایش بپردازد، نمی‌توانست این‌گونه بر زندگی میلیون‌ها انسان در
 گذشته و حال اثر بگذارد. آنچه بر ما و حتی بر شکاکان اثر می‌گذارد و
 حکومت می‌کند، چیزی برتر از تعقل است. شکاکیت و عقل فلسفی این

افراد در دوره‌های بحرانی زندگی به کمکشان نمی‌آید. اینان در این حالت، به چیزی برتر نیاز دارند، چیزی در خارج از وجود خود که می‌تواند حفظشان کند. و چنین است که اگر کسی معمایی برای من طرح کند، به او می‌گویم 'به معنای خدا و نیایش پی نخواهی برد، مگر اینکه خود را تا حد صفر فرو کاهی'. باید آن‌قدر فروتن باشیم که بدانیم به‌رغم بزرگی خود و عظمت عقلمان، در این عالم هستی نقطه‌ای بیش نیستیم. تلقی عقلانی صرف از پدیده‌های عالم کافی نیست. تلقی روحانی نیز از پنجه‌های عقل می‌گریزد، ولی فقط همین تلقی روحانی است که می‌تواند شادمانی را برای انسان به ارمغان آورد. حتی اغیا نیز در زندگی خود با دوره‌های بحرانی مواجه می‌شوند؛ هرچند غرق در امکاناتی باشند که پول‌قادر به تأمین آنها و محبت‌قادر به آوردنشان باشد، باز هم در لحظه‌هایی از زندگی، خود را بی‌نهایت آشفته و پریشان می‌یابند. و در همین لحظات است که تصویری از خدا بر ما عیان می‌شود، خدایی که در هر قدم از زندگی، راهنمای ماست و این، یعنی نیایش.»

دکتر فابری گفت: «منظور شما همان چیزی است که می‌توانیم تجربه حقیقی دینی بنامیم، که از تلقی عقلانی قدرتمندتر است. من خود دوبار در زندگی‌ام چنین تجربه‌ای را داشته‌ام، ولی از آن پس، آن را گم کردم. ولی اکنون یکی دو جمله بودا آرامشی عمیق به من می‌دهد. مثلاً آنجا که می‌گوید: 'ریشه رنج در خودخواهی نهفته است. یا: ای راهبان، از یاد مبرید که همه چیز فانی و گذراست'. اندیشیدن به این کلمات قصار تقریباً جای اعتقادات مذهبی را می‌گیرد.»

گاندی در پاسخ، سخن خود را تکرار کرد: «این، همان نیایش است.» و تأکیدش بر روی این سخن، چنان بود که دیگر نمی‌توانست ابهامی باقی گذارد.

۱۱. دلیل تأکید من بر نیایش

من بر لزوم نیایش تأکید می‌کنم، زیرا به وجود قدرتی مافوق معتقدم. تولد، حادثه‌ای اتفاقی نیست. هر انسانی باید محصول کارمای خود را بدرود. مرگ و زندگی در دست خداوند است. بسیار خوب بود اگر می‌توانستیم در طول روز به خدا بیندیشیم؛ ولی از آنجا که چنین کاری مقدور نیست، باید حداقل، روزانه دقایقی را با یاد او بگذرانیم. اگر درمقابل برکات و نعمات خدا سپاس و شکر خود را ابراز نکنیم، زندگی معنا و مفهوم خود را از دست خواهد داد.

غذای روح (۱۹۵۷)

۱۲. تجربه شخصی از نیایش

سخنانی که از گاندی درباره نیایش نقل می‌شود، برگرفته از یکی از نامه‌های مهادو دسایی – منشی گاندی – است که به‌هنگام سفر به لندن نوشته شده است. بخش‌هایی از این نامه چنین است:

ولی شاید آنچه بیش از هرچیز دیگری در کانون توجه قرار گرفته... مراسم نیایشی است که ما هر شامگاه برگزار می‌کنیم. نیایش‌های سحرگاهی زودتر از آن برگزار می‌شود که این دوستان هم در آن شرکت کنند، ولی همه هندی‌ها (که تعدادشان بیش از چهل نفر است و هندوها، مسلمانان، پارسیان و سیک‌ها را شامل می‌شود) و اندک شماری نیز از اروپاییان در نیایش شامگاهی شرکت می‌جویند. برخی از این دوستان تقاضا کرده‌اند که سخنانی پانزده دقیقه‌ای نیز پس از مراسم نیایش و پیش از صرف شام ایراد شود. هم‌اکنون ایراد این سخنرانی کوتاه، بخشی از

برنامه روزانه شده است و من می‌خواهم دو سخنرانی اول را برای خوانندگان هند جوان نقل کنم. هر شب پرسشی مطرح می‌شود و گاندی‌جی در روز بعد به آن پاسخ می‌گوید. در شب نخست یکی از مسافران هندی - که جوانی مسلمان بود - از گاندی‌جی خواست که تجربه شخصی خود را از نیایش بازگو کند. تأکید وی این بود که گاندی‌جی از مباحث نظری پرهیزد و آنچه را خود در نتیجه نیایش تجربه کرده است، بازگوید. گاندی‌جی این پرسش را فوق‌العاده پسندید و از صمیم قلب تجربه شخصی خود را چنین حکایت کرد:

«نیایش، اندوخته زندگی من است. بدون آن، مدت‌ها پیش مشاعرم را از دست می‌دادم و دیوانه می‌شدم. اگر زندگی‌نامه من را بخوانید، خواهید دید که من نیز به سهم خود تجربه‌های فردی و اجتماعی تلخ فراوانی را از سرگذرانده‌ام، تجربیاتی که مرا به طور موقت به ناامیدی و استیصال کشاندند؛ و اگر توانسته‌ام خود را از چنبره این احساسات برهانم، دلیل آن توسل به نیایش بوده است. حال باید بگویم به آن معنی که حقیقت همواره بخشی از زیستن من بوده، نیایش چنین نبوده است. احتیاج به نیایش در نتیجه ضرورت محض در من پدید آمد و آن، زمانی بود که خود را در بحران می‌دیدم و جز توسل به نیایش راهی برای شادمانی نمی‌شناختم. و هرچه ایمانم به خدا فزونی گرفت، نیازم به نیایش نیز مقاومت‌ناپذیرتر شد و دیگر به جایی رسید که بدون آن، زندگی در چشمم تیره و خالی جلوه می‌کرد.»

«در افریقای جنوبی در مراسم مسیحیان شرکت می‌کردم، ولی این مراسم نمی‌توانست مرا چندان جذب کند. قادر به ملحق شدن به نیایش آنها نبودم. همه آنها دعا می‌کردند، ولی من نمی‌توانستم چنین کنم. و به این ترتیب بود که به خدا و نیایش بی‌اعتقاد شدم، ولی تا مراحل بعدی زندگی‌ام احساس پوچی و تهی بودن را هیچ‌گاه احساس نکردم. اما

سرانجام به مرحله‌ای رسیدم که حس کردم همان‌گونه که غذا برای بدن ضروری است، نیایش نیز برای روح ضرورت دارد. درواقع می‌توان گفت ضرورت غذا برای بدن به اندازه ضرورت نیایش برای روح نیست؛ غالباً امساک از خوردن غذا برای حفظ سلامتی ضروری است، ولی چیزی به نام امساک در نیایش وجود ندارد؛ ممکن نیست کسی بر اثر نیایش زیاد دچار امتلاء شود.»

«سه تن از آموزگاران بزرگ دنیا - بودا، مسیح [ع]، و محمد [ص] - شواهدی موثق از خود باقی گذاشته‌اند که نشان می‌دهد نیایش، وجودشان را پر نور می‌کرده و چه بسا بی آن، زندگی برایشان ناممکن بوده است. در زمان ما نیز میلیون‌ها هندو، مسلمان، و مسیحی آرامش زندگی خود را تنها در نیایش می‌یابند. می‌توان اینان را دروغگو یا خودفریب نامید. پس در این صورت من خواهم گفت اگر 'دروغ' پشتیبان و تکیه‌گاه همیشه من در زندگی بوده است، چنین دروغی برای من، که خود جوینده حقیقتم، جذاب است و بدون آن، لحظه‌ای زندگی نیز برایم قابل تحمل نیست.»

«به‌رغم عوامل ناامیدکننده‌ای که در افق سیاسی چشم در چشم من دوخته‌اند، هرگز آرامش خود را از دست نداده‌ام. کسانی را نیز دیده‌ام که به این آرامش من رشک می‌ورزند. حال به شما می‌گویم این صلح و آرامش، حاصل نیایش است. من مرد علم و دانش نیستم، ولی فروتنانه ادعا می‌کنم اهل نیایشم. به شکل و صورت آن نیز اهمیتی نمی‌دهم. هرکسی می‌تواند برای خود قاعده‌ای در این زمینه وضع کند. ولی درعین حال باید به یاد داشته باشیم که برخی جاده‌ها علامتگذاری دقیقی دارند و اگر ما نیز قدم در جاده‌ای بگذاریم که آموزگاران پیشین آن را کوییده و هموار کرده‌اند، امنیت بیشتری را برای خود تضمین کرده‌ایم. این بود تجربه عملی من از نیایش. حال بگذار هرکسی آن را بیازماید تا ببیند چگونه در نتیجه نیایش‌های روزانه، چیزی جدید به زندگی خود می‌افزاید

که با هیچ چیز دیگری قابل مقایسه نیست.»
 در مراسم شامگاهی روز بعد، جوان دیگری پرسید: «آقا، شما هنگامی که به نیایش پرداختید، به خدا اعتقاد داشتید، ولی ما که چنین اعتقادی نداریم چگونه می‌توانیم نیایش کنیم؟»

گاندی جی در پاسخ گفت: «خوب، ایجاد اعتقاد به خدا در قلب شما، فراتر از توان من است. برخی چیزها هستند که به خودی خود وجودشان را اثبات می‌کنند و برخی چیزها هم هستند که اصولاً اثبات‌شدنی نیستند. وجود خدا مثل یک اصل هندسی است. گاه درک آن، فراتر از سیطرهٔ قلب ماست؛ اثبات عقلانی آنکه جای خود را دارد. تلاش‌های عقلانی کم‌وبیش محکوم به شکست‌اند، چراکه توضیح منطقی نمی‌تواند کسی را به وجود خدایی حیّ و زنده مؤمن گرداند؛ چنین ایمانی فراتر از تعقل است و از آن درمی‌گذرد. پدیده‌های بی‌شماری در عالم هستند که می‌توان وجود خدا را با توسل به آنها منطقی انگاشت، ولی من نمی‌خواهم با ذکر چنین استدلال‌هایی به هوش شما اهانت کنم. آنچه از شما می‌خواهم این است که همهٔ این توضیحات منطقی را به سویی بیفکنید و آنگاه به سادگی کودکی خُرد به خدا مؤمن شوید.»

«اگر من هستم، پس خدا هم هست. این، ضرورت وجود من است همان‌گونه که در میلیون‌ها نفر دیگر نیز چنین است. شاید اینان نتوانند درباره‌اش سخن بگویند، ولی همین که به زندگی‌شان بنگری، خواهی دید که بخشی از زندگی آنهاست. آنچه من از شما می‌خواهم، فقط این است که ایمانی را که سست شده و تحلیل رفته است در خود احیا کنید. برای انجام این کار باید بسیاری از آموخته‌های خود را که عقل منطقی شما را مبهوت و شما را در راه، سست کرده‌اند فراموش کنید و به ایمانی روی آورید که خود، نشانی است از فروتنی و اقرار به نادانی و کمتر از ذره بودن. می‌گویم ما از ذره نیز کمتر هستیم چراکه ذره از قوانین وجود خود

تبعیت می‌کند ولی ما، غرق در نادانی زننده خود، از قانون طبیعت سرپیچی می‌کنیم. ولی به هر حال من به هنگام صحبت با افراد فاقد ایمان، استدلالی برای اقامه کردن ندارم.»

«همین‌که وجود خدا را پذیرفتید، ضرورت گریزناپذیر نیایش را نیز حس می‌کنید. بیاید این ادعای شگفتی‌برانگیز را بر زبان بیاوریم که تمام زندگی ما خود نیایش است، پس دیگر نیازی نیست که در ساعتی مشخص در گوشه‌ای بنشینیم و به نیایش پردازیم. حتی کسانی که در تمام لحظات زندگی شان به یاد خدا بوده‌اند نیز، چنین ادعایی نکرده‌اند. زندگی آنها نیایشی بی‌وقفه بوده است، ولی به خاطر ما در ساعتی معین نیایش و هر روز پیمان وفاداری خود را با خدا تجدید می‌کردند. بی‌شک خدا نیازی به پیمان ما ندارد، ولی ما خود باید هر روز عهد خود را تازه کنیم و اگر چنین کنیم، یقین بدانید که در زندگی از هر رنج و فلاکتی که تصور کنید رهایی خواهیم یافت.»

هند جوان، ۲۴ سپتامبر ۱۹۳۱

۱۳. چرا نیایش

دوستی از بارودا نامه‌ای به زبان انگلیسی به این مضمون نوشته است: «شما به ما می‌گویید که به درگاه خدا دعا کنیم و از او بخواهیم که به سفیدپوستان افریقای جنوبی نور و به هندی‌های مقیم این کشور قدرت و شجاعت عطا کند تا بتوانند تا لحظه آخر ثابت‌قدم و پایدار باقی بمانند.^۱

۱. گاندی حدود بیست سال در افریقای جنوبی زندگی می‌کرد و رهبری هندی‌های مقیم افریقای جنوبی را برعهده داشت که به مبارزه علیه دولت سفیدپوست و نژادپرست این کشور دست زده بودند. - م.

دعا و خواسته‌ای این‌گونه، فقط می‌تواند خطاب به یک شخص مطرح شود. اگر خدا نیرویی است که همه‌جا هست و قدرتش بر همه چیز تسلط دارد، دعا به پیشگاه او چه لزومی دارد؟ او به هر حال و تحت هر شرایطی آنچه را خود بخواهد عملی می‌سازد.»

من قبلاً هم درباره‌ی این موضوع مطالبی نوشته‌ام. ولی از آنجا که این پرسش، بارها و بارها به اشکال و زبان‌های مختلف مطرح می‌شود، شاید توضیح بیشتر بتواند کمکی به پرسش‌کنندگان باشد. به اعتقاد من نامیدن «او» به نام‌هایی مثل راما، رحمان، اهورامزدا، خدا، یا کرشنا همگی تلاش‌هایی هستند از سوی انسان برای نامیدن آن نیروی شکست‌ناپذیر که بزرگ‌ترین قدرت‌هاست.

بشر هر قدر هم که ناکامل باشد، جست‌وجوی بی‌وقفه کمال را در فطرت خود دارد. در مسیر چنین تلاشی، دچار خیال و رؤیا نیز می‌شود و درست به مانند کودکی که می‌کوشد از زمین برخیزد، بارها و بارها زمین می‌خورد و سرانجام شیوه‌ی راه رفتن را می‌آموزد، ولی حتی چنین فردی با وجود تمام هشیاری، در مقایسه با خدای بیکران و جاودان، نوزادی بیش نیست. شاید این سخن مبالغه‌آمیز جلوه کند، ولی چنین نیست. انسان نمی‌تواند خدا را جز با زبان الکن خود توصیف کند. قدرتی که ما آن را خدا می‌نامیم، از پنجه‌ی توصیف می‌گریزد. بی‌شک چنین قدرتی نیازی هم به تلاش بشر برای توصیف خودش ندارد، بلکه این انسان است که نیازمند یافتن راهی برای توصیف آن قدرتی است که عظیم‌تر از اقیانوس‌هاست.

اگر این گزاره را بپذیریم، دیگر نیازی به طرح این پرسش نیست که چرا نیایش می‌کنیم. انسان فقط قادر است خدا را در چارچوب محدودیت‌های ذهن خود درک کند. اگر خدا به عظمت و بیکرانگی اقیانوس‌هاست، پس قطره‌ی ناچیزی مثل انسان چگونه می‌تواند به ماهیت او پی ببرد؟ او فقط

زمانی می‌تواند به چیستی اقیانوس پی ببرد که به آن بیوندد و در آن غرق شود. چنین ادراکی، فراتر از توصیف است. به تعبیر مادام بلاواتسکی^۱، انسان به‌هنگام نیایش، خوشتن برتر خویش^۲ را عبادت می‌کند. فقط کسی می‌تواند به‌طور حقیقی به نیایش بپردازد که خدا را در درون خود درک کند. آن‌کس که فاقد چنین ادراکی است، نیازی به نیایش ندارد. خدا از این موضوع نخواهد رنجید، ولی من از روی تجربه می‌گویم آن‌کس که نیایش نمی‌کند، بی‌شک چیزی را باخته است.

حال که چنین است، چه فرقی می‌کند که کسی خدا را به‌عنوان شخص بپرستد و کس دیگری به‌عنوان نیرو؟ چنین افرادی، هردو براساس نوری که فراراهشان تابیده شده، مسیر مستقیم را می‌پیمایند. هیچ‌کس نمی‌داند و شاید هیچ‌گاه نیز نداند که راه مطلقاً درست نیایش چیست. آرمان، همواره به شکل آرمان باقی می‌ماند. انسان باید فقط این را به خاطر داشته باشد که خدا نیز نیرویی در میان دیگر نیروهاست. همه نیروهای دیگر، مادی هستند، ولی خدا نیرو یا روح زنده‌ای است که همه چیز و همه جا را فراگرفته و از این‌رو فراتر از درک بشر است.

هاریجان، ۱۸ اوت ۱۹۴۶

۱۴. هدف از نیایش

هدف از نیایش، خشنود ساختن خدا نیست؛ چه او به نیایش یا ستایش ما نیازی ندارد. هدف از نیایش، پالوده و پاک ساختن خویش است. فرایند تزکیه نفس، عبارت است از درک خودآگاه حضور او در وجود ما. هیچ

1. Madame Blavatsky

2. his own glorified self

نیروی قوی‌تر از قدرتی، که چنین درکی برای ما به ارمغان می‌آورد، نیست. حضور خدا باید در هر قدم از زندگی حس شود. اگر فکر می‌کنید که به مجرد ترک محل نیایش آزادید که هرطور می‌خواهید زندگی و رفتار کنید، حضورتان در مراسم نیایش بی‌ثمر است.

هاریجان، ۲۶ مه ۱۹۴۶

نیایش باید به تزکیه بینجامد و تمامی رفتار ما را دگرگون سازد. اگر کسی گمان می‌کند انجام نیایش به او این جواز را می‌دهد که در باقی اوقات روز هرگونه که مایل است رفتار کند، خود و دیگران را می‌فریبد. این تلقی از نیایش، تحریف و استهزاء آن است.

غذای روح (۱۹۵۷)

آنچه نیایش در جهت تزکیه و پاکسازی درون ما انجام می‌دهد، مثل کاری است که سطل و جارو برای تمیز کردن محیط مادی‌مان انجام می‌دهند. اینکه عبارات این نیایش در قالب کیش هندو گفته شود یا اسلام یا زرتشت مهم نیست، نقش و عملکرد آن اساساً یکسان است و آن، چیزی جز تزکیه قلب نیست.

غذای روح (۱۹۵۷)

۱۵. عروج خودانگیخته قلب

همین اندازه موفقیتی که من در تحقق حقیقت و عدم خشونت کسب کرده‌ام، مرهون نیایش بوده است.

نیایش باید به شکل عروج خودانگیخته قلب نمود یابد. اگر کسی احساس

می‌کند که انجام نیایش، باری است بر دوش او، باید از نیایش بپرهیزد. خدا تشنه نیایش یا ستایش انسان نیست. او همه را با مدارا و صبر می‌پذیرد، چون عشق محض است. ما اگر حس می‌کنیم که به او که عطاکننده همه چیز است، مدیونیم، باید به یادش باشیم و از سر شکر و سپاسگزاری مطلق به درگاهش نیایش کنیم. ترس از برانگیختن تمسخر یا ناخرسندی دیگران هرگز نباید انسان را از انجام وظیفه اولیه خود نسبت به خالقش بازدارد.

غذای روح (۱۹۵۷)

۱۶. انسان نیایشگر، با ترس بیگانه است

گاندی پس از شکست کنفرانس میزگرد لندن و به‌هنگام بازگشت از انگلیس، در سکوت شب چهارم ژانویه ۱۹۳۲ در بمبئی بازداشت شد. روز قبل از بازداشتش، در مراسم نیایش ساعت چهار صبح، پیامی شورانگیز خطاب به مردم فرستاد:

شما چند روزی در این نیایش‌ها همراه من بوده‌اید و حال که مبارزه بار دیگر آغاز شده و من هر لحظه ممکن است راهی زندان شوم، امیدوارم شما همچنان منظم به نیایش‌های سحرگاهی و شامگاهی خود ادامه دهید. بگذارید این مراسم، مراسم اجباری همه روزه شما باشد. نیایش، بخش عمده وقفی را شامل می‌شود که شما برای تزکیه نفس به آن متوسل می‌شوید. خواهید دید که نیایش، چه گنجینه بی‌انتهایی برای شماست و چطور راه را برایتان آشکار می‌سازد. هرچه بیشتر خود را وقف آن کنید، شهامت و بی‌باکی بیشتری در زندگی روزانه خود تجربه می‌کنید، چرا که بی‌باکی نشانه و نمادی از تزکیه نفس است. من مرد یا زنی را نمی‌شناسم که در جاده تزکیه نفس گام زند و همچنان دچار ترس باشد.

عموماً دو نوع ترس در دل انسان هست: ترس از مرگ و ترس از دست دادن دارایی مادی. مرد نیایش و تزکیه، ترس از مرگ را از خود زدوده است و مرگ را مانند یاری عزیز در بر می‌کشد و همه دارایی‌های زمینی را نیز فانی و بی اعتبار می‌بیند. او وقتی کشور را در فقر و فلاکت می‌بیند و میلیون‌ها نفر گرسنه را به چشم مشاهده می‌کند، برخورداری از ثروت و مکنت را بر خود حرام می‌کند. هیچ قدرتی در زمین نمی‌تواند کسی را که این دو نوع ترس را از خود زدوده و دور کرده است تحت تسلط خود درآورد. ولی برای رسیدن به چنین هدفی، نیایش باید در قلب صورت گیرد، نه برای نمایش بیرونی. نیایش باید هر روز ما را به خدا نزدیک و نزدیک‌تر سازد. انسان نیایشگر یقین دارد که خواسته قلبی‌اش برآورده خواهد شد، به این دلیل ساده که هیچ‌گاه خواسته نادرستی در قلب ندارد. این مراسم را انجام دهید، پس آن‌گاه درخشش و آوازه را نه تنها نصیب شهر خود، بلکه نصیب کشور خود ساخته‌اید. امیدوارم این نیایش مختصر من جایی در قلب شما بیابد.

هند جوان، ۷ ژانویه ۱۹۳۲

بسیار خوشحالم که می‌بینم از چیزی نمی‌ترسید. کسی که می‌داند خدا نگاهبان همگان است، چرا ترس در دل داشته باشد؟ وقتی می‌گویم خدا نگاهبان همگان است، منظورم این نیست که کسی نمی‌تواند چیزی از ما بدزد یا حیوانات قادر نیستند به ما حمله کنند. اگر چنین اتفاقاتی هم برای ما رخ دهند، چیزی از واقعیت نگاهبانی خدا نمی‌کاهد. دلیل بروز این وقایع، چیزی جز فقدان ایمان ما به خدا نیست. رودخانه همواره آمادهٔ بذل آب به همگان است؛ ولی اگر کسی کوزه‌ای برنگیرد و برای برداشتن آب به آن نزدیک نشود یا به گمان اینکه آب رودخانه زهرآلود است از آن دوری گزیند، گناه رودخانه چیست؟

هر ترسی، نشانه‌ای از فقدان ایمان است. ولی ایمان را نمی‌توان با توسل به تعقل و خرد پرورش داد. ایمان، آرام‌آرام با تفکر خاموش و تأمل و تمرین رخ نشان می‌دهد. برای پروردن چنین ایمانی، به درگاه خدا نبایش می‌کنیم، به مطالعه کتاب‌های خوب می‌پردازیم، در محضر افراد نیک می‌نشینیم، و به سراغ چرخ نخریسی خود می‌رویم و به نیت وقف، به بافندگی مشغول می‌شویم. کسی که ایمان ندارد، چرخ بافندگی را لمس هم نمی‌کند.^۱

نامه‌های باپو به خواهران اشرام (۱۹۶۰)

۱۷. رامانا: تکرار نام خدا

بسیاری افراد هستند که یا به دلیل تنبلی ذهن یا گرفتاری به عادت بدذهنی، چنین می‌اندیشند که خدا وجود دارد و بدون اینکه از او چیزی خواسته باشیم، یاری‌مان می‌کند؛ پس تکرار نام او چه ضرورتی دارد؟ درست است که اگر خدا وجود دارد، وجود او مستقل از اعتقاد ماست، ولی ادراک خدا چیزی بسیار فراتر از اعتقاد صرف است. چنین چیزی جز با تمرین دائمی میسر نیست. این موضوع دربارهٔ همهٔ علوم صدق می‌کند، پس آیا نمی‌تواند دربارهٔ علمی که مافوق همهٔ علوم است صادق باشد؟ انسان غالباً نام خدا را طوطی‌وار تکرار می‌کند و از چنین کاری انتظار

۱. گاندی در طول مبارزاتش علیه استعمار بریتانیا، خرید پارچه‌های انگلیسی را تحریم و در عوض صنعت فراموش‌شدهٔ نخریسی با چرخ‌های بافندگی دستی را در منازل احیا کرده بود و خود نیز هر روز چند ساعت به بافندگی می‌پرداخت. وی چنین کاری را علاوه بر عبادت، نماد عزم ملی می‌دانست. پس از استقلال هند نیز تصویر چرخ نخریسی بر پرچم ملی این کشور جای گرفت. - م.

ثمربخشی نیز دارد. در صورتی که جوینده حقیقی باید چنان ایمان زنده‌ای در دل داشته باشد که نه تنها ناراستی تکرار طوطی‌وار را از درون خود بزدايد، بلکه آن را از درون دیگران نیز بشنود و پاک کند.

هاريجان، ۵ مه ۱۹۴۶

۱۸. زیبایی تکرار

(نوشته مه‌ادو دسایي)

ریاضی‌دانی گفت: «تکرار مکرّر یک کلمه یا عبارت، چندان مطلوب من نیست. شاید دلیلش طبع و مزاج ریاضی و عقل‌گرایی من باشد، ولی به هر حال نمی‌توانم چنین تکراری را بپذیرم. مثلاً^۱ حتی در بخشی از موسیقی بی‌نظیر باخ، آنجا که چندین و چندبار عبارت 'ای پدر، آنها را ببخشای چرا که خود نمی‌دانند چه می‌کنند' تکرار می‌شود، نمی‌تواند احساسات مرا تحریک کند.»

گاندی جی با تبسم چنین پاسخ داد: «ولی در ریاضیات هم ده‌دهی‌های تکرارشونده دارید.»

«بله، ولی این ده‌دهی‌ها هربار حاوی واقعیتی جدید هستند.»

گاندی گفت: «هر تکرار یا به اصطلاح، جاپا^۱ هم معنایی جدید دارد. هربار تکرار، انسان را به خدا نزدیک و نزدیک‌تر می‌کند. این موضوع، واقعیتی عینی و ملموس است. باید بگویم که طرف صحبت شما نظریه‌پرداز نیست، بلکه کسی است که آنچه را می‌گوید در هر لحظه زندگی‌اش تجربه کرده است، آن قدر که برایش توقف زندگی، آسان‌تر از

۱. Japa، تکرار نام مقدس. - م.

لحظه‌ای توقف این تکرار است، تکراری که نیاز حیاتی روح اوست.»
ریاضی‌دان گفت: «می‌دانم، ولی برای انسان‌های معمولی چنین تکراری تبدیل به فرمولی میان‌تهی می‌شود.»

«درست است، ولی به خاطر داشته باشید که بهترین چیزها همواره در معرض سوء استفاده هستند. همواره جایی برای ریا و تظاهر هست. ولی حتی تزویر و ریا هم خود، غزلی است در مدح درست‌کرداری. می‌دانم که در مقابل هر ده هزار انسان ریاکار، میلیون‌ها روح پاک و ساده می‌یابید که آرامش خود را از تکرار و ذکر می‌جویند. این کار مانند داربست برای نگاه داشتن ساختمان ضرورت دارد.»

ریاضی‌دان در پاسخ گفت: «ولی اگر بخواهیم این تمثیل شما را قدری دقیق‌تر تعبیر کنیم، می‌توانیم بگوییم که وقتی بنای ساختمان تکمیل می‌شود، استفاده از داربست پایان می‌یابد.»

«بله، وقتی عمر جسم آدمی نیز تمام می‌شود، تکرار ذکر پایان می‌یابد.»

«چرا؟»

در اینجا ویلکینسون^۱ که به دقت مکالمه آنها را دنبال می‌کرد وارد بحث شد و گفت: «چون ما تا ابد در حال ساختن هستیم.»

گاندی جی گفت: «چون ما تا ابد تشنه کمال هستیم. تنها خداست که کامل است، انسان هرگز کامل نیست.»

هند جوان، ۲۵ مه ۱۹۳۵

این گونه است که تکرار نام خدا گناهان را از آدمی می‌زداید. هرکس که صادقانه این شیوه را دنبال کند، ایمان را در خود خواهد یافت. چنین کسی

ابتدا باید معتقد باشد که این تکرار، گناهانش را می‌روبد. زدودن گناهان به معنی تصفیۀ درون و تزکیۀ نفس است. آن‌کس که نام خدا را همه‌روزه مؤمنانه تکرار می‌کند، هرگز از آن خسته و ملول نمی‌شود و از این‌رو، نامی که او تکرارش را با زبان آغاز کرده بود، درنهایت به قلبش نیز رخنه می‌کند و راه می‌یابد و این راه‌یابی به قلب است که او را تزکیه می‌کند. این پدیده تجربه‌ای همه‌گیر است. روان‌شناسان نیز بر این اعتقادند که انسان به چیزی تبدیل می‌شود که به آن می‌اندیشد. رامانا ما نیز از همین قانون تبعیت می‌کند. من ایمانی خدشه‌ناپذیر به حسن اثر تکرار نام خدا دارم. معتقدم کسی که اول‌بار این خاصیت را کشف کرد، تجربه‌ای دست‌اول داشته است و کشف او از ارزشی بی‌اندازه برخوردار است. درهای تزکیه و تصفیه حتی به‌روی افراد درس‌ناخوانده نیز باید گشوده شوند. تکرار نام خداست که این درها را به‌روی آنها می‌گشاید.

مجموعه آثار (۱۹۷۲)

۱۹. فقدان ایمان به نیایش

اینجا نامه‌ای را نقل می‌کنم که یکی از دانش‌آموزان یکی از مؤسسات خصوصی، خطاب به مدیر این مؤسسه نوشته و از او خواسته است که وی را از شرکت در جلسات نیایش معاف کند:

«اجازه می‌خواهم بگویم که من اعتقادی به نیایش ندارم، زیرا اصولاً به وجود چیزی به‌نام خدا اعتقاد ندارم تا درمقابلش نیایش کنم. هیچ‌گاه نیز این نیاز و ضرورت را در خود حس نمی‌کنم که باید قائل به وجود خدا باشم. اگر به خدا اعتقاد نداشته باشم و به آرامی و صادقانه کار خود را پی‌بگیرم، چه چیزی را از دست داده‌ام؟»

«درباره نیایش جمعی نیز باید بگویم چنین کاری بی فایده است. آیا چنین جماعت عظیمی می توانند ذهن خود را بر روی چیزی، ولو پیش پا افتاده و کوچک، متمرکز سازند؟ آیا از کودکان خرد و ناآگاه انتظار می رود که توجه بی ثبات و ناپایدار خود را به نکات و مفاهیم دقیق و ظریف متون مذهبی - نظیر مفهوم خدا، روح، برابری انسان ها، و بسیاری عبارات مطمئن دیگر - معطوف و حفظ کنند؟ از آنان انتظار می رود که چنین کار بزرگی را در زمانی خاص و به دستور فردی خاص اجرا کنند. آیا عشق به آنچه پروردگار می نامیدش، می تواند از رهگذر این اعمال مکانیکی و ماشین وار در قلب این کودکان ریشه دواند؟ هیچ چیز برای خرد ناپذیرفتنی تر از این نیست که از افرادی که طبع و سلائقی متنوع و گوناگون دارند، انتظار داشته باشیم که رفتاری واحد را در پیش بگیرند. از این روست که من می گویم نیایش نباید امری اجباری باشد. فقط آنان که خود تمایل به این کار دارند باید در آن شرکت کنند و آنان که چیزی در آن نمی یابند، از آن دوری جویند. هر کاری که بدون اعتقاد انجام گیرد، عملی غیر اخلاقی و تحقیرکننده است.»

بسیار خوب. بگذارید ابتدا صحت و ارزش همین نظر آخر را بررسی کنیم. آیا هر پایبندی به انضباط، پیش از معتقد شدن به ضرورت آن، عملی غیر اخلاقی و خوارکننده است؟ اگر کسی به فایده درس هایی که در برنامه درسی مدرسه پیش بینی شده بی اعتقاد باشد، خواندن این دروس، غیر اخلاقی و تحقیرکننده محسوب می شود؟ اگر بچه ها گمان می کنند زبان بومی و مادری شان بی فایده است، می توان آنها را از خواندن این زبان معاف کرد؟ آیا اگر بگویم بچه ها به موادی که باید بیاموزند یا مقررات و انضباطی که باید رعایت کنند اعتقادی ندارند، به حقیقت نزدیک تر نیست؟ واقعیت این است که اگر هم دانش آموز حق انتخاب داشته است، هنگامی که تصمیم به ثبت نام در مؤسسه گرفته، از این حق استفاده کرده

است و دیگر حق انتخاب ندارد. پیوستن به مؤسسه، خود به این معنی است که به اختیار، قوانین و مقررات آن را پذیرفته است. اکنون نیز مختار است که اگر می‌خواهد از این مؤسسه برود، ولی آنچه باید بیاموزد و چگونه آموختن آن از حیطه انتخاب او خارج است. بر معلمان است که آنچه را دانش آموزان در ابتدا نامطبوع و کسالت‌بار می‌یابند، جذاب و قابل فهم سازند.

گفتن این عبارت که «من به خدا اعتقاد ندارم» بسیار آسان است، چرا که خدا بزرگوارانه هر آنچه را درباره‌اش بگویند برمی‌تابد. او به اعمال ما می‌نگرد و هرگونه تخطی از قوانین او، تنبیهی نه کینه‌توزانه و انتقام‌جویانه بلکه تصفیه‌کننده و هدایت‌کننده در پی دارد. وجود خدا را نه می‌توان اثبات کرد و نه نیازی به چنین کاری هست. خدا وجود دارد؛ اگر احساسش نمی‌کنیم، بدا به حال ما. فقدان چنین احساسی، نوعی بیماری است که روزی باید خود را از آن برهانیم.

پس بچه‌ها نیز نباید درباره شرکت یا عدم شرکت در جلسات نیایش جرّ و بحث کنند، بلکه اگر شرکت در این جلسات، بخشی از الزامات مؤسسه‌ای است که به آن تعلق دارند، باید به تبع روح انضباط، آن را بپذیرند و در جلسات شرکت کنند. می‌توانند شک و تردیدهای خود را با احترام با معلمانشان در میان بگذارند. نیازی نیست به آنچه برایشان جذابیت ندارد معتقد باشند، ولی اگر برای معلمان خود احترام قائل‌اند، کاری را که آنها گفته‌اند بدون اینکه اعتقادی به آن داشته باشند، انجام می‌دهند و این کار را نه از روی ترس می‌کنند و نه با بدخویی، بلکه با آگاهی به این امر که انجام این کار به صلاح آنهاست و با امید به این که آنچه امروز برایشان تاریک است روزی آشکار خواهد شد، دست به این کار می‌زنند.

نیایش، خواستن نیست. نیایش، طلب روح و اقرار همه‌روزه به ضعف

است. حتی در گوش قوی‌ترین آدمیان نیز صدایی، همواره ناچیزی آنها را درمقابل مرگ، بیماری، پیری، حوادث، و... زمزمه می‌کند. ما درمیانهٔ مرگ زندگی می‌کنیم. ارزش کوشیدن و کارکردن برای رسیدن به اهداف شخصی چیست، زمانی که می‌دانیم دستاوردهایمان در چشم برهم‌زدنی ممکن است محو و نابود شوند یا ناغافل و ناگهان از دستان به‌درآیند و از آنها محروم شویم؟ ولی اگر می‌توانستیم صادقانه با خود بگویم «من برای خدا و اهداف او کار می‌کنم» آن‌گاه خود را به صلابت و قدرت کوه‌ها حس می‌کردیم. آن‌گاه همه چیز به‌روشنی آفتاب بود و هیچ چیز محو و نابود نمی‌شد. آنچه محو و نابود می‌شود، جز وهم و سراب نیست. تنها در این صورت است که دست مرگ و تباهی، از اهداف ما کوتاه خواهد بود، چراکه دیگر این دو، چیزی جز نوعی تغییر نیستند. مثل نقاشی که نقاشی‌اش را از بوم می‌زداید تا نقشی بهتر بیافریند یا ساعت‌سازی که فنر خراب و فرسودهٔ ساعت را به‌دور می‌اندازد تا فنری سالم به‌جای آن بگذارد.

نیایش جمعی، پدیده‌ای قدرتمند است. آنچه را اغلب به‌تنهایی انجام نمی‌دهیم، به‌همراهی یک‌دیگر برگزار می‌کنیم. نیازی نیست که دانش‌آموزان اعتقادی به آن داشته باشند. اگر فقط از سر اطاعت و بدون مقاومت درونی در مراسم نیایش حاضر شوند، شعف و شادمانی حاصل از آن را حس خواهند کرد. ولی بسیاری از آنها این‌گونه نیستند و حتی از خود شیطنت‌نشان می‌دهند. با وجود این، درمقابل تأثیرات ناخودآگاه نمی‌توان مقاومت کرد. مگر نبوده‌اند دانش‌آموزانی که در ابتدا نیایش جمعی را تحقیر و تمسخر می‌کردند، ولی بعداً اعتقادی راسخ به آن یافتند؟ این تجربه را به کُرّات دربارهٔ افرادی داشته‌ایم که ایمانی قوی به یافتن آرامش در نیایش جمعی نداشته‌اند. البته همهٔ کسانی که به کلیساهای و معابد و مساجد می‌روند اهل تحقیر یا تظاهر نیستند، بلکه مردان و زنانی صادق‌اند. نیایش جمعی برای اینان به‌مثابهٔ شست‌وشویی روزانه و

ضرورت وجودشان است. این مکان‌های عبادت، خرافه‌هایی بی‌ثمر نیستند که در اولین فرصت آنها را از صحنه بزدااییم. تا به حال همه‌گونه حمله را از سرگذرانده‌اند و احتمالاً^۱ تا پایان نیز برجای خواهند ماند.

هند جوان، ۲۳ سپتامبر ۱۹۲۶

یکی از خوانندگان، مطلبی دربارهٔ مقالهٔ من تحت عنوان «فقدان ایمان به نیایش» نوشته است که می‌خوانید:

«شما در مقالهٔ خود انصاف کافی را نسبت به آن «بچه» و نیز نسبت به موقعیت خود به عنوان متفکری بزرگ رعایت نکرده‌اید. درست است که همهٔ عباراتی که نویسنده در نامهٔ خود به کار برده است عباراتی مناسب نیستند، ولی روشنی و وضوح اندیشه‌اش را نمی‌توان انکار کرد. گذشته از این، کاملاً آشکار است که نمی‌توان او را «بچه» به معنای متعارف کلمه خطاب کرد. بسیار متعجب شدم وقتی دریافتم سنش زیر بیست سال است. درست است که خیلی جوان است، ولی به نظر می‌رسد آن قدر از رشد عقلی برخوردار بوده که درباره‌اش با عباراتی نظیر «بچه‌ها نباید دربارهٔ... جروبحث کنند» سخن نگوییم. نویسندهٔ نامه فردی عقل‌گراست، درحالی که شما فردی مؤمن هستید؛ دوردهٔ سنی متفاوت، با اختلافاتی که ناشی از این اختلاف سن است. جهان‌بینی یکی می‌گوید «ابتدا باید متقاعد شوم و سپس معتقد» و جهان‌بینی آن دیگری می‌گوید «معتقد باش تا خود به خود متقاعد شوی». اولی به منطق متوسل می‌شود، دومی به قدرت. ظاهراً به اعتقاد شما لادری‌گری چیزی نیست جز مرحله‌ای گذرا که همهٔ جوانان آن را تجربه می‌کنند و دیر یا زود، ایمان چهره نشان خواهد داد. مثال معروف سوامی ویوکاناندا^۱ مؤید نظر شماست. به این ترتیب

شما مقداری نیایش اجباری را برای خیر و صلاح خود این «بچه» به او تجویز می‌کنید. دلالی که برای این کار اقامه می‌کنید نیز دوگانه است: یکی اینکه نیایش را برای خود نیایش تجویز می‌کنید تا فرد به کوچکی خود اذعان کند و نیکی و قدرت موجودی برتر را، که فرض بر وجود آن است، به رسمیت بشناسد. دوم اینکه نیایش را برای فایده‌ای که بر آن مترتب است تجویز می‌کنید تا آنان که در پی آرامش‌اند، آن را در خود بیابند. من ابتدا به موضوع دوم می‌پردازم.

«نیایش از این نگاه، به مثابه نوعی عصای دست ضعیفان تلقی شده است. گرفتاری‌ها و مصائب زندگی به قدری زیادند و قدرت نیایش و ایمان برای درهم شکستن منطق انسان به قدری انکارناپذیر که شاید افراد بسیار زیادی به توسل به آنها نیاز داشته باشند. حق چنین کاری را هم دارند و به انجامش تشویق هم می‌شوند. ولی همواره عقل‌گرایانی واقعی نیز بوده‌اند — و همواره نیز خواهند بود — که هیچ‌گاه ضرورت توسل به نیایش و ایمان را در خود ندیده‌اند، هرچند شکی نیست که چنین افرادی اندک‌شمارند. علاوه بر این، گروهی نیز هستند که اگرچه شکاکانی ستیزه‌جو نیستند، ولی نسبت به مذهب نیز بی‌اعتنا و بی‌علاقه‌اند.»

«بنابراین، از آنجا که همه مردم به کمک نیایش نیاز ندارند و کسانی هم که ضرورت آن را احساس می‌کنند، آزادند که به آن متوسل شوند و در صورت نیاز چنین نیز می‌کنند، از لحاظ فایده‌ای که بر نیایش مترتب است، اجباری ساختن آن قابل دفاع و تأیید نیست. شاید اجبار در تمرین‌های ورزشی و درسی، ضرورتی برای رشد جسمی و فکری فرد باشد، ولی اعتقاد به خدا و نیایش برای پرورش جنبه اخلاقی انسان، چنین حکمی ندارد. اتفاقاً برخی از بی‌اعتقادترین افراد دنیا، اخلاقی‌ترین مردمان بوده‌اند. به گمانم شما به این افراد، نیایش را برای خود نیایش و به عنوان وسیله‌ای برای ابراز خضوع و خشوع توصیه

می‌کنید که در واقع موضوع اولی است که به آن اشاره کردید.»

«واقعیت این است که بیش از حد لازم بر لزوم خضوع و فروتنی تأکید شده است. می‌پذیریم که وادی دانش به قدری فراخ است که حتی بزرگ‌ترین دانشمندان نیز گاه در مقابلش احساس خضوع کرده‌اند، ولی ویژگی کلی آنها همیشه تحقیق به منظور تسلط بر طبیعت بوده است. ایمان آنها به قدرت خود، چیزی کمتر از تسلط بر طبیعت را بر نمی‌تافته است. اگر چنین نبود، ما هنوز در جست‌وجوی ریشه‌های خوراکی گیاهان، زمین را با دستان خود می‌کنیدیم، یا اینکه اصلاً تا به حال از صحنه زمین محو شده بودیم.»

«در طول عصر یخبندان، هنگامی که نسل بشر از سرما در حال انقراض بود و اول‌بار آتش کشف شد، فردی همفکر شما که در آن زمان می‌زیسته لابد به ریشخند و طعنه به کاشف آتش گفته است: 'فایده این کار شما چیست، این کار چه فایده‌ای برای پرهیز از خشم و قدرت خدا دارد؟' به خاضعان، وعده ملکوت خدا در آن دنیا داده شده است. ما نمی‌دانیم که آیا به چنین چیزی دست خواهند یافت یا خیر، ولی سهم آنها در این دنیا، بیش از سهم رعیت نیست. حال به نکته اصلی بازگردیم. این سخن شما که 'اعتقاد را بپذیرید، پس ایمان نیز درخواهد رسید' به شکلی فاجعه‌بار صحیح است. بسیاری از تعصبات مذهبی را اگر ریشه‌یابی کنیم از چنین آموزه‌ای نشئت می‌گیرند. اگر در سنین پایین بر روی ذهن اکثریت انسان‌ها کار کنید، می‌توانید آنها را به پایبندی به هرگونه اعتقادی وادارید. هندوئیسم ارتدوکس شما و اسلام جزمی نیز محصول همین شیوه و تفکر هستند. البته همواره معدود افرادی نیز در هر دو مذهب بوده‌اند که پا را از دایره اعتقاداتی که به آنها تحمیل می‌شده فراتر گذاشته‌اند. آیا می‌دانید اگر هندوها و مسلمانان، پیش از رسیدن به رشد، متون مذهبی خود را مطالعه نمی‌کردند، اکنون تا این حد به اعتقادات جزمی خود تعصب نمی‌ورزیدند

و نزاع را برای منافع خود کنار می گذاشتند؟ تعلیم و تربیت سکولار، شفای آشوب‌ها و درگیری‌های هندوان و مسلمانان است، ولی شما این راه را پیش نگرفته‌اید.»

«اگرچه فعالیت‌های شما در جهت دمیدن روحیه شهامت، حرکت، و ایثاری بی سابقه در مردم همیشه مرعوب این سرزمین ارزشمند است، ولی در قضاوت نهایی باید گفت نفوذ شما مانعی بزرگ در جهت رشد عقلانی در این کشور بوده است.»

من واقعاً معنی واژه بچه «به معنای متعارف کلمه» را نمی فهمم. من اصطلاحاً همه افرادی را که به مدرسه می روند، صرف نظر از سن و سالشان «بچه‌ها» خطاب می کنم. به هر حال چه آن دانش آموزی را که برایش پرسش مطرح شده بود مرد بنامیم، چه جوان، و چه «بچه»، استدلال من همچنان همان است که بود. دانش آموز مانند سرباز است (سرباز ممکن است چهل سال هم داشته باشد) که وقتی به انتخاب خود انضباط نظامی را برمیگزیند، دیگر نمی تواند درباره آن به چون و چرا پردازد. سرباز نمی تواند سرخود عمل کند و به دلخواه خود برخی دستورها را بپذیرد و برخی را نپذیرد. دانش آموز نیز، صرف نظر از سن و سال و میزان شعورش، هنگامی که تصمیم گرفت به یک مدرسه یا دانشکده وارد شود، دیگر حق اعتراض به انضباط آنجا را از دست داده است. این سخن، هیچ به معنای هدف پرسش قرار دادن هوش و فهم دانش آموز یا دانشجو نیست، بلکه درواقع کمکی است به هوش او تا داوطلبانه خود را به انضباط آن مؤسسه بسپارد. ولی نویسنده نامه بسیار مایل است از واژه‌هایی که من به کار برده‌ام مفهوم نوعی استبداد را برداشت کند. وی از هر عملی که برای فاعل آن ناخوشایند است، بوی «اجبار» را استشمام می کند؛ درحالی که اجبار بر دو نوع است: ما اجباری را که فرد بر خود تحمیل می کند، خویشتن داری می نامیم. چنین چیزی

بسیار مطلوب و موجب رشد ماست. ولی آن نوع اجبار که باید، حتی به قیمت جان، از آن دوری جست، محدودیتی است که بر ما تحمیل می‌شود و عزت و شرافتمان را به عنوان انسان، مرد، «بچه»، یا هرچه که بنامیدش از ما سلب می‌کند. محدودیت‌های اجتماعی غالباً محدودیت‌هایی سالم هستند و تخطی از آنها مایه تباهی خود ماست، ولی گردن‌نهادن به فرمان خزیدن بر روی زمین، بزدلانه و غیرانسانی است.^۱ بدتر از آن، گردن‌نهادن به خواسته‌ها و شهواتی است که ما را در هر لحظه از زندگی احاطه کرده‌اند و هر آن می‌خواهند به بندگی خود وادارمان سازند.

ولی نویسنده نامه واژه‌ای دیگر نیز به کار می‌برد که او را در چنبره معنای خود گرفتار کرده است. این واژه عبارت است از واژه قدرتمند «عقل‌گرا». باید بگویم من خود دُرِ بالایی از آن را مصرف کرده‌ام، ولی تجربه آن قدر فروتم کرده است که به محدودیت‌های خاصی که عقل با آن روبه روست پی ببرم. اگر ما می‌کوشیدیم هرچیز را در جای خود به کار ببریم، همه‌چیز درست می‌شد.

عقل‌گرایان، موجوداتی قابل ستایش‌اند؛ ولی عقل‌گرایی، هنگامی که خود را قدرت مطلق بیندارد، تبدیل به هیولایی خوفناک می‌شود. اطلاق قدرت مطلق به عقل، شکل ناپسندی از بت‌پرستی است و درست مانند پرستش چوب و سنگ و تلقی آنها به عنوان خداست.

چه کسی فایده نیایش را با توسل به استدلال اثبات کرده است؟ فایده آن پس از پرداختن به آن احساس می‌شود. شهادت عالمیان نیز همین را می‌گوید. کاردینال نیومن^۲ هیچ‌گاه از منطق و عقل خود دست نکشید، ولی

۱. اشاره به دستور تحقیرآمیز سربازان انگلیسی به مردم هند مبنی بر دراز کشیدن بر روی زمین و مسافتی راه را سینه‌خیز طی کردن. - م.

۲. John Henry Newman (۱۸۰۱-۹۱)، کشیش و شاعر انگلیسی. - م.

هنگامی که می‌گفت «قدمی نیز برایم کافی است»^۱ درحقیقت جایگاه بالاتری را به نیایش اختصاص می‌داد. شاید در ادبیات جهان، چیزی از عقل‌گرایی شانکارا پیشی نگیرد، ولی او نیز جایگاه اول را از آن نیایش و ایمان می‌دانست.

نویسنده نامه به وقایع ناراحت‌کننده‌ای که پشت سرهم رخ می‌دهند اشاره می‌کند و به نحوی شتاب‌زده به آنها عمومیت می‌بخشد. باید گفت در این عالم، هر چیزی این قابلیت را در خود دارد که از آن سوء استفاده شود. به نظر می‌رسد این قانون، بر هر چیزی که با انسان مرتبط است حکم می‌راند. تردیدی نیست که مذهب، عامل برخی از جنایات هولناکی است که در این کشور به وقوع می‌پیوندند. ولی این گناه مذهب نیست، بلکه گناه آن جانور درنده‌ای است که در وجود انسان لانه دارد. انسان هنوز خوی سبعیتی را که در اجدادش بود، از خود نزدوده است.

من حتی یک فرد عقل‌گرا را نیز نمی‌شناسم که هیچ‌گاه کاری را از سر ایمان انجام نداده باشد و به هر کاری تنها براساس عقل و منطق دست زده باشد. ولی همه ما میلیون‌ها انسان را می‌شناسیم که به دلیل ایمان کودک‌وار خود به خالق، زندگی کم‌وبیش منظمی را درپیش گرفته‌اند. همین ایمان، خود نوعی نیایش است. «پسری» که من مقاله خود را براساس نامه او نوشتم به آن گروه پرشمار از انسان‌ها تعلق دارد و من مقاله را به این منظور نوشتم که او و همفکرانش را ثبات قدم بخشم، نه اینکه مایه مختل ساختن آرامش عقل‌گرایانی نظیر نویسنده نامه را فراهم آورم.

اما نویسندگان نامه حتی جهت فکری را که معلمان و بزرگسالان به کودکان و جوانان دنیا می‌دهند، مورد پرسش و نقد قرار می‌دهد. ولی به نظر می‌رسد ویژگی اثرپذیری، یکی از ویژگی‌ها - یا اگر بتوان گفت -

1. One step enough for me

یکی از نقاط ضعف جدایی‌ناپذیر دوران کودکی و نوجوانی است. تعلیم و تربیت کاملاً سکولار نیز، خود تلاشی در جهت نوعی شکل‌دهی و سمت‌بخشی به ذهن آنهاست. نویسنده نامه بی‌شک این را می‌پذیرد که جسم و فکر را می‌توان آموزش داد و هدایت کرد؛ ولی وقتی موضوع روح، که وجود جسم و فکر منوط به آن است مطرح می‌شود، توجهی به آن نمی‌کند و شاید هم اصولاً به وجود روح با شک و تردید می‌نگرد. اما چنین اعتقادی فایده و نتیجه‌ای برای وی دربر ندارد، چراکه نمی‌تواند از نتایج استدلال خود بگریزد. مثلاً چرا فردی مؤمن تواند براساس گفته‌های خود نویسنده نامه چنین استدلال کند که او نیز ذهن دختران و پسران جوان و نوجوان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، درست به همان‌گونه که دیگران بر جسم و هوش آنها اثر می‌گذارند؟ زشتی‌ها و نتایج شوم تعلیمات مذهبی، با تکامل روح مذهب از بین می‌روند و محو می‌شوند. دست شستن از تعلیمات مذهبی بدان می‌ماند که کشاورزی زمینش را بایر بگذارد تا گیاهان هرز در آن برویند، تا سر فرصت ببیند چه کشت و محصولی برای آن مناسب است.

اشاره نویسنده نامه به اکتشافات بزرگ دوره‌های گذشته، واقعاً ربطی به موضوع بحث ندارد. هیچ‌کس فایده آن کشف‌های بزرگ را مورد پرسش و تردید قرار نداده است، یا حداقل من چنین نکرده‌ام. عموم این اکتشافات، زمینه‌ای مناسب برای استفاده و به‌کارگیری منطق و استدلال بوده‌اند. ولی مردمان آن دوره‌ها هیچ‌گاه نقش اصلی و حیاتی ایمان و نیایش را در زندگی خود منکر نشدند و آن را حذف نکردند. کاری که بدون ایمان و بدون روح نیایش انجام گیرد، مانند گلی مصنوعی است که رایحه‌ای از آن متصاعد نمی‌شود. من نمی‌گویم منطق و استدلال را باید سرکوب کرد، بلکه می‌گویم باید جایگاه آن چیزی را که باعث تطهیر منطق و استدلال می‌شود به‌خوبی شناخت.

۲۰. چرا فقدان ایمان به نیایش؟

چرا به اثربخشی نیایش ایمان نداشته باشیم؟ ایمان، به دو گونه ظاهر می‌شود: یا آن را کسب می‌کنیم و یا این‌که خود، از درون سربر می‌کشد. می‌توان آن را از دیدن همه آموزگاران و روشن‌بینان تمامی اقلیم‌ها و کشورها در همه عصرها کسب کرد. نیایش واقعی، ذکر کلامی صرف نیست. برای رسیدن به آن، باید هیچ‌گاه دروغ نگفت. خدمت خالصانه نیز خود نوعی نیایش است. نباید گفت «من به نیایش ایمان ندارم».

یادداشت‌های روزانه مه‌ادوبائینی (۱۹۴۹)

۲۱. ایمان داشته باشید

میهمان: «اگر کسی به درگاه خدا نیایش کند، آیا خدا قانون را برای او نقض می‌کند؟»

گاندی‌جی: «قانون خدا تغییرناپذیر است، ولی از آنجا که همان قانون می‌گوید که هر عملی نتیجه‌ای دربردارد، اگر کسی به نیایش بپردازد، نیایش او قطعاً نتیجه‌ای غیرقابل پیش‌بینی در ارتباط با قانون خدا در پی خواهد داشت.»

«ولی آیا شما خدایی را که به درگاهش نیایش می‌کنید، می‌شناسید؟»

«نه، نمی‌شناسم.»

«پس در مقابل چه کسی باید نیایش کنیم؟»

«در مقابل خدایی که نمی‌شناسیمش. بعضی وقت‌ها کسی را که از او

تمنایی داریم نمی‌شناسیم.»

«شاید، ولی چنین فردی قابل شناختن است.»

«خدا هم قابل شناختن است؛ و به همین دلیل ما به جست و جوی او برمی خیزیم. شاید یافتن او یک میلیارد سال به طول انجامد، ولی چه اهمیتی دارد؟ به همین دلیل است که می گویم حتی اگر اعتقاد نیز نداریم، باید به نیایش، یا به عبارت دیگر جست و جوی خود، ادامه دهیم. آیه ای در انجیل هست که باید آن را به حافظه سپرد: 'مرا از بی ایمانی مصون بدار، ولی پرسیدن چنین پرسش هایی صحیح نیست. باید شکیبایی و صبری ییکران و طلبی درونی داشت. طلب درونی، این گونه مشکل ها را برطرف می کند. در انجیل، رهنمودی دیگر نیز وجود دارد که می گوید 'ایمان داشته باشید تا کمال یابید.'»

میهمان محترم گفت: «وقتی که به طبیعت اطرافم می نگریم، به خود می گویم باید این طبیعت خالقی داشته باشد، خدایی که به درگاهش نیایش کنم.»

گاندی جی در پاسخ گفت: «این هم خود استدلال است. خدا فراتر از استدلال است. ولی اگر استدلال شما برای حفظتان کافی است، من چیزی برای گفتن ندارم.»

مهاتما گاندی، آخرین مرحله، جلد ۱ (۱۹۶۵)

اگر به خدا ایمان نداشته باشید، من نمی توانم کمکی به شما بکنم، و اگر به او ایمان داشته باشید، به کمک من نیازی ندارید. پس به شما توصیه می کنم ایمان به خدا و در نتیجه ایمان به نیایش را در خود پیروانید. آنگاه خواهید دید که تمامی افکار پلید از صحنه ذهن شما رخت برمی بندند و آرامش، آهسته آهسته در شما مستقر می شود و به ابزاری شایسته و درخور برای خدمت بدل می شوید.

مجموعه آثار (۱۹۷۱)

۲۲. مرهم شفا بخش

پرسش: توصیه شما به جوانانی که با خود پست خود در جدال‌اند و دائم در این نبرد شکست می‌خورند چیست؟

پاسخ: نیایش. انسان باید خود را بی‌اندازه فروتن سازد و برای کسب قدرت به نیرویی خارج از وجود خود متوسل شود. پرسش: شکایت این جوانان این است که نیایش آنان شنیده نمی‌شود و به‌قولی، گویی با آسمانی تهی سخن می‌گویند.

پاسخ: طلب پاسخ از خدا در مقابل نیایش‌هایمان درواقع نوعی معامله با اوست. اگر نیایش نتواند آرامش را برای آدمی به ارمغان آورد، نیایشی کلامی است. اگر نیایش به انسان کمک نکند، هیچ چیز دیگری نیز نمی‌تواند. نیایش را باید بی‌وقفه و مداوم پی‌گرفت. پس پیام من به جوانان این است که به‌رغم میل خود باید به قدرت همیشه پیروز عشق و حقیقت ایمان آورند.

پرسش: مشکل جوانان ما این است که خواندن علم و فلسفه جدید، ایمان آنان را تحلیل برده و محو کرده است و اکنون در آتش بی‌ایمانی می‌سوزند.

پاسخ: علت این امر آن است که در نگاه آنان، ایمان چیزی است که با هوش آدمی سروکار دارد، نه تجربه‌ای که روح آن را حس می‌کند. هوش ما را در نبرد زندگی تا جایی به پیش می‌برد، ولی در لحظات حساس و بحرانی، تنها ایمان می‌گذارد. ایمان چیزی فراتر از منطق است. تنها در آن هنگام که افق‌های پیش‌رو به اعلی درجه تاریکی رسیده، و عقل و منطق ما شکست خورده و درهم شکسته است، ایمان در نهایت درخشش و فروزندگی خود جلوه‌گر می‌شود و به نجاتمان می‌آید. چنین ایمانی است که جوانان ما بدان نیازمندند و آن نیز زمانی ظاهر می‌شود که آدمی غرور

ناشی از خرد را به‌طور کامل از خود زدوده و خویش را به تمامی به ارادهٔ «او» سپرده باشد.

هند جوان، ۲۱ مارس ۱۹۲۹

۲۳. سخن خدا

موفقیت من در تلاش بی‌وقفه، فروتنانه، و صادقانه‌ام نهفته است. من راه را می‌شناسم. مستقیم و باریک است، مثل لبهٔ تیغ، و از گام زدن بر روی آن احساس شادمانی می‌کنم. وقتی پایم می‌لغزد، در خود می‌گیرم. سخن خدا این است که: «آن‌کس که می‌کوشد، هرگز نابود نمی‌شود.» من به این وعده ایمانی راسخ دارم، از این‌روست که با اینکه هزاربار در کوشش‌هایم ناکام می‌مانم، ولی باز ایمانم را از دست نمی‌دهم، بلکه این امید را در دل می‌پرورانم که وقتی تن خود را تحت انقیاد کامل درآورم، نور را خواهم دید؛ و این اتفاق روزی به‌وقوع می‌پیوندد.

هند جوان، ۱۷ ژوئن ۱۹۲۶

می‌توانم بگویم در همهٔ تلاش‌هایم – چه آنها که ماهیت معنوی و روحی داشتند، چه در مقام وکیل، چه به‌هنگام ادارهٔ مؤسسات، و چه در سیاست – خدا نگاهدار من بوده است. آن‌هنگام که هر امیدی ناامید می‌شود، «آن‌هنگام که یاری‌گران از یاری باز می‌مانند و مشقت روی نشان می‌دهد» می‌بینم که کمک از جایی، که نمی‌دانم کجاست، در می‌رسد. استغاثه، دعا و نیایش، مفاهیمی خرافی نیستند، بلکه اعمالی هستند واقعی‌تر از اعمالی نظیر خوردن، نوشیدن، نشستن، و راه رفتن. به‌هیچ‌وجه مبالغه نیست اگر بگویم تنها مفاهیم واقعی همین‌هاست و بقیه، هر چه هست غیر واقعی است.

چنین عبادت و نیایشی را نباید به فصاحت و بلاغت یا تکریم کلامی تعبیر کرد. نیایشی که ما از آن سخن می‌گوییم برخاسته از قلب است. پس اگر به آن مرحله از پاکی قلب که «از هر چیزی جز عشق تهی است» دست یابیم، اگر همه تارها را متناسب با آوایی که باید تولید کنند نگاه داریم، «هنگام ارتعاش، طنینی دلنواز از آنها برمی‌خیزد». نیایش نیازی به سخن ندارد، بلکه مستقل از هرگونه تلاش احساسی است. کوچک‌ترین تردیدی ندارم که نیایش وسیله‌ای بی‌چون‌وچرا برای پاک کردن قلب از شهوات است؛ ولی باید با فروتنی و خشوعی تمام و بی‌حساب توأم باشد. زندگی من (۱۹۶۹)

۲۴. تنها دستگیر درماندگان

من از مکاتباتی که با دانشجویان سراسر هند داشتم، دریافته‌ام که مغزشان انباشته از اطلاعاتی است که از انبوه کتاب‌ها کسب می‌کنند و همین امر باعث بیماری آنان و شکننده و خرد شدنشان شده است. برخی از آنها دچار اختلال روانی شده‌اند، پاره‌ای مشاعر خود را از دست داده‌اند، و بعضی نیز در چنبره ناپختگی و خامی اسیرند. شنیدن سخن آنها متأثرم می‌کند که می‌گویند هر چقدر می‌کوشند قادر به تغییر خود نیستند زیرا نمی‌توانند بر شیطان غلبه کنند. با حزن و اندوه می‌پرسند: «به ما بگو چگونه می‌توان از دست شیطان رها شد، چگونه می‌توان از ناپاکی که وجود ما را دربرگرفته است نجات یافت؟»

وقتی به آنها می‌گویم رامانا [نام خدا] را تکرار کنید و درمقابل او زانو زنید و از او یاری بخواهید، نزد من می‌آیند و می‌گویند: «ما نمی‌دانیم خدا کجاست؛ نمی‌دانیم نیایش چیست.» و این، وضعیتی است که دانشجویان

ما به آن مبتلایند و حدود درجه‌ای است که تا آن نزول کرده‌اند... ضرب‌المثلی تامیلی در حافظه من جای گرفته است که می‌گوید «خدا دستگیر درماندگان است»؛ به شرطی که از او کمک بخواهید، با خشوع و احساس ناچیزی به سویش بروید، بدون وجود تردیدی در دل به او نزدیک شوید، و ترس و شکی نیز به خود راه ندهید که او چگونه به موجود افتاده و گمراهی مثل شما کمک خواهد کرد. آیا کسی که میلیون‌ها نفری را که به او روی می‌آورند یاری کرده است، از شما روی برمی‌تابد؟ او هیچ استثنایی قائل نمی‌شود و خواهید دید که همه دعا‌هایتان جواب می‌گیرند و مستجاب می‌شوند. حتی نیایش و دعای ناپاک‌ترین انسان‌ها نیز به مرحله استجاب می‌رسد. من این سخن را از تجارب شخصی خود می‌گویم؛ من دوزخ را تجربه کرده‌ام. ابتدا ملکوت آسمان‌ها را بجوید، آن‌گاه همه چیز به شما روی خواهد آورد.

هند جوان، ۴ آوریل ۱۹۲۹

۲۵. وعده خدا

شاید تعجب کنید از اینکه پذیرفتم مراسم نیایش را در بمبئی که حتی وجود خدا نیز برای بسیاری افراد جای شک و تردید دارد، برگزار کنیم. کسانی هم هستند که می‌گویند «اگر خدا در قلب هر انسانی مأوا دارد، پس چه کسی در مقابل چه کسی نیایش می‌کند و چه کسی از چه کسی یاری می‌خواهد؟» من در صدد حل کردن این معماهای روشنفکرانه نیستم. فقط می‌توانم بگویم که از همان دوره کودکی، نیایش مایه آرامش و استحکام من بوده است...

کسانی هستند که تردید و ناامیدی، آنها را احاطه کرده است. برای

اینان، از خدا فقط نامی وجود دارد. اما وعده خدا این است که هرآنکس که با ضعف و بیچارگی به درگاهش روی آورد، او را قوی و قدرتمند خواهد ساخت. «وقتی ضعیف هستم، آنگاه قدرتمندم.» شعری از اشعار سورداس است که می‌گوید: «راما قدرت ضعیفان است. قدرت او را نمی‌توان با بالا بردن دست نیاز یا کاری از این قبیل به کف آورد، بلکه باید خود را به تمامی به نام او سپرد.» راما چیزی نیست جز مترادفی برای واژه خدا. ممکن است او را خدا، الله یا هر نام دیگری بنامید، ولی اگر جز او به هیچ چیز و هیچ کس دیگری اتکا نکنید، قدرتمند می‌شوید و همه ناامیدی‌ها و شکست‌ها محو و نابود می‌شوند.

شعر سورداس به پادشاه فیل‌ها، که در دهان تمساح گرفتار آمده و غرق شدنش در آب عنقریب بود، اشاره دارد. فقط نوک خرطومش از آب بیرون مانده بود که به نام خدا متوسل شد و از او کمک خواست، پس نجات یافت. بدیهی است که این داستان تمثیلی بیش نیست، ولی حقیقتی را باز می‌نمایاند. من در زندگی خود به کرات چنین تجربه‌ای داشته‌ام. حتی در ناامیدی مطلق و در تاریک‌ترین لحظات، آنگاه که هیچ یاری‌گر و مایه تسکینی در این دنیای فراخ و بیکران نمی‌بینیم، نام او قدرت و استحکام را در ما می‌دمد و تمامی تردیدها و ناامیدی‌ها را از دلمان می‌زداید. شاید امروز ابری فشرده آسمان را پوشانده باشد، ولی نیایشی پرشور و صمیمانه به درگاه او برای پراکندن ابرها کافی است. به دلیل توسل به نیایش است که من ناامیدی را نمی‌شناسم... بیایید به نیایش پردازیم و از او بخواهیم که قلب ما را از تنگ‌نظری و فرومایگی و فریب‌کاری پاک کند؛ و او نیز بی‌شک دعايمان را بی‌پاسخ نخواهد گذاشت.

۲۶. راز تسلط بر نفس

موکشا، یعنی رهایی از اندیشه‌های پلید. از میان بردن کامل اندیشه‌های پلید، بدون توبه^۱ پی در پی و بی وقفه امکان‌ناپذیر است. تنها یک راه برای نائل شدن به آن وجود دارد. لحظه‌ای که اندیشه‌ای پلید به ذهن خطور می‌کند، با اندیشه‌ای پاک به مقابله با آن برخیزید. چنین کاری جز با لطف و رحمت خدا امکان‌پذیر نیست و لطف خدا نیز از مصاحبت بی‌وقفه با او و تسلیم محض در پیشگاهش حاصل می‌شود. مصاحبت با خدا در بدو امر ممکن است فقط تکرار کلامی نام او باشد که حتی همین نیز گاه با افکار پلید خدشه‌دار می‌شود. ولی درنهایت، آنچه بر زبان است قلب را نیز احاطه می‌کند. نکته دیگری نیز هست که باید به‌خاطر سپرد. ذهن ممکن است دچار پریشانی و سرگردانی شود، ولی نباید گذاشت احساس نیز به همراه آن سرگردان شود. اگر احساس، عنان خود را به دست ذهن پریشان بسپارد، انسان تباه می‌شود. ولی آن‌کس که احساس فیزیکی خود را تحت تسلط خود دارد، روزی خواهد توانست اندیشه‌های ناپاکش را نیز تحت سلطه درآورد. خطور اندیشه‌های ناپاک به ذهن نباید شما را بترساند یا موجب یأس شود. ما همگی پادشاهان سرزمین «تلاش» هستیم؛ فقط خداست که پادشاه اقلیم «نتیجه» است...

هاريجان، ۲۲ فوریه ۱۹۴۲

برای من حتی رعایت *براهماچاریا*^۱ بدنی [یعنی پاکدامنی و تسلط بر نفس] مملو از دشواری بوده است. امروز می‌توانم بگویم که خود را نسبتاً

۱. *brahmacharya*، *براهماچاریا* در لغت به معنی «شیوه زندگی برهمنان» است و اولین مرحله از سیر وسلوک است که در آن تقوای جنسی و خدمت به استاد معنوی اجباری است. - م.

امن و مصون می‌بینم، ولی هنوز تسلط کامل بر اندیشه خود را - که بسیار ضروری است - پیدا نکرده‌ام. چنین نیست که اراده یا تلاشی در کار نبوده باشد، ولی هنوز برای من این مسئله مطرح است که اندیشه‌های ناخواسته، حملات حيله‌گرانه و مودیانۀ خود را از کجا بر سر ما می‌ریزند. من تردیدی ندارم که کلیدی برای قفل کردن راه ورود این‌گونه اندیشه‌ها وجود دارد، ولی هرکس باید آن را خود بجوید و برای خود بیابد. قدیسان و روشن‌بینان، تجارب خود را برای ما برجای نهاده‌اند، ولی هیچ نسخه بی‌چون و چرا و همگانی در اختیار ما نگذاشته‌اند. دلیل این امر، این است که کمال یا رهایی از خطا تنها به واسطۀ لطف و رحمت خداست که درمی‌رسد. جویندگان خدا ماتراهایی نظیر راما ناما را که با پارسایی خود تقدس بخشیده و با پاکی خود پربار ساخته‌اند برای ما برجا گذاشته‌اند. بدون تسلیم محض در مقابل لطف «او»، تسلط کامل بر اندیشه، ناشدنی است. این، آموزۀ کتاب‌های همه مذاهب بزرگ است و من در هر لحظه از تلاشم برای رسیدن به براهماچاریای کامل، به صحت و حقیقت آن پی برده‌ام.

زندگی من (۱۹۶۹)

نیایش و براهماچاریا ماهیتی یکسان ندارند. براهماچاریا یکی از پنج سوگند اصلی است و نیایش راه توانا ساختن فرد برای پایبندی به آنهاست. من سخنان فراوانی درباره ضرورت پایبندی به براهماچاریا گفته‌ام؛ ولی وقتی درباره این موضوع اندیشیدم، که چگونه می‌توان به آن پایبند بود، قدرت نیایش را به عنوان راهی برای رسیدن به این مقصود کشف کردم. برای کسی که به ارزش نیایش پی برده و قادر است با تمرکز به نیایش بپردازد، رعایت براهماچاریا بسیار آسان خواهد شد.

مجموعه آثار (۱۹۷۲)

راهی طلایی برای به دست گرفتن کنترل خواست‌های نفسانی وجود دارد: تکرار واژهٔ خدایی «راما» یا هر ماترای دیگری. هرکسی باید به تبعیت از فرمان دلش یک ماترا برای خود برگزیند. من واژهٔ «راما» را پیشنهاد کرده‌ام، به این دلیل که خود از کودکی با تکرار آن رشد کرده و همواره از آن نیرو و توان گرفته‌ام. هر ماترای که انتخاب شود، فرد باید به هنگام تکرارش خود را با آن یکی و واحد حس کند. من به نتیجه‌بخشی و موفقیت این‌گونه تکرار ماترا که با ایمان کامل صورت می‌پذیرد، کوچک‌ترین شکمی ندارم، ولو اینکه اندیشه‌های دیگر، ذهن را منحرف کنند. به این ترتیب ماترا تبدیل به نور زندگی فرد می‌شود و او را از اندوه و درماندگی مصون می‌دارد. چنین ماترای مقدسی بی‌شک نباید برای وصول به اهداف مادی مورد استفاده قرار گیرد. اگر استفاده از آن منحصر به حفظ اصول اخلاقی باشد، نتایجی شگفت به بار خواهد آورد. بدیهی است که بر تکرار طوطی‌وار ماترا خاصیتی مترتب نیست. انسان باید تمام روحش را به آن بسپارد. طوطی هم می‌تواند مثل ماشین آن را تکرار کند. ما باید ماترا را به نیت بستن راه اندیشه‌های نامطلوب تکرار کنیم و به اثربخشی آن، ایمانی کامل داشته باشیم.

هند جوان، ۵ ژوئن ۱۹۲۴

تسلط بر نفس واقعی از رهگذر مطالعه حاصل نمی‌شود. تنها راه دستیابی به آن، فهم کامل و به دست آوردن این حس است که خدا با ماست و به گونه‌ای از ما محافظت می‌کند که گویی هیچ مشغلهٔ دیگری ندارد. اینکه چنین چیزی چگونه رخ می‌دهد، من هم نمی‌دانم. من فقط این را می‌دانم که چنین چیزی رخ می‌دهد. همهٔ دغدغه‌ها و نگرانی‌های مؤمنان از روی دوش آنها برداشته می‌شود. نمی‌توان در آن واحد، هم ایمان داشت و هم مضطرب بود.

۲۷. دعوت به توبه

بشر جایزالخطاست. با اعتراف به خطاها می‌توان آنها را به‌جای پایی مطمئن برای گام زدن به سوی کمال تبدیل کرد. ازسوی دیگر، کسی که در پنهان کردن خطاهای خود می‌کوشد، به یک فریب‌کار تبدیل می‌شود و سقوط می‌کند. انسان نه جانوری درنده است و نه خدا، بلکه موجودی است برگزیده خدا که می‌کوشد جنبه‌ی خدایی‌اش را بیابد. توبه و تزکیه نفس، راه‌های رسیدن به این مقصودند. لحظه‌ای که توبه می‌کنیم و از خدا بخشایش خطاهایمان را می‌طلبیم، گناهانمان تصفیه و پاک می‌شوند و زندگی جدیدی برایمان آغاز می‌شود. توبه حقیقی، پیش‌نیازی ضروری برای روی آوردن به نیایش است.

هاریجان، ۲۱ آوریل ۱۹۴۶

خدا حتی گناه کسانی را که در آخرین لحظات زندگی توبه می‌کنند می‌بخشد. ما باید در قلب خود آرزوی سعادت همه موجودات زنده‌ای را که روی کره خاک هستند پیروانیم؛ خواه این موجودات کوچک باشند، خواه بزرگ. برای پیروانیدن چنین روحی باید، همه‌روزه سحرگاه و شامگاه، به درگاه خداوند قادر نیایش کنیم. آرزوی سعادت برای همگان، سعادت خود ما را نیز شامل می‌شود.

لحظات فراموش‌نشده‌ی من در کنار باپو (۱۹۶۰)

۲۸. بلایای آسمانی

هنگامی که انسان سقوط کرده است، دعا می‌کند و از خدا می‌خواهد که

دست او را بگیرد و نجاتش دهد. ضرب‌المثلی تامیلی می‌گوید او دستگیر بیچارگان است. ابعاد فاجعه مهیبی که در کوئتا^۱ به وقوع پیوست [زمین‌لرزه] انسان را فلج می‌کند. وسعت فاجعه به حدی است که هر تلاشی برای بازسازی ناکام می‌ماند. شاید تمام حقایق راجع به زلزله هیچ‌گاه دانسته نشود. مردگان دیگر به زندگی باز نمی‌گردند.

تلاش بشر باید همواره ادامه یابد. باید به آنان که مصیبت دیده‌اند کمک کرد. شکی نیست که بازسازی تا آنجا که امکان‌پذیر باشد، صورت خواهد گرفت. ولی باید به‌خاطر داشته باشیم که همه این تلاش‌ها و بسیاری تلاش‌های دیگر افزون بر اینها، هرگز نمی‌توانند جای نیایش را بگیرند.

ولی اصولاً "چرا باید نیایش کرد؟ آیا خدا - اگر خدایی هست - نمی‌داند چه پیش آمده است؟ آیا او نیازمند نیایش ماست تا قادر به انجام وظیفه‌اش شود؟

نه، خدا به یادآوری ما نیازی ندارد. او در درون همه هست. بدون حکم و اجازه او هیچ اتفاقی نمی‌افتد. نیایش ما جست‌وجوی قلبی ما و یادآوری این حقیقت به خود ماست که بدون یاری و حمایت او، موجوداتی درمانده و بیچاره هستیم. بدون نیایش هیچ تلاشی کامل نیست، مگر اینکه در هر قدم از تلاش خود یقین بدانیم که پیگیرترین کوشش‌های انسان نیز، اگر عنایت خدا را در پس خود نداشته باشند، بی‌سرانجام و بی‌نتیجه‌اند. نیایش دعوتی است به خشوع و فروتنی، به تزکیه نفس و به جست‌وجوی درونی.

من باید آنچه را به هنگام وقوع فاجعه بیهار گفته‌ام تکرار کنم. در پس هر فاجعه فیزیکی، قصدی خدایی نهفته است. این احتمال، قوی است که

علم روزی بتواند زمان وقوع زلزله را پیش‌بینی کند، همان‌گونه که دربارهٔ خسوف چنین می‌کند. اگر این اتفاق بیفتد، موفقیتی دیگر برای فکر انسان محسوب خواهد شد. ولی چنین موفقیت‌هایی و صدچندان آن هیچ تزکیه‌ای برای نفس، که بدون آن هیچ چیز ارزش ندارد، به ارمغان نخواهند آورد.

البته ما این فاجعهٔ اخیر را فراموش خواهیم کرد، همان‌طور که فاجعهٔ بهار را فراموش کردیم. من از آنان که به ضرورت تزکیهٔ درون واقف‌اند دعوت می‌کنم که با ما دعا کنند که خدا یاری‌مان دهد تا مقصودش را در پس این بلایای آسمانی دریابیم، یاری‌مان دهد تا خاشع و فروتن باشیم تا زمانی که لحظهٔ دیدار خالق فرامی‌رسد، آمادهٔ روبه‌رو شدن با او باشیم و یاری‌مان دهد که همواره آمادهٔ سهم شدن در رنج‌های هموعان خود - هر که هستند - باشیم.

هاریجان، ۸ ژوئن ۱۹۳۵

چند خطی که من در شماره‌های قبل نوشتم و در آن، مردم را پس از فاجعهٔ کوئتا به نیایش و توبه دعوت کردم، موجب ارسال نامه‌هایی خصوصی به من شده است. در یکی از نامه‌ها، نویسنده چنین می‌نویسد: «به هنگام زلزلهٔ بهار بلافاصله گفتید که هندوهای ساوارنا باید آن را به عنوان مجازاتی برای گناه نجس‌انگاری تلقی کنند. حال بگوئید زلزلهٔ وحشتناک‌تر کوئتا، مجازات کدامین گناه است؟»

نویسندهٔ نامه حق دارد چنین پرسشی را مطرح کند. آنچه را من دربارهٔ بهار گفتم با تعمق و سنجیده بر زبان آورده بودم، آنچه را نیز دربارهٔ کوئتا نوشتم، آگاهانه و سنجیده نوشتم.

نیایش اشتیاق، و آرزوی بی‌بدیل روح است. نیایش، نشانی است از ندامت و پشیمانی، از شوق بهتر شدن و پاک‌تر شدن. انسان نایشگر آنچه را به فجایع فیزیکی معروف است، تنبّهی از جانب خدا تلقی می‌کند. این

وقایع، تنبهي هستند هم برای افراد و هم برای ملت‌ها. همه فجایع به‌طور یکسان آدمیان را تکان نمی‌دهند. برخی از آنها فقط بر افراد اثر می‌گذارند و برخی نیز جوامع و ملت‌ها را اندکی هشيار می‌کنند. فاجعه‌ای نظیر فاجعه کوثا ما را مبهوت و میخکوب می‌کند. آشنایی و عادت به فجایع عادی و همه‌روزه، از ابهت و سنگینی آنها می‌کاهد. اگر زمین‌لرزه هر روز به‌وقوع می‌پیوست، توجهی به آن نمی‌کردیم. حتی زمین‌لرزه اخیر نیز مانند واقعه پیشین ما را برنیااشت.

ولی تجربه‌ای همگانی می‌گوید، هر فاجعه‌ای انسان حساس را به خشوع وامی‌دارد و باعث می‌شود که چنین بیندیشد که آن فاجعه پاسخی از سوی خدا به گناهان اوست و باید از این پس کردارش را تصحیح کند. گناهان وی ضعیفش کرده‌اند و او در اوج ناتوانی از خدا کمک می‌طلبد. این‌گونه است که میلیون‌ها انسان از وقایع تلخی که برایشان رخ می‌دهد برای تکامل خویش بهره می‌گیرند. ملت‌ها هم این‌گونه‌اند و هنگامی که فاجعه‌ای به آنها روی می‌آورد، به یاری خدا متوسل می‌شوند و خود را درمقابل او خوار و کوچک می‌کنند و روزهایی را به اظهار خشوع، نیايش، و تزکیه می‌پردازند.

من پیشنهاد جدید و بدیعی عرضه نکرده‌ام. در دوره‌ای که بی‌ایمانی، فراگیر و متداول است، دعوت مردان و زنان به توبه و ندامت اندکی جسارت می‌طلبد. ولی من ادعای جسارت ندارم، زیرا ضعف‌های من که ویژگی‌های فردی‌ام هستند بر همگان آشکارند. اگر من همان‌گونه که با اهالی بیهار آشنا بودم مردم کوثا را هم می‌شناختم، می‌توانستم گناهان آنها را نیز ذکر کنم؛ هرچند که اساس گناه‌های آنان هم مانند گناهان مردم بیهار بوده است. ولی همه ما - فرمانروایان و فرمانبران - می‌دانیم که گناهان فردی و جمعی بسیاری داریم که باید پاسخگویشان باشیم. به‌همین دلیل است که همه باید به توبه، نیايش، و تزکیه روی آوریم. نیايش

حقیقی سرآغازی برای سکون و رکود نیست، بلکه انگیزه‌ای است برای تلاشی بی‌وقفه و خالصانه. افراد بیکاره و خودخواه هرگز به تزکیه دست نمی‌یابند، تزکیه نفس فقط نصیب سخت‌کوشان از خودگذشته است.

هاریجان، ۱۵ ژوئن ۱۹۳۵

پدران و مادران به ما آموخته‌اند که وقتی بلایی نازل می‌شود، بروز آن را به دلیل ارتکاب گناهان شخصی خود بدانیم. شما می‌دانید که وقتی باران به موقع نمی‌بارد وقف می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم که گناهانمان را ببخشاید. این عرف فقط در اینجا نیست که متداول است، من در انگلیس و افریقای جنوبی هم دیده‌ام که وقتی ملخ به مزارع می‌زند یا اتفاقی از این دست رخ می‌دهد، مردم روزهایی را به استغاثه و نیایش و روزه سپری می‌کنند و از خدا می‌خواهند که آن بلا را از سر آنان دور کند.

هاریجان، ۲ فوریه ۱۹۳۴

۲۹. رهنمود خدا

(نوشته مهادو دسایی)

دکتر مات^۱: چه چیزی عمیق‌ترین شادمانی را در دشواری‌ها و لحظات تردید و شک برای روح شما به ارمغان آورده است؟

گاندی‌جی: ایمان راسخ به خدا.

دکتر مات: چه زمانی جلوه‌ای تردیدناپذیر از خدا را در زندگی و تجارب خود داشته‌اید؟

گاندی‌جی: من دیده‌ام و معتقدم که خدا هیچ‌گاه به صورت شخص بر انسان ظاهر نمی‌شود، بلکه به صورت عمل ظاهر می‌شود و این، تنها چیزی است که می‌تواند توجیه‌گر رهایی و نجات فرد در تاریک‌ترین سیاه‌ترین لحظات باشد.

دکتر مات: منظورتان این است که اتفاقاتی رخ می‌دهند که بدون حضور خدا به وقوع نمی‌پیوستند؟

گاندی‌جی: بله. اتفاقاتی هستند که ناگاه و بی‌خبر رخ می‌دهند. یکی از این تجارب، خیلی برجسته و روشن در حافظه من جای گرفته است. این جریان به روزه بیست‌ویک روزه من برای الغای نجس‌انگاری برمی‌گردد. شبی، بدون اینکه کوچک‌ترین قصدی داشته باشم که صبح روز بعد شروع روزه را اعلام کنم، به خواب رفته بودم. حدود ساعت دوازده شب ناگهان چیزی مرا از خواب بیدار کرد و صدایی – نمی‌دانم از درون یا بیرون – در گوشم نجوا کرد: «باید روزه بگیری.» پرسیدم: «چند روز؟» صدا باز گفت: «بیست‌ویک روز.» گفتم: «کی شروع می‌شود؟» گفت: «فردا.» من پس از اینکه تصمیمم را گرفتم آرام به خواب رفتم. صبح روز بعد تا پایان نیایش سحرگاهی چیزی به همکارانم نگفتم. پس از مراسم نیایش تکه‌ای کاغذ در دست آنها گذاشتم که در آن تصمیمم را اعلام کرده و از آنها خواسته بودم با من بحث نکنند، چراکه این تصمیم قطعی و برگشت‌ناپذیر است.

خوب، پزشکان می‌گفتند من از این روزه جان سالم به‌در نمی‌برم، ولی چیزی در درونم به من می‌گفت که زنده می‌مانم و باید ادامه دهم. چنین تجربه‌ای هیچ‌گاه نه قبل از آن واقعه و نه پس از آن در زندگی من تکرار نشده است.

دکتر مات: بی‌شک نمی‌توان چنین چیزی را به منبعی شر نسبت داد؟
گاندی‌جی: بی‌شک نمی‌توان. پس از آن، هیچ‌گاه فکر نکردم تصمیم

اشتباه بوده است. اگر در زندگی خود تنها یک روزه روحانی داشته‌ام، همین روزه بوده است. در نفی لذات جسمانی، چیزی نهفته است. دیدن رودر روی خدا ناممکن است، مگر اینکه تن را به محنت واداریم.
هاریجان، ۱۰ دسامبر ۱۹۳۹

در عبارت «دیدن رودر روی خدا»، نباید «رودر رو» را به معنی دقیق کلمه تلقی کرد. این موضوع به احساسی توأم با عزم مربوط می‌شود. خدا بی‌صورت است؛ بنابراین، فقط با توسل به قوه دید و بصیرتی روحانی می‌توان او را دید.

یادداشت‌های روزانه مه‌ادوبائینی، جلد ۱ (۱۹۴۸)

۳۰. نگاه پیشگویانه

(نوشته پیاره لعل)

یکی از استادان دانشکده اسلامی در پشاور که طی سفر گاندی به استان مرزی به دیدار او رفته بود، از وی پرسید که آیا دارای قدرتی مثل نگاه پیشگویانه هست یا خیر. گاندی جی در پاسخ چنین گفت:
«من نمی‌دانم منظور شما از نگاه و مقصودتان از پیشگویانه چیست. ولی بگذارید یکی از تجارب زندگی‌ام را برایتان بازگو کنم. هنگامی که من روزه بیست و یک روزه خود را در زندان اعلام کردم، پیش از آن هیچ محاسبه و استدلالی درباره‌اش نکرده بودم. شب قبل از آن وقتی برای استراحت به رختخواب می‌رفتم، به هیچ وجه نمی‌دانستم صبح روز بعد آغاز چنین روزه‌ای را اعلام خواهم کرد. ولی در نیمه شب، صدایی از خواب بیدارم کرد و گفت: «روزه بگیر». پرسیدم: «چه مدت؟» گفت:

«بيست و يك روز.» بگويم كه در آن هنگام ذهن من تمايل به اتخاذ چنين تصميمي نداشت، ولي فرمان به روشني و وضوح تمام به من ابلاغ شد. بگذاريد كار ديگري را نيز كه انجام داده‌ام براي‌تان بازگو كنم. انگيزه هركار تكان‌دهنده‌اي كه من در زندگي خود انجام داده‌ام، نه محاسبات عقلاني كه غريزه - يا خدا - بوده است. مثلاً راهپيمايي نمك به سوي بندر دندى در سال ۱۹۳۰. در ابتدا كوچك‌ترين تصوري از نحوه شكستن قانون نمك و چگونگي به منصه ظهور رسيدن آن در ذهن نداشتم. پانديت موتي لعل و دوستان ديگر، نگران و بي تاب بودند و نمي دانستند من چه خواهم كرد. من هم نمي توانستم چيزي به آنها بگويم چراكه خود نيز نمي دانستم. ولي تصور انجام راهپيمايي، ناگاه مانند برق در ذهنم جرقه زد و همان گونه كه مي دانيد براي به حركت درآوردن مردم در اقصى نقاط كشور كافى بود.

بگذاريد به اين نكته آخر هم اشاره كنم. من تا واپسين روز نمي دانستم كه ششم آوريل سال ۱۹۱۹ را به عنوان روز نيايش و روزه اعلام خواهم كرد. من خوابي در اين باره ديدم، البته مانند سال ۱۹۳۰، پيشگويي يا شنيدن آوا در كار نبود. احساس كردم اين كاري است كه بايد انجام دهم. هنگام صبح موضوع را با C. R. درميان گذاشتم و آن را خطاب به ملت اعلام كردم و شما خود مي دانيد كه فوراً چه استقبال فوق العاده‌اي از آن شد.

هاريجان، ۱۴ مه ۱۹۳۸

۳۱. نداي دروني

«نداي دروني» چيزي نيست كه بتوان آن را با واژگان زبان توصيف كرد. گاه پيش مي آيد كه در خود احساسى مثبت مي يابيم و گويي چيزي در درون از ما مي خواهد كاري را انجام دهيم. زماني كه من آموختم اين ندا را دريابيم،

می‌توانم بگویم هنگامی بود که به‌طور منظم شروع به نیایش کردم؛ یعنی، حدود سال ۱۹۰۶.^۱ من در حافظه خود جست‌وجو کردم و این تاریخ را به شما گفتم چون پرسیده بودید؛ ولی واقعیت این است که نمی‌توان به لحظه‌ای خاص اشاره کرد و گفت که من از این زمان ناگهان تجربه‌ای جدید در خود یافتم. به گمانم زندگی معنوی من بدون اینکه خود از آن آگاه باشم رشد کرده است، درست مثل مو که بدون اینکه خود بدانیم بر اندام ما رشد می‌کند.

مجموعه آثار (۱۹۷۲)

چیزی در درونم هست که مرا وامی‌دارد رنج خود را با صدای بلند فریاد کنم. من دقیقاً دانسته‌ام که چه باید بکنم. چیزی که در درونم هست و هرگز فریبم نمی‌دهد اکنون به من می‌گوید: «باید درمقابل تمام دنیا بایستی، حتی اگر تنها بمانی. باید چشم درچشم دنیا بدوزی، حتی اگر دنیا با چشمان خون‌گرفته به تو بنگرد. ترس به دل راه نده. به آن موجود کوچکی که در درون قلبت مأوا دارد اطمینان کن که می‌گوید 'دوستان، همسر، و همه چیز و همه کس را رها کن و فقط به آنچه برایش زیسته‌ای و به‌خاطرش باید بمیری شهادت بده.'»

بزرگداشت رفتگان (۱۹۵۸)

پرسش: آیا «ندای درونی» به معنای «پیام خدا» است؟
پاسخ: «ندای درونی» هم می‌تواند پیامی از خدا باشد، هم پیامی از شیطان، چراکه هر دو در سینه انسان در حال جدال‌اند. عمل انسان است که رقم‌زننده ماهیت آن نداست.

هند جوان، ۱۳ فوریه ۱۹۳۰

۱. سی‌وهفت سالگی گاندی. - م.

هیچ عملی از من بدون نیایش سر نمی زند. انسان موجودی خطا پذیر است و هیچ گاه نمی تواند از اعمال خود مطمئن باشد. آنچه ما به عنوان پاسخی به نیایش خود تلقی می کنیم، شاید نشانه ای از غرورمان باشد. برای دریافت رهنمودی خالی از خطا، قلب انسان باید کاملاً پاک و ناتوان از پذیرش شر باشد. من به هیچ روی نمی توانم چنین ادعایی داشته باشم. روح من، روحی ناکامل است که مدام در حال جدال و تلاش و ارتکاب خطاست. تنها راه صعود من، آزمایش بر روی خودم و دیگران است.

هند جوان، ۱۵ سپتامبر ۱۹۲۴

بخش ۲

اشکال و روش‌های نیایش

۳۲. یاجنا^۱ (وقف)

پرداختن به نیایش کاری چندان دشوار نیست. ولی نیایش شنیده نمی‌شود، مگر اینکه از قلبی پاک و نادم برخیزد. به شما می‌گویم که یاجنا معنایی عمیق‌تر از عرضهٔ قی [روغن حیوانی] و چیزهای دیگر در مراسم وقف و افکندن آن در آتش دارد. یاجنا؛ یعنی، وقف تمام وجود خود برای خیر بشریت... ما باید ضعف، شهوت، و کوچکی خود را تقدیم کنیم و آن را در آتش تطهیرکننده بیفکنیم، باشد که تزکیه و پاک شویم. فقط در این هنگام است که نیایش ما شنیده می‌شود و لاغیر.

حال می‌خواهم جنبه‌ای دیگر از نیایش را برایتان مطرح سازم. شما برای برآورده ساختن خواسته‌هایتان در اینجا گرد آمده‌اید؛ یاجنا [وقف]

1. yajna

نیز به همین منظور صورت می‌گیرد. ولی باید بدانید که خواسته‌های آدمی ممکن است هم خیر باشند، هم شر. ما نمی‌دانیم کدام یک از خواسته‌هایمان خیر و پاک است و کدام یک چنین نیست. فقط آن‌کس که بر همه افکار و اعمال ما پادشاهی و سلطه دارد این را می‌داند. و چنین است که من همواره دعا می‌کنم و از خدا می‌خواهم که فقط آن دسته از دعا‌های مرا مستجاب کند که خیر و پاک‌اند و اگر در خواسته‌هایم ناپاکی و ناخالصی هست، همگی را رد کند. از شما نیز دعوت می‌کنم که امروز برای چنین نیایشی به من ملحق شوید.

نکته آخر اینکه نیایش و دعا برای استقرار صلح و آشتی، همواره داعی پاک است و پذیرفته می‌شود. در این دوره نزاع‌های سخت و خون‌ریزی‌های وحشتناک، چه خوب است که برای صلح و صفا و آشتی به دعا بنشینیم. نیایشی ودایی^۱ در این باره هست که من مایلم آن را در اینجا بخوانم و مطمئنم شما نیز با من همراه می‌شوید:

هرچه شرّ و دشمنی هست و گناه

نابود بادا

هرچه خیر است و صفا

بر ما برسان

هاريجان، ۳ مه ۱۹۴۲

۳۳. چگونه با خدا ارتباط برقرار کنیم

من نمی‌دانم کارمایوگی^۲ هستم یا به دیگر انواع یوگا تعلق دارم. فقط این را

1. Vedic

۲. Karmayogi، کسی که به کار و فعالیت می‌پردازد بدون اینکه دغدغه نتایج آن را به دل راه دهد. - م.

می‌دانم که بدون کار نمی‌توانم زندگی کنم. آرزویم این است که در زمان مرگم دستانم بر روی چرخ نخریسی باشند. اگر قرار است کسی از طریق واسطه‌ای با خدا ارتباط برقرار کند، چرا آن واسطه، چرخ نخریسی نباشد؟ پروردگار در گیتا می‌گوید: «کسی که مرا عبادت می‌کند، من خود به راه مستقیم هدایتش می‌کنم و نیازهایش را برآورده می‌سازم.» خدای من به صورت بی‌شمار بر من جلوه می‌کند. گاه او را در چرخ نخریسی می‌بینم، زمانی او را در اتحاد مردم هند می‌یابم، و وقتی هم در الغای نجس‌انگاری می‌جویمش. و من آن‌گونه که روحم مرا سوق می‌دهد با او ارتباط برقرار می‌کنم.

هاریجان، ۸ مه ۱۹۳۷

۳۴. شکل نیایش من

(نوشتهٔ پیاره لعل)

یک میسیونر که در زمان سکونت گاندی جی در سگائون به دیدارش رفته بود از او پرسید: «شیوهٔ نیایش شما چیست؟» گاندی جی در پاسخ گفت: «ما هر سحرگاه ساعت ۴:۲۰ و هر شامگاه ساعت ۷ نیایش دسته‌جمعی داریم. سال‌هاست این روال جاری است. در مراسم نیایش، آیه‌هایی از گیتا و دیگر کتب مذهبی پذیرفته‌شده و نیز سرودهایی از قدیسان را با موسیقی یا بدون موسیقی می‌خوانیم. عبادت فردی را نمی‌توان با واژگان توصیف کرد. عبادت فردی بی‌وقه و حتی ناخودآگاه در جریان است. لحظه‌ای نیست که من حضور شاهدهی را که هیچ چیز از نگاهش پنهان نیست حس نکنم. شاهدهی که من سخت می‌کوشم خود را با او هم‌نوا سازم. شیوهٔ نیایش من مانند دوستان مسیحی

نیست؛ نه به این دلیل که من چیزی را در این شیوه نادرست می دانم، بلکه به این دلیل که واژه ها به ذهنم خطور نمی کنند. به گمانم در اینجا موضوع عادت مطرح است.»

میسونر: «آیا در نیایش های شما جایی هم برای خواستن چیزی از خدا وجود دارد؟»

گاندی: «هم بله و هم خیر. خدا خود نیازهای ما را می داند و پیش از آنکه از او بخواهیم آنها را برآورده می سازد. خداوند به خواهش من نیازی ندارد؛ ولی من که انسانی بسیار ناکامل هستم، به حمایت او نیاز دارم، درست مثل کودکی که به حمایت پدرش نیازمند است. باین حال، می دانم که هیچ یک از اعمال من قضای او را تغییر نمی دهد. اگر دلتان بخواهد می توانید مرا تقدیرگرا بخوانید.»

میسونر: «آیا نیایش هایتان پاسخ و اجابتی نیز می گیرند؟»

گاندی: «من خود را در این باره انسانی خوشبخت می دانم. هیچ گاه نبوده است که پاسخم را نداده باشد. زمانی که افق های پیش رویم به غایت تاریک بودند - در آزمایش های سختی که در زندان ها از سرگذرانده ام و شرایط سختی که در آنجا با آن مواجه بودم - او را نزدیک تر از هر زمان دیگری به خود یافته ام. لحظه ای را نیز در عمرم به خاطر ندارم که احساس کرده باشم خدا رهایم کرده و تنهایم گذاشته است.»

هاريجان، ۲۴ دسامبر ۱۹۳۸

۱. من به هنگام نیایش چیزی از خدا نمی خواهم، فقط به بیت ها و سرودهایی می اندیشم که در آن لحظه در ذهن دارم و میل آنها در دلم هست.
۲. ارتباط من با خدا فقط به هنگام نیایش نیست، بلکه ارتباطی پیوسته و همیشگی است، درست مثل رابطه برده با اربابش.
۳. نیایش برای من، شوق آتشین دل برای یکی شدن با ارباب است. اگر

کسی نیایش نمی‌کند، بدون تردید در او شوقی نیست و احساس بیچارگی و بی‌پناهی نمی‌کند؛ و زمانی که چنین حسی در انسان نباشد، نیازی هم به چاره‌جویی و طلبیدن کمک نخواهد بود.

مجموعه آثار (۱۹۶۹)

۳۵. خدمت، عبادت است

اگر من خود را به‌طور مطلق وقف خدمت به جامعه کرده‌ام، دلیلی که در پس آن هست، شوق من به شناخت خویش است. من مذهب خدمت را پیشه خویش ساخته‌ام زیرا احساس می‌کنم خدا را تنها از طریق خدمت می‌توان شناخت؛ و خدمت برای من خدمت به هند بود، زیرا بدون اینکه در جست‌وجویش باشم سرراهم قرار گرفت، چون زمینه‌اش در من فراهم بود. من به‌عنوان مسافرت به افریقای جنوبی رفته بودم تا راه‌گریزی از مشکلات کاتیواوادیابم و معاش خود را تأمین کنم، ولی همان‌طور که گفتم خود را در جست‌وجوی خدا و بی‌تاب شناخت خویش یافتم.

زندگی من (۱۹۶۹)

آنچه من در جست‌وجویش هستم - آنچه در این سی سال اخیر در آتش اشتیاقش سوخته و در راه یافتن کوشیده‌ام - شناخت خویش یا دیدن رود روی خدا و رسیدن به موکشا [رهایی] بوده است. زندگی من، حرکات من، و تمام هستی من در جست‌وجوی این هدف بوده است. تمامی آنچه انجام داده‌ام، از سخن گفتن و نوشتن گرفته تا ماجراهایی که در حیطه سیاست داشته‌ام، همگی در جهت نیل به همین هدف بوده است.

زندگی من (۱۹۶۹)

هرگز از مخاطبانم نخواسته‌ام که چرخ نخریسی را جایگزین رُزری^۱ کنند. پیشنهاد من فقط این بود که می‌توان در هنگام نخریسی نیز نام نارایانا [خدا] را همزمان تکرار کرد. این روزها که کل کشور در آتش خشونت می‌سوزد به گمانم جا دارد که همه ما سطل‌های چرخ نخریسی را با آب نخل پرکنیم و این آتش خانمانسوز را با نام خدا که بر زیانمان جاری است فرونشانیم.



ناراسیما مهتا^۲ سرودهایی در تمجید از دانه‌های رُزری می‌سراید که قابل تمجید هم هستند. ولی همان ناراسیماست که در جایی نیز چنین می‌سراید:

فایده ذکر گفتن و تکرار نام او چیست، فایده تعابیر و تفاسیر دستور زبانی از ودا^۳ چیست، فایده تسلط بر واژه‌ها چیست؟ همه اینها وسایلی برای پرکردن شکم هستند و بدون کمک به شناخت پارابراهما هیچ ارزشی ندارند.

مسلمان با انداختن دانه‌های تسبیح ذکر می‌گوید و مسیحی با رُزری. ولی اگر این کار آنها مانع از این شود که به کمک کسی بشتابند که مثلاً دچار مارگزیدگی شده است، هردوی آنها خود را دور شده از مذهب خویش تلقی می‌کنند. دانش و تسلط صرف بر وداها نمی‌تواند برهمنان ما را به آموزگاران روحانی تبدیل کند. اگر می‌توانست، ماکس مولر^۴ یکی از

۱. rosary، نوعی تسبیح. - م.

۲. Narasimha Mehta، به معنی لغوی «انسان - شیر». یکی از جلوه‌های ویشنو (خدا) که بخش پایینی بدنش انسان، و بخش بالایی آن شیر است. بسیاری از مردم هند آن را پرستش می‌کنند. - م.

۳. مجموعه‌ای از سرودهای هندو. - م.

۴. Max Müller (۱۸۰۰-۱۸۷۳)، مستشرق، اسطوره‌شناس و زبان‌شناس آلمانی و مصحح بسیاری از متون مقدس مشرق‌زمین. - م.

آنان می‌شد. برهمنی که روح مذهب امروز را شناخته باشد، بی‌شک آموخته‌های ودایی را در درجهٔ دوم اهمیت قرار می‌دهد و درعوض به اشاعهٔ مذهب چرخ نخریسی و تسکین گرسنگی میلیون‌ها هموطن گرسنه همت می‌گمارد، و تنها در آن زمان است که به خود اجازه می‌دهد خود را در متون ودایی غرقه سازد...

قطعاً توسل من به تکرار واژهٔ مقدس «راما» یا انداختن رزری به‌این دلیل نبود که احساس کردم پایان کارم نزدیک است، بلکه علت این بود که ضعیف‌تر از آن بودم که بتوانم چرخ نخریسی را به گردش درآورم. من هم هنگامی که حس کنم انداختن رزری می‌تواند در تمرکز بر روی راما به من کمک کند، چنین می‌کنم. اما وقتی که به اوج تمرکز می‌رسم و می‌بینم رزری به جای اینکه کمکی به من باشد، مانع راهم شده است، آن را به‌سویی می‌افکنم. اگر امکان این وجود داشت که در رختخواب نیز چرخ نخریسی را به گردش درآورم و اگر حس می‌کردم که چنین کاری به من کمک می‌کند که ذهن خود را بر خدا متمرکز سازم، بی‌شک رزری را کنار می‌گذاشتم و چرخ را می‌گرداندم. اگر من توان و بنیهٔ چرخاندن چرخ را داشته باشم و ناچار باشم بین گرداندن رزری و چرخاندن چرخ، یکی را انتخاب کنم، بی‌تردید به‌سراغ چرخ می‌روم و آن را رزری خود می‌کنم، زیرا به چشم خود فقر و گرسنگی را می‌بینم که چطور پنجه در گلوئی مردم کشورم انداخته است. من انتظار زمانی را می‌کشم که حتی تکرار نام راما تبدیل به مانعی برسر راهم شود. آن هنگام که درابم راما دیگر در قالب واژه نیز نمی‌گنجد، نیازی به تکرارش نخواهد بود. چرخ نخریسی، رزری، و رامانا همگی برای من یک چیزند، همگی در خدمت یک هدف هستند و همگی مذهب خدمت را به من می‌آموزند.

به اعتقاد من نام خدا و کار خدا شانه‌به‌شانه یکدیگر در حرکت‌اند. نمی‌توان هیچ‌یک را بر دیگری ارجح دانست چراکه از هم جدایی ناپذیرند. بر تکرار طوطی‌وار نام خدا هیچ‌گونه فایده‌ای مترتب نیست. خدمت یا کار نیز بدون آگاهی از اینکه به نام خدا و برای او صورت می‌پذیرد، بی‌ارزش است. اگر هم گاه، اوقات خود را صرفاً با تکرار نام خدا سپری می‌کنیم، که باید نیز چنین کنیم، فقط به منظور آماده‌سازی خویش برای وقف خود، یا انجام خدمت برای خدا و به نام اوست و وقتی که این کار کاملاً ملکه ذهن ما شد، ادامه خدمت با این روح و تلقی، خود برابر است با تکرار نام خدا. البته در غالب موارد، کنارگذاشتن پاره‌ای از وقتتان و اختصاص آن به نیایش، ضرورتی حیاتی دارد.

مجموعه آثار (۱۹۶۷)

غرق شدن در انجام وظیفه، خود نیایش است. ما نیایش می‌کنیم تا برای انجام خدمتی واقعی صاحب صلاحیت شویم؛ اما وقتی کسی عملاً وارد انجام وظیفه خود می‌شود، نیایش و انجام وظیفه درهم آمیخته و یکی می‌شوند. اگر کسی که عمیقاً در حال نیایش است، فریاد شخصی را بشنود که دچار عقرب‌گزیدگی شده است، باید نیایش خود را رها کند و به کمک او بشتابد. نیایش تجلی خود را در خدمت به درماندگان می‌یابد.

نامه‌های باپو به خواهران اشرام (۱۹۶۰)

راه حقیقی نیایش به درگاه کرشنا^۱ این است که به نام او، خدمتی کوچک برای کسانی که از ما بداقبال‌ترند انجام دهیم.

یادداشت‌های روزانه مهادوبائینی، جلد ۲ (۱۹۴۹)

۱. Krishna، در کیش هندو یکی از تجلی‌های ویشنو (خدا) است. - م.

هیچ عبادتی خالص‌تر و به درگاه خدا مقبول‌تر از خدمت خالصانه به فقرا نیست. اغنیا به دلیل نخوت و غرور عقلانی خود، خدا را از یاد می‌برند و حتی وجود او را مورد پرسش قرار می‌دهند. خدا در میان فقیران و تهی‌دستان است، زیرا اینان جز او هیچ پناه و مأوایی ندارند؛ پس به او متوسل می‌شوند. از همین روست که خدمت به فقرا خدمت به خداست.

هند جوان، ۱۴ فوریه ۱۹۲۹

پرسش: آیا بهتر نیست زمانی را که انسان به عبادت خدا می‌گذراند، به خدمت به فقرا اختصاص دهد؟ آیا انجام خدمت حقیقی لزوم عبادت را برای فرد منتفی نمی‌کند؟

پاسخ: من از این پرسش، کاهلی ذهن و بی‌اعتقادی به خدا را استشمام می‌کنم. حتی بزرگ‌ترین کارمایوگی‌ها نیز هرگز از عبادت و زمزمه سرودهای مذهبی غافل نمی‌شوند. شاید بتوان به نحوی آرمان‌گرایانه چنین گفت که خدمت واقعی به دیگران، خود عبادت است. پس کسی که خود را وقف خدمت کرده است، دیگر نیازی به انجام اعمالی نظیر خواندن سرود ندارد. واقعیت این است که خواندن سرود و اعمالی از این دست کمکی هستند به انجام خدمت حقیقی و زنده نگاه داشتن یاد خدا در قلب مؤمن.

هاریجان، ۱۳ اکتبر ۱۹۴۶

۳۶. اراده خود را جاری ساز

واقعیت این است که تنها یک دعاست که شایسته است مطرح شود و آن این است که «اراده خود را جاری ساز.» ممکن است کسی پرسد معنای

چنین دعایی چیست. در پاسخ باید گفت دعا و نیایش را نباید به مفهوم سطحی آن فهمید. ما از حضور خدا درون قلب خود آگاهیم، ولی به این منظور که وابستگی‌ها را از خود بزداییم، موقتاً او را موجودی خارج از خود تلقی و به درگاهش نیایش می‌کنیم. نمی‌خواهیم به راهی برویم که اراده سرکش و خودرأی، ما را می‌کشاند بلکه راهی را می‌خواهیم که خواست پروردگار ماست. چنین است که نباید از زنده ماندن شادمان شویم یا با اندیشه مرگ بر خود بلرزیم، بلکه باید نسبت به هردوی آنها احساسی یکسان داشته باشیم. حالت آرمانی همین است. شاید رسیدن به چنین حالتی، مدت‌های مدید به طول انجامد و جز انگشت‌شماری از ما به آن دست نیاییم. با این حال، باید این هدف را مدام در نظر داشته باشیم. هرچه دستیابی به آن دشوارتر جلوه کند، تلاشی که باید نثارش کنیم نیز بیشتر خواهد بود.

یادداشت‌های روزانه مه‌ادو دسای، جلد ۱ (۱۹۵۳)

(به قلم کاکا صاحب کالل‌کار)

باپو مشغول ترجمه اش‌رام باجاناوالی [مجموعه سرودهای مذهبی که در مراسم نیایش اش‌رام خوانده می‌شد] به زبان انگلیسی بود تا میرابن^۱ نیز بتواند از آن استفاده کند. بعد از مراسم نیایش، زمانی از وقت خود را به انجام این کار اختصاص می‌داد و به‌زودی ترجمه‌اش را به اتمام رساند. در این سرودها، آیه‌ای هست که می‌گوید «پیروزی از آن تو باد، ای مه‌ادوا^۲ ای دریای رحمت».

۱. Mirabehn، دختر یک دریاسالار انگلیسی و متولد سال ۱۸۹۲. نام اصلی وی مادلین اسلادز (Madelienne Slads) بود. زندگی تجملاتی خود را رها کرد، به عنوان شاگرد گاندی به نهضت نافرمانی مدنی هند پیوست، نامی هندی برای خود برگزید، و چند سالی را نیز در زندان گذراند. - م.

۲. Mehadeva، یکی از جلوه‌های شیوا. - م.

من خود چنین آیه‌هایی را به زبان سانسکریت خوانده و برخی از آنها را ترجمه هم کرده بودم. عبارت «Jaya, Jaya» فقط به معنی «پیروزی، پیروزی» است، ولی باپو آن را این‌طور ترجمه کرده بود: «اراده خود را جاری ساز». از او دلش را پرسیدم در پاسخ گفت: «خداوند همواره بر مخلوقات خود پیروز است. ما دعا می‌کنیم که شهوت و خشم و... که همیشه در قلب ما پیروزند میدان‌اند مغلوب و ناتوان شوند و از پای درآیند. به بیان دیگر، دعا می‌کنیم که توان انجام هر کاری را طبق اراده خدا بیاییم. بهترین بیان برای ابلاغ این مفهوم که به ذهن یک مسیحی نزدیک است، «ملکوت خود را حاکم کن» یا «اراده خود را جاری ساز» است. گذشته از این، ما برای چه دعا می‌کنیم؟ آیا دعا نمی‌کنیم که خدا همواره در قلب ما غالب و پیروز باشد؟

تأملات پراکنده باپو (۱۹۶۰)

۳۷. تسلیم در برابر اراده او

می‌توان در ارتباط با شخصی یا چیزی به درگاه خدا دعا کرد و این دعا ممکن است پذیرفته هم بشود؛ ولی اگر بدون چنین چشم‌داشتی دست به دعابداریم، منفعت بیشتری، هم به کل عالم و هم به خود ما خواهد رسید. دعا و نیایش تأثیری بر خود ما برجای می‌گذارد و روحمان را آماده‌تر می‌سازد و هرچه روح آماده‌تر باشد، دامنه اثرپذیری آن نیز وسعت می‌گیرد. نیایش با قلب آدمی سروکار دارد. ما با صدای بلند سخن می‌گوییم تا آن را بیدار کنیم. نیرویی که بر کل عالم هستی مستولی است، در قلب انسان نیز حضور دارد. جسم خاکی نمی‌تواند مانعی برای آن باشد. مواعی که وجود دارند، ساخته دست خود ما هستند و با توسل به نیایش

می‌توان آنها را از میان برداشت. ما هیچ‌گاه نمی‌توانیم بدانیم که آیا نتیجه‌ای که مطلوب ما بوده حاصل شده است یا خیر. من می‌توانم برای تسکین درد نارمادا دعا کنم، ولی حتی اگر او از درد رهایی یابد، من نباید شفای او را حمل بر تأثیر دعای خود کنم.

نیایش هرگز بی‌ثمر نیست، ولی ما نمی‌توانیم تشخیص دهیم ثمره آن کدام است. اگر هم نتیجه مطلوب از آن حاصل شد، نباید آن را خیر بپنداریم. در اینجا نیز باید تعلیم گیتا را به کار گیریم. می‌توانیم برای چیزی دعا کنیم ولی در عین حال چشم از نتیجه دعا فرو پوشیم. می‌توانیم برای موکتی [رستگاری] کسی دعا کنیم، ولی نباید این نگرانی را به دل راه دهیم که آیا آنچه ما برایش می‌خواهیم نصیب او خواهد شد یا خیر. حتی اگر نتیجه، درست عکس چیزی است که ما آن را خواسته‌ایم، نباید چنین نتیجه بگیریم که دعای ما بی‌ثمر بوده است.

یادداشت‌های روزانه مهادو دسای، جلد ۱ (۱۹۵۳)

(نوشته پیاره لعل)

گاندی در تفسیر داستان گاجندرا و گراها^۱ (شاه فیل‌ها و تمساح) که تمثیلی بسیار زیبا در کتاب باگاواتا^۲ است، چنین گفت: «در این داستان نکته این است که خدا هیچ‌گاه مؤمنان به خود را در لحظات سخت رها نمی‌کند، به شرطی که ایمانی راسخ و توکلی مطلق به او داشته باشند. محک ایمان نیز این است که پس از اینکه تکلیف خود را به انجام

۱. Gajendra and Graha، گاجندرا شاه فیل‌ها بود. هنگام بازی با همسرانش، ناگهان تمساحی به او حمله کرد و او را اسیر خود ساخت. گاجندرا ناتوان از رها ساختن خود، ملتمسانه و پرشور به درگاه ویشنو به نیایش پرداخت تا اینکه ویشنو به کمکش آمد و او را آزاد کرد. - م.

رساندیم، باید با روی باز آماده پذیرش هرآنچه او می‌فرستد باشیم؛ خواه شادی خواه غم، خواه راحتی خواه رنج.

«لطف بیکران خداوند، آن‌کس را که اهل نیایش است در وهله اول از ناملایمات می‌رهاند، ولی اگر ناملایمات نیز به او روی آورند، بر سرنوشت خود افسوس نمی‌خورد و آن را با قلبی آرام و تسلیمی شادمانانه در برابر اراده او می‌پذیرد.»

هاریجان، ۷ ژوئیه ۱۹۴۶

خدا سخت‌گیرترین رئیسی است که من در عالم دیده‌ام. شما را می‌آزماید و تحت سخت‌ترین شرایط قرار می‌دهد و هنگامی که درمی‌یابید که ایمان خود را به تدریج از دست می‌دهید و درحال غرق شدن هستید، به نحوی از انحا به کمک‌تان می‌آید و به شما ثابت می‌کند که نباید ایمان خود را از دست بدهید، چرا که او همواره مترصد کمک به شماست، البته آن‌گونه که خود می‌خواهد نه آن‌گونه که شما می‌خواهید. تجربه من چنین می‌گوید. حقیقتاً موردی را نیز به‌خاطر ندارم که او در آخرین لحظه رهایم کرده و به یاریم نیامده باشد.

گفته‌ها و نوشته‌های مهاتما گاندی

۳۸. چگونه و درمقابل چه کسی نیایش کنیم

یکی از خوانندگان ناواجیوان این‌طور نوشته است: «شما ما را بسیار به نیایش و عبادت خدا توصیه می‌کنید، ولی هیچ‌گاه نمی‌گویید چگونه و درمقابل چه کسی این کار را بکنیم. اگر ممکن است، محبت بفرمایید و مرا در این زمینه روشن سازید.»

عبادت خدا، خواندن نغمه‌های ستایش و تمجید اوست. نیایش، اعتراف به بی‌ارزشی و ضعف خویش است. خدا هزار نام دارد، یا بهتر است بگوییم خدا بی‌نام است. می‌توانیم با هرنامی که راضی‌مان می‌کند به درگاه او نیایش کنیم. برخی او را 'راما' می‌نامند، بعضی 'کرشنا' می‌خوانند، عده‌ای 'رحمان' خطابش می‌کنند، و گروهی نیز نامش را 'خدا' می‌دانند. همه اینها درمقابل یک روح نیایش می‌کنند، ولی همان‌گونه که همه غذاها به همه افراد نمی‌سازند، همه اسماء نیز خوشایند همگان نیستند. هرکسی براساس تداعی ذهنی خود نامی را برمی‌گزیند و خدا که در درون ما جای دارد و قادر مطلق و آگاه به همه چیز است، درونی‌ترین احساسات ما را می‌داند و به فراخور حالمان به ما پاسخ می‌گوید.

بنابراین، نه با زبان، که با قلب باید به عبادت و نیایش روی آورد؛ و به همین دلیل است که افراد لال و کسانی که دچار لکنت زبان هستند و نیز جاهلان و درس‌ناخواندگان نیز می‌توانند نیایش کنند. نیایش کسانی که بر زبانشان شاهد آن هست ولی قلبشان آکنده از زهر است هرگز شنیده نمی‌شود. پس آن‌کسی که می‌خواهد به درگاه خدا نیایش کند، باید قلب خود را پاک سازد. نام 'راما' فقط بر زبان هانومان^۱ جاری نبود، بلکه در اعماق قلبش جای داشت و به او نیروی بی‌پایان می‌بخشید. و با توسل به همین نیرو بود که کوه را از جا کند و از اقیانوس‌ها گذشت. ایمان است که ما را در میان دریاها و توفانی هدایت می‌کند و پیش می‌برد، همان ایمانی که کوه‌ها را جابه‌جا می‌کند و دریاها را درمی‌نوردد. و آن ایمان، چیزی جز آگاهی و هشیاری کامل و دائمی نسبت به وجود خدا در درون ضمیر انسان نیست. آن‌کس که به چنین ایمانی نائل آمده است، چیز دیگری نمی‌خواهد. اگر جسمش هم دچار نقصان و بیماری شود، روح او همچنان

۱. Hanuman، یکی از شخصیت‌های اسطوره‌ای کتاب رامایانا. - م.

سالم است؛ اگر دستش نیز از دارایی تهی شود، روحش سرشار از ثروت و غناست.

حال ممکن است کسی پرسد: «چگونه می‌توان روح را تا این درجه از پاکی و طهارت رساند؟» آموختن زبان واژه‌ها ساده است، ولی چه کسی می‌تواند زبان قلب را بیاموزد؟ پاسخ این است: تنها کسی که این زبان را می‌داند و می‌تواند آن را به دیگران هم بیاموزد، باکتا – یا مؤمن حقیقی – است. باکتا در سه‌جای گیتا توصیف شده و در جاهای دیگر آن نیز نامی از او برده شده است؛ ولی نمی‌توان صرف آگاهی از اوصاف باکتا را راهنمای چندان کاملی پنداشت. این افراد بر روی کرهٔ ما بسیار نادر و کمیاب‌اند. به‌همین دلیل من مذهب خدمت را به‌عنوان راهی برای رسیدن به هدف پیشنهاد کرده‌ام. خدا خود قلب کسانی را که به بندگان او خدمت می‌کنند، می‌جوید تا در آن جای گیرد. هم از این‌روست که ناراسیما مهتا که [حقیقت را] «می‌دید و می‌دانست»، چنین می‌سراید: «وایشناوای^۱ حقیقی آن کس است که می‌داند چگونه خود را در غم و اندوه هموعانش غرقه سازد». ابو بن عازم^۲ نیز این چنین بود. او نیز به هموعان خویش خدمت می‌کرد، پس نامش در صدر فهرست کسانی قرار گرفت که به خدا خدمت می‌کنند.

ولی آنها که در مشقت و درد اسیرند و از آن رنج می‌کشند چه کسانی هستند؟ ستم‌دیدگان و پابرهنگان. پس آن کس که می‌کوشد خود را به مقام باکتا برساند باید با بدن، روح، و ذهن خود در خدمت اینان باشد. اما آن کس که طبقات «ستم‌دیده» را نجس می‌انگارد، چطور می‌تواند با جسم خود به آنان خدمت کند؟ آن کس که خود را برتر از آن می‌داند که جسم

۱. Vaishnava، مؤمن به ویشنو (خدا). - م.

خود را به منظور خدمت به فقرا به ریسندگی وادارد و برای این کار خود بهانه‌هایی ناموجه را تکرار می‌کند، معنای خدمت را نمی‌داند. فقیران و بیچارگانی که تن سالم دارند شایسته صدقه نیستند، بلکه نیازمند کاری هستند که نان خود را از آن به دست آورند. دادن صدقه به چنین افرادی آنها را خوار و حقیر می‌کند. آن کس که به نخریسی روی می‌آورد بدون اینکه فقرا از او درخواست چنین کاری را کرده باشند، بالاترین خدمت را به خدا کرده است. خداوند در باگاواد گیتا می‌گوید: «آن کس که حتی ناچیزترین هدیه‌ها، مثل یک میوه یا گل یا حتی برگ‌ی از درخت را با روح مؤمنی حقیقی (باکتی) به من پیشکش کند، خدمت مرا به جای آورده است.» آن کس که چهارپایه خود را جایی قرار می‌دهد که «ضعفا و افتادگان و فراموش شدگان» هستند و همان‌جا پشت چرخ نخریسی می‌نشینند، بزرگ‌ترین نیایش، بزرگ‌ترین عبادت، و بزرگ‌ترین وقف را به پیشگاه خدا پیشکش کرده است.

پس نیایش را تحت هر نامی می‌توان انجام داد. قلب نیایشگر وسیله‌ای برای خدمت است و خدمت، قلب انسان را نیایشگر می‌کند. آن دسته از هندوهایی که در این زمانه از صمیم قلب خود را در خدمت «نجس‌ها» قرار داده‌اند، نیایشگران حقیقی هستند؛ هندوها و افراد دیگری که با روحی نیایشگر برای خدمت به فقرا به نخریسی می‌پردازند، حقیقتاً در حال نیایش هستند.

هند جوان، ۲۴ سپتامبر ۱۹۲۵

یکی از خوانندگان چنین نوشته است:

«شما می‌گویید در طول مراسم نیایش، همه باید چشمان خود را ببندند و جز خدا به چیزی فکر نکنند. حال این پرسش مطرح است که خدا را چگونه باید تصور کرد و به او اندیشید؟»

مراقبه حقیقی؛ یعنی اینکه فرد، چشم و گوش ذهن خود را بر همه چیز به غیر از آنچه خود را وقف آن کرده است ببندد. پس بستن چشم به هنگام مراقبه، کمکی است به ایجاد تمرکز برای انجام این کار. تصور انسان از خدا، طبیعتاً تصویری محدود است. بنابراین، هرکسی ناچار است خدا را آن‌گونه که بیش از تصورات دیگر برای خود او جذابیت دارد تصور کند؛ مشروط بر اینکه این تصویر خالص و دل‌گرم‌کننده باشد.

هاريجان، ۱۸ اوت ۱۹۴۶

آرامش، صلابت، و تسکینی که نیایش به ارمغان می‌آورد، در هیچ چیز دیگری یافت نمی‌شود؛ به شرطی که از قلب آدمی برخیزد. اگر از قلب و دل برنخیزد به ضربه‌ای می‌ماند که به طبل می‌نوازم یا به اصواتی که از تارهای صوتی ما برمی‌خیزند و خاصیت دیگری ندارند.

نیایش اگر از دل برخیزد، دارای قدرتی است که می‌تواند کوه‌های بیچارگی و رنج را ذوب کند. درهای نیایش برای آنان که مایل‌اند قدرت آن را امتحان کنند، همواره گشوده است.

هند جوان، ۱۹ دسامبر ۱۹۲۷

انسان باید به هنگام نیایش تمامی آلودگی‌های روح را از خود دور کند. درست همان‌طور که از انجام کارهای غیراخلاقی درمقابل نگاه مردم شرمسار است، باید در حضور خدا هم این‌گونه باشد. اما خدا به کوچک‌ترین اعمال و افکار ما آگاه است. حتی لحظه‌ای نیست که عملی از ما سرزند یا اندیشه‌ای از ضمیرمان بگذرد که بر او پوشیده باشد. پس آن کس که از اعماق دل خود نیایش می‌کند، سرانجام از روح خدا آکنده و بی‌گناه و مطهر می‌شود.

یادداشت‌های روزانه مهادهو دسای، جلد ۱ (۱۹۵۳)

۳۹. وقت شناسی در نیایش

(نوشته کا کا صاحب کالل کار)

فکر می‌کنم این جریان طی سفر باپو به جنوب استان بارات در سپتامبر سال ۱۹۲۷ اتفاق افتاد. مسافرت ما به تامیلند تمام شده بود و با اتومبیل سرگرم سفر به نقاط مختلف آندارا بودیم. حدود ساعت ده شب به چیکاکول رسیدیم و متوجه شدیم که کارگران محلی به افتخار باپو مسابقه نخریسی بین بافندگان زن ترتیب داده‌اند. پارچه‌های دستباف چیکاکول (خادی) در کل استان بارات به زیبایی و لطافت معروف‌اند. ما از چند روز پیش از آن، شب و روز خود را به سفر با اتومبیل گذرانده و بسیار خسته و فرسوده بودیم و اصلاً توان و حوصله شرکت در برنامه یا مسابقه را نداشتیم. من و مهادویائینی فکر می‌کردیم بیچاره باپو نمی‌تواند خود را از حضور در این مسابقه رها کند، ولی ما که مجبور نیستیم در آن حاضر باشیم. رفتن یا نرفتن ما به حال کسی فرقی نمی‌کند. پس چه بهتر، حال که فرصتی دست داده است چرتی بزنیم و استراحتی بکنیم. این بود که به محل خوابمان رفتیم و به سرعت خوابمان برد. جای باپو هم برایش آماده شده بود، ولی ما چنان به خواب رفته بودیم که اصلاً متوجه آمدنش نشدیم.

ساعت چهار صبح برای ادای نیایش برخاستیم. دست و روی خود را شسته بودیم و آماده نیایش می‌شدیم که باپو پرسید: «شما دیشب قبل از خواب نیایش کردید؟» من در جواب گفتم: «وقتی وارد رختخوابم شدم آن قدر خسته بودم که فوری خوابم برد و نیایش را پاک فراموش کردم و همین الان که پرسیدید یادم آمد.»

مهادویائینی گفت: «من هم همین‌طور، ولی وقتی داشت خوابم می‌برد یادم آمد که نیایش خود را انجام نداده‌ام، بلند شدم، در رختخوابم نشستم

و نیایش را ادا کردم، ولی دیگر کاکا را بیدار نکردم.»

بعد باپو با تأثر و غمی وصف‌ناپذیر این‌طور گفت: «من هم حدود یک ساعتی در مسابقه نشستم و وقتی برگشتم آن‌قدر خسته بودم که به سرعت به خواب رفتم. بعد حدود ساعت دو بیدار شدم و به سرعت به‌خاطر آمدن که نیایش شبانگاهی خود را به‌جا نیاورده‌ام. دچار چنان اندوهی شدم که تمام بدنم به لرزه افتاد و عرق بر اندامم نشست. برخاستم و در رختخواب نشستم. چنان احساس ندامت و پشیمانی بر من چیره شده بود که قابل وصف نیست. چطور کسی را که با توسل به رحمت و لطفش زندگی می‌کنم و در هر لحظه و در همه تلاش‌هایم به من نیرو می‌بخشد فراموش کرده بودم؟ چطور توانسته بودم او را فراموش کنم؟ قادر نبودم بر این حس ناراحتی ناشی از بی‌دقتی خود غلبه کنم. بعد از آن دیگر توانستم چشم بر هم بگذارم. تمام شب را در رختخواب نشستم و از اشتباه خود توبه کردم و بخشایش او را طلبیدم.»

این را گفت و ساکت شد. دیگر می‌توانید تصور کنید که آن روز، نیایش سحرگاهی خود را با چه حس و حالی به‌جا آوردیم. مه‌ادوبائینی سرودی خواند. بعد باپو گفت: «حتی به هنگام سفر هم باید زمان مشخصی برای نیایش شامگاهی داشته باشیم. اشتباه می‌کنیم که ادای نیایش را موکول به زمانی می‌کنیم که همه کارهای خود را انجام داده‌ایم و آماده خواب می‌شویم. از امروز هرکجا که باشیم سر ساعت هفت شب باید نیایش را برگزار کنیم.»

هنوز با اتومبیل در سفر بودیم. هر شب ساعت هفت توقف می‌کردیم و هر جا که بودیم، چه در جنگل چه در شهر، در زمان مقرر نیایش خود را به‌جا می‌آوردیم.

۴۰. زمان خدا هرگز متوقف نمی‌شود

باید این را به عنوان قاعده‌ای کلی پذیرفت که نیایش را نباید برای احدی در این دنیا به تعویق انداخت. زمان خدا هرگز متوقف نمی‌شود. واقعیت این است که شروعی برای خدا و زمان او متصور نیست... چطور کسی می‌تواند زمان نیایش به درگاه او را که ساعتش هرگز توقف ندارد، از دست بدهد؟

هاريجان، ۱۶ ژوئن ۱۹۴۶

[عبارات زیر را به هنگام رفتن به محل نیایش در شامگاه شوم ۳۰ ژانویه ۱۹۴۸ (زمان ترورش) بر زبان آورد.]

دلم نمی‌خواهد برای نیایش دیر حاضر شوم... دقیقه‌ای تأخیر در نیایش ناراحتی فراوانی برای من ایجاد می‌کند.

پایان یک دوره (۱۹۶۲)

۴۱. از نیایش غفلت نکنید

ساعت پنج دقیقه به هفت است. الان باید در راه نیایشگاه باشید. باید به ساعتی که برای نیایش در نظر گرفته‌اید و برایتان مناسب است پایبند باشید. فرض من بر این است که همه کسانی که قول داده‌اند در مراسم نیایش شرکت کنند، این کار را انجام می‌دهند، مگر به دلایلی که از اختیار آنها خارج است.

نامه‌های باپو به خواهران اشرام (۱۹۶۰)

هیچ وقفه‌ای نباید در نیایش ایجاد شود. اگر در ادای آن تأخیری هم صورت گیرد، نگرانی به خود راه ندهید. بهتر است که تأخیری در آن وجود نداشته باشد؛ ولی اگر تأخیری نیز حادث شد نباید از به‌جا آوردن نیایش صرف‌نظر کرد. از خوردن غذا می‌توان چشم پوشید، ولی از گزاردن نیایش نمی‌توان.

مجموعه آثار (۱۹۷۲)

من یک‌بار نقاشی زیبایی در یک کلیسای کاتولیک دیدم که اثری از نقاشی خوش‌قریحه و بااستعداد بود. در این تصویر، زمان، زمان نیایش است. زنان با کلنگ‌هایی در دست در حال کار در مزارع هستند. همین‌که یکی از آنان قصد کندن زمین را می‌کند، کلنگ از دستش رها می‌شود و می‌افتد. زن کرنش می‌کند و به عبادت می‌پردازد. شاعر (نقاش این تصویر، شاعر هم هست)، این زنان را مانند ماشینی تصور کرده است که به کار مشغول‌اند. کار برای این زنان عبادت است. ضرب‌المثلی به زبان لاتین هست که کار یدی، نوعی عبادت است. هرکس به این گفته اعتقاد داشته باشد، خودبه‌خود در ساعت نیایش زانو می‌زند. کسی که مصمم شده است ساعت چهار صبح از خواب برخیزد، رأس ساعت چهار رختخواب خود را جمع می‌کند. چنین شخصی، اگر زمانی از نیایش غفلت کند، احساس خستگی و پریشانی می‌کند و قادر نیست برای انجام کار دیگری در خود تمرکز ایجاد کند.

مجموعه آثار (۱۹۶۹)

هرگز نباید نیایش را فراموش کرد. همان‌طور که بدن به هنگام گرسنگی، بی‌تاب غذا می‌شود و خوردن آن را از یاد نمی‌برد، روح نیز باید حسرت و تمنای نیایش را داشته باشد. ممکن است نیایش جز رمانا [تکرار نام خدا] شامل چیزی نشود، ولی مهم این است که فرد تحت هیچ

شرایطی آن را فراموش نکنند. به همان میزان که این کار را فراموش می‌کنید، بدانید که به همان اندازه، آن را چیزی خارج از وجود خود تلقی کرده‌اید. نیایش باید چنان تبدیل به پاره‌ای از وجود آدمی شود که سرانجام هر نفس او با رامانا همراه شود. درست همان‌طور که پلک چشم در هر شرایطی کار خود را انجام می‌دهد، انسان نیز به جایی می‌رسد که با هر نفسش نام راما را تکرار می‌کند.

مجموعه آثار (۱۹۷۲)

۴۲. شرکت در نیایش

شنیده‌ام که دوباره شرکت در مراسم نیایش کاهش یافته است. در این وقت روز ضرورتی به توضیح این نکته نیست که کسی نباید انتظار داشته باشد شخص دیگری انگیزه و علاقه شرکت در نیایش را در او ایجاد کند. علاقه به این کار، باید در درون خود فرد حس شود. همان‌طور که بدن گرم می‌شود و نیاز به غذا را احساس می‌کند، روح نیز به نیایش نیازمند و تشنه آن است. نیایش شکلی از مصاحبت و ارتباط با خداست. مادامی که نیاز ما به شرکت در نیایش مانند نیازمان به خوردن غذا – که بدون تحریک کسی به آن می‌پردازیم – نباشد، ایمانمان به خدا ضعیف است. همچنین بعد از اینکه به رعایت مقررات اشراک متعهد شدیم، به همان میزان که از آن تخطی می‌کنیم، نسبت به آن بی‌ایمانیم و سوگند خود را مبنی بر پابندی به حقیقت زیرپا گذاشته‌ایم. هرکس که متوجه این نکته باشد، دیگر در مراسم نیایش – چه سحرگاهی و چه شامگاهی – غیبت نمی‌کند، مگر اینکه دلیلی موجه داشته باشد.

مجموعه آثار (۱۹۷۰)

اگر ما برای یافتن حقیقت در تلاشیم، نباید صرفاً به شرکت در مراسم نیایش دلخوش و خشنود باشیم، بلکه باید بکوشیم تمام توجه خود را بر روی آن متمرکز سازیم. باید بکوشیم سرودها و خطابه‌ها را به دقت دنبال کنیم، سرودها در مراسم حاضر شویم و به گونه‌ای به این نیایش‌ها و سرودها واکنش نشان دهیم که گویی هر روزش برایمان تجربه‌ای نو و جدید است. تازگی این تجربه نباید به تنوع *باجان‌ها*^۱ یا دیگر اشعار و سرودها بستگی داشته باشد، بلکه باید ناشی از پاکی روزافزون قلب ما باشد. باید هر روز بیش از روز پیش خرسند و شادمان باشیم و در وجود خود آرامش بیشتری حس کنیم. اگر چنین حالاتی را تجربه نمی‌کنیم، باید بدانیم که اشکال در کیفیت نیایش نیست، بلکه در عنصر نادرستی و بی‌صدافتی است که در وجود ما هست. اگر ما صادقانه خود را وقف حقیقت کنیم و با چنین حسی در نیایش شرکت جویم، جز آرامش چیزی را تجربه نخواهیم کرد.

فرد مؤمنی که از معبدی دیدن می‌کند، ناپاکی موجود در آن را نمی‌بیند و توجهی نیز به ریاکاری روحانیان معبد نمی‌کند. چنین فردی به تندیس‌هایی که در آنجا هست به چشم سنگ نمی‌نگرد. درمیانهٔ هیاهو، آرامش را در خود می‌یابد و با قلبی سلیم و پاکیزه از معبد بازمی‌گردد. شخصی مثل من که در سروصدا احساس خفگی می‌کند و تندیس‌های معبد را چیزی جز سنگ‌پاره نمی‌انگارد، هرگز نباید پا به معبد بگذارد. خدا به همان شکلی بر ما ظاهر می‌شود که به درگاهش عبادت می‌کنیم، چراکه او خارج از وجود ما نیست، بلکه در قلب همهٔ ما مأوا دارد. اگر این حقیقت را دریابیم، ساده‌ترین و کوچک‌ترین اعمال ما نیز نوری بر ما می‌تاباند و یاری‌مان می‌کند تا خدا را ببینیم. برای آموختن این درس، باید

به‌خاطر داشته باشیم که نیایش، نخریسی، و دیگر امور و مسئولیت‌های روزانه‌مان مثل فانوس دریایی است که راه را می‌نمایاند و مثل خط‌کش گونیاست که ملاک اندازه‌گیری است.

مجموعه آثار (۱۹۷۱)

باید به موقع از خواب برخیزید و هر روز در نیایش شرکت کنید. ممکن است دلیل و بهانه‌ای برای طفره رفتن از مسئولیت‌های دیگر پیدا کنید، ولی درباره نیایش هرگز چنین نکنید. باید در ذهن خود چنان حالتی را ایجاد و تقویت کنید که به مدت نیم‌ساعت تنها و تنها یک فکر در ذهن داشته باشید و لاغیر. هرکسی باید زمانی را به این تأمل و مراقبه اختصاص دهد. چنین کاری حس یکی‌بودن با همه موجودات زنده را برایتان به ارمغان می‌آورد.

مجموعه آثار (۱۹۶۹)

همان‌طور که قبلاً نیز گفته‌ام، شما به اشرام نیامده‌اید که از دین مسیحیت برگردید، بلکه آمده‌اید تا آن را در خود کمال بخشید. اگر حضور خدا را در مراسم نیایش احساس نمی‌کنید، باید به‌خاطر بسپارید که نام‌های رام و کریشنا بر همان چیزی دلالت دارند که نام مسیح بر آن دلالت دارد.

به اعتقاد من، شما اصولاً نباید در این مراسم شرکت کنید. باید در اتاق‌های خصوصی خود به نیایش بپردازید. هدف از برگزاری مراسم نیایش این نیست که کسی را به‌اجبار به وضع خاصی سوق دهد. این مراسم، مخصوص مردان و زنان آزاد است. کودکان نیز باید در آن شرکت کنند. کسانی که صرفاً به دلیل کاهلی از شرکت در آن سر باز می‌زنند نیز باید شرکت کنند.

ولی اگر شما در آن شرکت نکنید، هیچ سوء تفاهمی برای کسی پیش نمی‌آید. بنابراین، از شما خواهش می‌کنم آنچه را آرامش زیادی نصیبتان می‌کند انجام دهید. اگر اشرام نتواند شما را قادر سازد که هر روز بیش از پیش خدا را دریابید، هیچ ثمری نداشته‌است.

کودک عزیز من (۱۹۵۹)

۴۳. ارزش روحانی سکوت

اغلب، چنین اندیشیده‌ام که جوینده حقیقت باید سکوت اختیار کند. من از تأثیر فوق‌العاده سکوت آگاهم. در افریقای جنوبی روزی به دیدار صومعه تراپیست‌ها^۱ رفته بودم. مکان زیبایی بود. اکثر ساکنانش سوگند سکوت یاد کرده و به آن پایبند بودند. من از پدر روحانی صومعه انگیزه آن را جویا شدم. در پاسخ گفت: «انگیزه‌اش واضح است. ما انسان‌هایی ضعیف و آسیب‌پذیریم. غالب اوقات، خود نمی‌دانیم چه می‌گوییم. اگر می‌خواهیم به آن صدای آرام و آهسته که همواره از درون با ما سخن می‌گوید گوش بسپاریم، باید از صحبت بی‌وقفه دست برداریم تا بتوانیم آن را بشنویم.» من این درس ارزشمند را فهمیدم. اکنون راز سکوت را می‌دانم.

هند جوان، ۶ اوت ۱۹۲۵

سکوت، بخشی از انضباط روحی کسی است که خود را وقف یافتن حقیقت کرده است. تمایل به مبالغه، پنهان کردن یا دگرگون جلوه دادن

۱. Trappist، فرقه‌ای از راهبان مسیحی که به ریاضت‌های سخت و سکوت مطلق می‌پردازند. - م.

حقیقت به شوخی یا جدی، ضعفی طبیعی است که همزاد بشر است و سکوت، برای فائق آمدن بر این ضعف ضروری است.

به ندرت پیش می آید که انسان کم حرف در سخن خود اندیشه نکند. وی هر حرفی را پیش از بر زبان آوردن می سنجد. می بیند که چه بسیار مردم، بی تاب سخن گفتن هستند. هیچ رئیس جلسه ای نیست که حضار با ارسال مداوم یادداشت هایی به او، مبنی بر کسب اجازه سخن گفتن، وی را به ستوه نیاورند؛ و هنگامی که اجازه سخن گفتن را کسب می کنند، معمولاً محدوده زمان را رعایت نمی کنند، از آن درمی گذرند و زمان بیشتری طلب می کنند و بدون کسب اجازه به سخن خود ادامه می دهند. به سختی بتوان گفت این همه حرف سودی برای جهان دربردارد، بیشتر این حرف زدن ها اتلاف وقت اند.

زندگی من (۱۹۶۹)

وقتی انسان درباره این موضوع می اندیشد، ناخودآگاه حس می کند که اگر ما، موجودات فانی و ناراحت، از شرافت و مزیت سکوت آگاه بودیم، شاید نیمی از فلاکت مردم جهان رخت برمی بست. پیش از اینکه تمدن مدرن به سراغ ما بیاید، حداقل شش تا هشت ساعت از بیست و چهار ساعت ما به سکوت می گذشت. تمدن مدرن به ما آموخته است که شب را به روز تبدیل کنیم و سکوت طلایی را به جاروجنجال برنجین بدل سازیم. چقدر عالی بود اگر می توانستیم در خلال زندگی پردغدغه و پرشتاب خود، روزی حداقل چند ساعت را با خود خلوت کنیم و ذهن خود را آماده گوش سپردن به ندای بی نظیر سکوت سازیم. رادیوی خدا دائماً در حال زمزمه سرود است، البته اگر ما بتوانیم آمادگی گوش فرادادن به نغمه های آن را در خود ایجاد کنیم. ولی گوش سپردن به این نغمه ها

بدون وجود سکوت، ناشدنی است. ترز مقدس^۱ برای توصیف نتیجه شیرین سکوت از استعاره‌ای زیبا بهره گرفته است:

«ناگهان حس می‌کنید حواستان در کنار یکدیگر گرد آمده و متمرکز شده‌اند، مثل زنبورها که به کندوی خود باز می‌گردند و ناگهان ساکت و به تولید عسل مشغول می‌شوند. چنین حالتی بدون تلاش یا توجهی از جانب شما پیش می‌آید. خدا سخت‌گیری روحان را با خود، این‌گونه پاداش می‌دهد و به روحان چنان تسلطی بر حواس می‌بخشد که وقتی طالب به یاد آوردن خویش باشد، علامتی کافی است تا حواس از آن فرمانبری کنند و در کنار یکدیگر گرد آیند. در اولین فراخوان اراده، حواس می‌آیند و باز به سرعت بر می‌گردند. سرانجام پس از بارها و بارها انجام تمرین و ممارستی از این دست، خدا، آنها را در حالت سکون و آرامش مطلق و تأمل و تعمق کامل قرار می‌دهد.»

هاریجان، ۲۴ سپتامبر ۱۹۳۸

سکوت، کمکی بزرگ به افرادی همانند من است که در جست‌وجوی حقیقت‌اند. در حالت سکوت، روح راه خود را در روشنایی شفاف‌تری می‌یابد و آنچه وهم‌افزا و فریبنده است در روشنایی و وضوح و درخشندگی محو می‌شود. زندگی ما، تلاشی طولانی و سخت برای یافتن حقیقت است؛ و روح برای یافتن تمام و کمال آن، نیازمند آرامش و سکون درونی است.

حقیقت خداست (۱۹۵۹)

(نوشته مهادو دسایی)

دکتر مات، پرسش‌های خود را در دیداری که در سال ۱۹۳۶ با گاندی

۱. St. Theresa (۱۸۹۷-۱۸۷۳)، راهبه فرانسوی. - م.

داشت، با پرسشی درباره سکوت به پایان برد. در سال ۱۹۲۸ نیز که با هواپیما سفر کوتاهی به احمدآباد کرده بود، همین پرسش را مطرح ساخته و از گاندی جی پرسیده بود که آیا وی هنوز سکوت را عنصری ضروری برای سیر و سلوک معنوی خویش می داند.

گاندی جی: می توانم بگویم من اکنون انسانی هستم که تمام اوقاتش به سکوت می گذرد. همین اواخر نزدیک به دو ماه را به سکوت مطلق گذراندم و طلسم آن هنوز هم شکسته نشده است. من سکوت خود را همین امروز که شما آمدید شکستم. این روزها من هر شب به هنگام نیایش شامگاهی وارد سکوت می شوم و ساعت ۲ به خاطر میهمانان آن را می شکم. امروز که شما آمدید آن را شکستم. سکوت، اکنون تبدیل به ضرورتی جسمی و روحی برای من شده است. در ابتدا به قصد کاستن از بار فشارها به آن روی آوردم؛ سپس از موقعیت سکوت برای نوشتن استفاده کردم؛ ولی پس از اینکه مدتی آن را تمرین و اجرا کردم به ارزش معنوی و روحانی اش پی بردم. ناگهان به ذهنم خطور کرد که می توانم از سکوت برای مصاحبت با خدا بهره بگیرم. و اکنون حس می کنم که گویی اصلاً برای سکوت ساخته شده ام. البته این را نیز بگویم که من از همان دوره کودکی به خاطر سکوتم متمایز بودم. در مدرسه نیز ساکت بودم و روزهای اقامت در لندن، دوستانم به من به چشم یک طفیلی ساکت نگاه می کردند.

دکتر مات: حرف های شما در این باره دو قطعه از انجیل را به یاد من می آورد که:

«ای روح من، در پیشگاه خدا سکوت اختیار کن.»

«سخن بگو پروردگار، بنده ات به تو گوش سپرده است.»

۴۴. ریاضت کور

(نوشته مهادو دسایی)

دوستی عزیز و جوینده‌ای مشتاق حقیقت که چندین دوره روزه را از سرگذرانده، مدت‌ها سفر زیارتی را در جست‌وجوی حقیقت سپری کرده، با سادوها [انسان‌های فرهیخته] دیدار داشته، و تن خود را در ریاضت‌گذازانده است، اکنون در نامه‌ای نوشته که روزه دوازده ساله سکوت را آغاز کرده و به این نیز قناعت نکرده است و می‌خواهد لبان خود را با نخی نازک بدوزد، هر از گاهی روزه‌ای چهارده روزه می‌گیرد و در حال حاضر تنها غذایی که می‌خورد، آرد خام است که مدتی آن را در آب می‌خواباند! در زیر، پاسخ‌گاندی‌جی را به نامه این دوست می‌خوانید:

«از اینکه پس از ماه‌ها نامه‌ای از شما به دستم رسید، هم شادمان شدم و هم دردمند. به اعتقاد من راهی که شما برای خویش‌شناسی در پیش گرفته‌اید، راه صحیحی نیست. سکوت لب‌دوختگان، نامش سکوت نیست. می‌توان با بریدن زبان هم به همین نتیجه رسید، ولی چنین چیزی هم باز سکوت نیست. آن کسی حقیقتاً سکوت را رعایت می‌کند که با وجود داشتن توانایی سخن گفتن، سخنی لغو بر زبان نمی‌آورد. ریاضتی که شما در پیش گرفته‌اید، همان چیزی است که در گیتا، تحت عنوان *tamasi tapas* – ریاضت کور – از آن نام برده شده است. خوردن آرد خام، برخلاف تمام قواعد رژیم غذایی است و قطعاً مذهب نیز چنین چیزی را نمی‌پسندد. اگر می‌خواهید غذای ناپخته بخورید، می‌توانید از میوه و گردو و پسته و امثال اینها تغذیه کنید. اگر شیر را

هم به این غذاها بیفزایید، رژیم ایده‌آل خواهد شد. امیدوارم بتوانید خود را از این شکنجه‌ای که بر خود تحمیل کرده‌اید برهانید. در این سروده‌های کبیر^۱ تأمل کنید که:

«ای انسان نیک، بدان که ارتباط طبیعی، بهترین است. از همان هنگام که با لطف خدا آن را به دست آوردیم، همچنان در حال رشد و تزیید است. به هر طرف که رو می‌کنم، زمین خدا را می‌بینم. هرآنچه می‌کنم، خدمتی است به درگاه او. خوابیدن و آرام گرفتن بر زمین، سجده‌ای است که در پیشگاه خدا می‌گزارم. هرآنچه بر زبان می‌آورم، نام خداست. خدای دیگری را نمی‌پرستم و هر آنچه می‌شنوم، یادآور اوست. خوردن و آشامیدن همگی عبادت‌اند؛ و زندگی در خانه و بیابان بر من یکی است. نه دهانم را برمی‌بندم و نه گوش‌هایم را می‌فشارم. هیچ شکنجه‌ای را بر خود روا نمی‌دارم چشمانم را که می‌گشایم هیچ نمی‌بینم جز جلوه زیبای خداوند که بر من تبسم می‌کند و از مسرت سرشارم می‌گرداند. ذهنم بی‌وقفه مشتاق اوست، پس هر اندیشه‌ی ناروایی از آن رخت بر بسته است. چنان غرقه در اندیشه‌ی اویم که در من جایی برای غیر نمانده است. حظّ چنین مقامی را فقط در سکوت باید چشید، اما من به خود جرأت می‌دهم و وصفش را می‌سرایم. چنین حالتی و رای هر لذّت و رنجی است. و من در آن ذوب شدم، غرق شدم.»

هاریجان، ۲۴ ژوئن ۱۹۳۳

۱. Kabir (۱۵۱۸-۱۴۴۰)، قدیس و شاعر و سراینده‌ی سرودهایی که هندوها، سیک‌ها، و مسلمانان آنها را می‌خوانند. - م.

۴۵. مصاحبت ساکت

(نوشتهٔ پیاره لعل)

هفتهٔ پیش من [در مقاله‌ام] به مراسم نیایش ساکت روز یکشنبهٔ کواکرها^۱ اشاره کردم و گفتم که گاندی جی نیز در آن شرکت کرده بود. او از زمانی که به اینجا [دهلی] آمده است، هر یکشنبه در این مراسم شرکت می‌کند.

کواکرها معتقدند که «در سکوت مطلق آمیخته به انتظار، خدا با ما سخن می‌گوید و ما می‌توانیم در هر قدم از زندگی، اراده و خواست او را دریابیم.» شری رانجیت چتسینگ در ابتدای مراسم از قول یکی از کواکرها ی قدیمی چنین گفت: «روح اندیشناک و سردرگم، صدای خدا را نمی‌شنود. پس ساکت باشید و از نسیمی که از خویشتن شما بر شما می‌وزد آرامش بگیرید.» جرج فاکس نیز در سخنان خود گفت: «سکوتی که در عبادت مذهبی و روحانی هست، حالت عدم تفکر و خمودگی ذهن نیست، بلکه دوری آن از همهٔ اشیای قابل رؤیت و تصورات بیهوده است.» گاندی جی در مراسم نیایش شامگاهی، این جلسهٔ کواکرها را - که خود نیز در آن شرکت کرده بود - موضوع خطابه‌اش قرار داد و گفت که چگونه تجربهٔ خود او نیز با تجارب کواکرها همخوانی دارد. «تهی ساختن ذهن از همهٔ اندیشه‌های خودآگاه و آکندن آن از روح خدای بی‌نشان، آرامشی حقیقی را نصیب آدمی می‌کند و روح را با ذات لایتناهی آشنا می‌سازد.»

درعین حال ممکن است این پرسش مطرح شود که آیا نباید کل زندگی انسان، سرودی باشد در ستایش خدا و نیایشی باشد به درگاه خالق؟ پس چرا باید زمانی جداگانه را به نیایش اختصاص دهیم؟ برادرز لاورنس در

۱. Quakers، اعضای فرقه‌ای مسیحی به نام «انجمن دوستان» که به شدت مخالف خشونت و جنگ هستند. - م.

این باره گفت: «برای من، زمانی که به نیایش اختصاص می‌دهم با دیگر اوقاتم تفاوتی ندارد، من براساس دستورات و راهنمایی‌های مافوقم زمانی از شبانه‌روز را برای انجام نیایش کنار می‌گذارم ولی خود به چنین چیزی نیاز ندارم، زیرا حتی بزرگ‌ترین و مهم‌ترین کارها و مشغله‌هایم نیز مرا از یاد خدا غافل نمی‌کنند.» گاندی جی نیز با این نگاه مخالفتی نداشت و چنین گفت: «من با این نکته موافقم که اگر انسان بتواند در تمام دقایق شبانه‌روز خود، وجود خدا را احساس کند، دیگر نیازی به اختصاص زمانی جداگانه برای نیایش نیست، ولی غالب مردم چنین چیزی را ناشدنی می‌یابند. زندگی حقیرِ روزمره برای آنان جذابیت زیادی دارد. برای این افراد بیرون کشیدن ذهن از همهٔ متعلقات خارجی و اعراض از آنها، ولو به مدت چند دقیقه در روز، فایدهٔ فراوانی دربردارد. مصاحبت ساکت با خدا به آنان یاری می‌رساند که در میان غوغا و هیاهو آرامشی پایدار را در خود تجربه کنند، بر خشم خود افسار بزنند، و شکیبایی را در خود پروارند. «هنگامی که ذهن انسان، سرشار از روح «او» شد، دیگر نمی‌تواند نسبت به دیگران بدخواهی یا کینه‌ای در دل پروارند و متقابلاً دشمنانش نیز دشمنی با او را از خود فرو می‌ریزند و به دوست بدل می‌شوند. من ادعا نمی‌کنم که همواره توانسته‌ام دشمنان را به دوست بدل کنم، ولی در مواردی بی‌شمار این تجربه را داشته‌ام که وقتی ذهن انسان آکنده از آرامش یاد او شده باشد، هر کینه‌ای از میان می‌رود. سلسلهٔ بی‌وقفهٔ آموزگاران جهان نیز از ابتدای خلقت بشر تاکنون، شاهی بوده‌اند بر این مدعا. من این توانایی را برای خود هیچ مزیتی تلقی نمی‌کنم و می‌دانم که فقط لطف خداست که شامل حال من شده است. پس بیایید در این هفتهٔ مقدس، به مصاحبت ساکت با او متوسل شویم و لطف و رحمتش را طلب کنیم، باشد که این حس، بعد از آن نیز تا ابد با ما همراه بماند.

۴۶. نیایش ساکت

من بر این اعتقادم که به هنگام درماندگی و بیچارگی ام، نیایش ساکت، غالباً قدرتمندتر از هر تلاش آشکاری است که از جانب من سر می‌زند، از این روست که همواره و بی‌وقفه و با این ایمان و اعتقاد که نیایش قلب‌های پاک هرگز بی‌پاسخ نمی‌ماند به نیایش می‌پردازم و با وجود تمامی توانایی‌هایی که در اختیارم هست، می‌کوشم بدل به ابزاری پاک برای به‌جا آوردن نیایشی مقبول به درگاه خدا تبدیل شوم.

هند جوان، ۲۲ سپتامبر ۱۹۲۷

ایمان من نسبت به اثربخشی نیایش ساکت هر روز فزونی می‌گیرد. نیایش به‌خودی‌خود نوعی عمل و شاید بالاترین و باارزش‌ترین عمل است و مستلزم وجود پشتکار و جدیتی توأم با خلوص است.

هاریجان، ۵ نوامبر ۱۹۳۸

من برای این نیایش‌های ساکت بهایی فراوان قائلم. ما باید پاره‌ای از وقت خود را به انجام چنین نیایش‌هایی اختصاص دهیم. نیایش ساکت به روان انسان آرامش می‌بخشد. من خود در زندگی این تجربه را داشته‌ام. به‌رغم مشغله‌های فراوانم، تا آنجا که ممکن است زمانی را نیز به نیایش اختصاص می‌دهم.

غذای روح (۱۹۵۷)

غالب اوقات چنین است که اثربخشی نیایش ساکت، بیش از تأثیر سخنی است که هشیارانه بر زبان جاری می‌شود.

مجموعه آثار (۱۹۷۰)

صلح و نظم در تمام گردهمایی‌ها اهمیت دارد، ولی در مراسم نیايش از اهمیتی مضاعف برخوردار است. مردم برای نیايش گردهم می‌آیند تا آرامش کسب کنند، نام خدا را بشنوند، و آن را بر زبان جاری سازند. بنابراین، کسانی که در این مراسم شرکت می‌کنند، باید از همان ابتدا که از خانه حرکت می‌کنند، خود را برای حال‌وهوای نیايش آماده سازند. باید حین حرکت به سوی مکان نیايش نیز سکوت خود را حفظ و اندیشه خود را بر نیايش متمرکز کنند؛ در غیر این صورت، شرکت در این مراسم سودی در بر نخواهد داشت.

هاریجان، ۱۹ مه ۱۹۴۶

۴۷. سکوت در طول نیايش

پیشنهاد من، رعایت پنج دقیقه سکوت در طول نیايش شامگاهی بود. اگر این امر در نیايش سحرگاهی نیز رعایت شود، بسیار مطلوب است. اگر جماعت شرکت کننده در مراسم حقیقتاً مشتاق نیايش باشند، تمامی سروصداها باید در اندک زمانی فرو نشینند. حتی کودکان نیز در چنین شرایطی، همکاری و همگامی را می‌آموزند. من در انگلستان در مراسمی شرکت کرده‌ام که نیم ساعت سکوت در آنها رعایت می‌شده است... می‌پذیرم ابتدا که می‌خواهیم سکوت را رعایت کنیم، افکار متعددی به ذهنمان خطور می‌کنند و گاه حتی خواب‌آلوده می‌شویم. رعایت سکوت نیز برای درمان همین نارسایی‌هاست.

ما عادت کرده‌ایم بسیار سخن بگوییم و صداهاى بلندی را بشنویم؛ چنین است که سکوت بر ایمان امری دشوار جلوه می‌کند. اما اندکی تمرین، ما را قادر می‌سازد که آن را دوست بداریم و هنگامی که آن را

دوست داشته باشیم، حس آرامشی وصف‌ناپذیر را برایمان به ارمغان می‌آورد. ما جویندگان حقیقت هستیم، پس باید به مفهوم سکوت پی ببریم و براساس درک خود آن را رعایت کنیم. بی‌شک می‌توان طی سکوت، نام خدا را تکرار کرد. آنچه باید به‌خاطر بسپاریم این است که باید ذهن خود را برای آن مهیا سازیم. اگر اندکی فکر و اندیشه را به آن اختصاص دهیم، به ارزشش پی خواهیم برد.

آیا ما نمی‌توانیم در مراسم خود پنج دقیقه ساکت و بی‌حرکت بنشینیم؟ آیا تا به حال به دیدن تئاتر رفته‌اید؟ در بسیاری از سالن‌های تئاتر، صحبت کردن ممنوع است. مشتاقان دیدن تئاتر، از جمله خود من، یک ساعت پیش از آغاز نمایش در سالن هستند، و به دلیل شوق و علاقه‌ای که دارند یک ساعت نشستن در سکوت را دشوار نمی‌یابند. ولی داستان به همین جا ختم نمی‌شود. نمایش، چهار یا پنج ساعت به‌طول می‌انجامد و طی این مدت تماشاگران باید سکوت را رعایت کنند. باین حال در تمام مدت از آن لذت می‌برند. سکوت، تحمیلی بر آنها نیست چراکه ذهنشان برای آن مهیاست. حال که چنین است، پس چرا ما نباید بتوانیم برای خدا پنج دقیقه را در سکوت بگذرانیم؟ اگر در این استدلال من اشکالی هست، بگویید؛ اما اگر به نظرتان منطقی است، پس با علاقه و اشتیاق سکوت اختیار کنید و از جانب من برای کسانی که مخالف آن‌اند استدلال بیاورید و از آنها نیز بخواهید که سکوت را رعایت کنند.

یادداشت‌های روزانه مهادو دسای، جلد ۱ (۱۹۵۳)

(نوشتهٔ پیاره لعل)

«فرهنگ حقیقی ایجاب می‌کند که به هنگام نیایش، سکوت مطلق در مکان نیایش حاکم باشد.» باید همان‌گونه که بر کلیساها، مساجد، و معابد

فضای وقار و ابهت مستولی است، در مکان نیاش نیز چنین باشد. [گاندی جی] می‌دانست که در بسیاری از معابد سروصدا و همه‌همه بیداد می‌کند و از این بابت به شدت در رنج بود. «ما به معبد نمی‌رویم تا در مقابل سنگ یا تندیس فلزی نیاش کنیم، بلکه به آنجا می‌رویم تا خدایی را که در آن هست عبادت کنیم. تندیس، به چیزی بدل می‌شود که انسان از آن اراده می‌کند. تندیس‌ها و انگاره‌ها به‌خودی‌خود و مستقل از قداستی که نیاشگر به آنها می‌بخشد، فاقد هرگونه قدرتی هستند. بنابراین، همه، از جمله کودکان، باید به هنگام ادای نیاش سکوت مطلق را رعایت کنند.»

هاریجان، ۲۸ آوریل ۱۹۴۶

۴۸. چگونه نیاش جمعی را پیشنهاد کردم

من انجام نیاش جمعی را چندی پیش از آغاز مبارزهٔ ساتیاگراها^۱ در افریقای جنوبی پیشنهاد کردم. هندی‌های مقیم افریقای جنوبی با خطری عظیم مواجه بودند. ما هر تمهیدی را که از انسان برمی‌آمد اندیشیده بودیم. شیوه‌های متعددی را برای جبران خسارت، از مبارزهٔ مطبوعاتی گرفته تا سخنرانی و تبلیغ و نوشتن عرض‌حال و اعزام نماینده، همه را آزموده بودیم، ولی هیچ‌یک ثمر نبخشیده بود. جامعهٔ هندی‌های مقیم افریقای جنوبی، جز از مثنی کارگری سواد قراردادی و انگشت‌شماری بازرگان و فروشندهٔ دوره‌گرد تشکیل نشده بود. در چنین شرایطی و درمیانهٔ اکثریت پرشمار سیاه‌ها و سفیدها چه می‌توانستیم بکنیم؟

۱. Satyagraha، به معنی پایبندی به حقیقت، و نامی است که گاندی بر شیوهٔ مبارزات خود گذاشته بود. - م.

سفیدها، تا بن دندان مسلح بودند. واضح بود که اگر هندی‌های می‌خواستند به خود آیند و ارزش حقیقی خود را درک کنند، باید سلاحی می‌ساختند که با سلاح سفیدپوستان مقیم افریقای جنوبی، که انبوهی از آن را نیز در اختیار داشتند، فرق می‌کرد و بسیار برتر از آن می‌بود. چنین بود که من پیشنهاد نیایش جمعی را در فونیکس^۱ و مزرعه تولستوی^۲ به عنوان وسیله‌ای برای آموزش نحوه استفاده از سلاح ساتیاگراها یا نیروی روح مطرح ساختم.

خواندن رامادون مهم‌ترین بخش نیایش دسته‌جمعی است. توده مردم شاید خواندن و فهم صحیح آیات گیتا و همچنین نیایش‌های عربی و آیات زند اوستا را دشوار ببابند، ولی همگان می‌توانند به تکرار «رامانا» یا نام خدا روی آورند. چنین کاری به همان اندازه که ساده است، ثمربخش و اثرگذار نیز هست. شرطش این است که از دل برخیزد. عظمت این شیوه و راز فراگیر بودنش نیز در همین سادگی نهفته است. آنچه میلیون‌ها نفر می‌توانند با یکدیگر انجامش دهند قدرتی بی‌نظیر می‌یابد و از آن انباشته می‌شود.

هاربجان، ۷ آوریل ۱۹۴۶

۴۹. نیایش جمعی

مرد، آن کسی است که در تمام مدت شبانه‌روز خالق خود را به یاد آورد. اگر امکان چنین کاری نیست، باید حداقل در ساعت نیایش گرد هم آییم و پیمان خود را با خدا تازه کنیم. چه هندو باشیم چه مسلمان، یا پارسی یا

۱ و ۲. نام دو اشرا می‌که گاندی تأسیس کرده بود. - م.

مسیحی یا سیک، به درگاه خدایی واحد عبادت می‌کنیم. نیايش جمعی، وسیله‌ای برای ایجاد وحدت ذاتی بین انسان‌هاست. خواندن دسته‌جمعی راما دون جلوهٔ خارجی این وحدت است. اگر این مراسم – همان‌گونه که بایسته است – از حد اجرای مکانیکی صرف درگذرد و پژواک هماهنگی و وحدت درون باشد، آن‌گاه چنان قدرت و چنان فضایی سرشار از رایحه و عطر می‌آفریند که درک آن جز با دیدنش میسر نیست.

هاریجان، ۳ مارس ۱۹۴۶

[نیايش] برای من، هم مایهٔ لذت و شادمانی بوده است و هم موهبت و سعادت در زندگی، زیرا تأثیر تکامل‌بخش آن را حس کرده‌ام. از شما نیز می‌خواهم که نیايش را همچنان مهم بشمارید و به آن بپردازید. شاید آیات را ندانید، شاید با زبان سانسکریت آشنا نباشید و نتوانید سرودها را به آن زبان بخوانید، ولی راما ناما [نام خدا]، میراثی که طی قرون و اعصار به ما رسیده، همواره در اختیار تان است.

حال به شما می‌گویم که چرا می‌خواهم نیايش جمعی را همچنان حفظ کنید و آن را ادامه دهید. انسان موجودی است که هم جنبهٔ فردی دارد و هم جنبهٔ اجتماعی. به‌عنوان یک فرد باید در تمام ساعات بیداری خود به نیايش مشغول باشد، ولی به‌عنوان عضوی از اعضای جامعه باید به نیايش جمعی ملحق شود.

می‌توانم بگویم شخصاً به هنگام تنهایی نیز در حال ذکر و نیايش هستم، ولی بدون حضور جمعیتی که در نیايش من سهیم شوند، بسیار احساس تنهایی می‌کنم. من تعداد خیلی از شما را می‌شناختم و حتی اکنون نیز چنین است، ولی همین اندازه که نیايش شامگاهی را به‌همراه شما به‌جا آورده‌ام برایم کافی است. بی‌شک یکی از برجسته‌ترین خاطراتی که پس از ترک بنگلور در قلب خود خواهم داشت، مراسم

نیایش آن خواهد بود. ولی وقتی به مکان بعدی رسیدم، باز مراسم نیایش جمعی را دایر و غم خود را فراموش خواهم کرد. آن‌کس که برادری همهٔ انسان‌ها و پدری خدا را پذیرفته است باید به هر کجا که قدم می‌گذارد، جماعت را بجوید و هرگز فکر جدایی و انفصال را به خود راه ندهد.

پس از شما می‌خواهم که نیایش را همچنان حفظ کنید و آن را ادامه دهید. می‌توانید در هر مکانی که هستید، جمعی را تشکیل دهید و به نیایش مشغول شوید و حتی اگر چارهٔ دیگری نبود، اعضای خانواده خود می‌توانند جماعتی کافی برای این مقصود باشند. هر شامگاه در همین ساعت گرد هم آیید، چند سرود بیاموزید، گیتا را فراگیرید و از انجام هرچه در توان دارید برای نیل به هدف تزکیهٔ نفس دریغ نکنید.

هند جوان، ۸ سپتامبر ۱۹۲۷

پرسش: شما به نیایش جمعی اعتقاد دارید. آیا نیایش جمعی، آن‌گونه که امروز انجام می‌شود، نیایشی حقیقی است؟ به اعتقاد من، چنین‌کاری موهن و در نتیجه خطرناک است. عیسی می‌گفت: «آن‌گاه که به نیایش می‌پردازید، نباید چون منافقان و متظاهران باشید. به اتاق خود بروید، درها را ببندید و در خلوت و دور از انظار به نیایش در پیشگاه خدا بپردازید.» بسیاری از افراد هنگامی که در میانهٔ جمعیت هستند، توجه خود را از دست می‌دهند و قادر به تمرکز نیستند. پس نیایش به نفاق بدل می‌شود. یوگی از این امر آگاه است. بنابراین، آیا بهتر نیست که به این جماعت آموزش مراقبه، که نیایش حقیقی است، داده شود؟

پاسخ: بر این اعتقادم که نیایش جمعی که من آن را برگزار می‌کنم، نیایشی حقیقی است؛ چراکه برگزارکننده، خود متظاهر نیست، بلکه فردی معتقد است. اگر غیر از این بود، نیایش از ریشه و بن فاسد می‌شد.

مردان و زنانی که در این مراسم شرکت می‌کنند، به مراسم نیایشی که به‌روال و پذیرفته باشد نمی‌آیند تا بخواهند از آن منفعتی مادی و زمینی کسب کنند. اکثریت آنان، با برگزارکنندهٔ مراسم نیز هیچ تماسی ندارند. بنابراین، تصور و فرض چنین است که برای خودنمایی به مراسم نمی‌آیند. اینان به نیایش جمعی ملحق می‌شوند چون معتقدند به‌طریقی با شرکت در آن، شایستگی کسب می‌کنند. اینکه برخی افراد به هنگام نیایش بی‌توجه‌اند و قادر به تمرکز نیستند، کاملاً صحیح است. این واقعیت فقط نشان می‌دهد که اینان افرادی مبتدی هستند. نه بی‌توجهی و نه عدم توانایی برای ایجاد تمرکز، هیچ‌یک نشانی از زرق و ریا نیست. ریا موقعی است که انسان در عین بی‌توجهی وانمود کند که توجهش بر نیایش متمرکز است. واقعیت عکس این است، زیرا بسیاری افراد از من می‌پرسند هنگامی که قادر به تمرکز نیستند چه باید بکنند.

جمله‌ای که از عیسی در پرسش نقل شد، در اینجا صدق نمی‌کند. عیسی به نیایش فردی و به تظاهری که می‌تواند در آن دخیل باشد اشاره می‌کرد. در این آیه هیچ سخنی علیه نیایش جمعی نیست. من به کرات گفته‌ام که نیایش فردی، پیش‌درآمدی برای نیایش جمعی است، همان‌گونه که نیایش جمعی نیز اگر به‌درستی انجام پذیرد، باید فرد را به انجام نیایش فردی رهنمون شود. به بیان دیگر، هنگامی که انسان به مرحلهٔ نیایش قلبی می‌رسد، همواره نیایش می‌کند چه در خلوت چه در جمع.

من نمی‌دانم آن یوگی که سؤال‌کننده از او سخن می‌گوید چه می‌کند و چه نمی‌کند؛ ولی این را می‌دانم که تودهٔ مردم هنگامی که با لایتناهی مرتبط می‌شوند، به‌خودی‌خود به مراقبه توسل می‌جویند. در نیایش حقیقی باید چنین هدفی را پیش چشم داشت.

۵۰. همکاری در نیایش

هدف از شرکت در مراسم نیایش، راز و نیاز با خدا و معطوف ساختن نورافکن به درون خویش است تا با کمک خدا بر ضعف‌های خود فائق آییم.

من معتقدم انسانی که در معیت پاکان قرار می‌گیرد، اندیشه‌های پاک می‌آشامد. حتی اگر یک انسان پاک در جمعی حضور داشته باشد، دیگران نیز از پاکی وی اثر می‌پذیرند. شرط این اثرپذیری این است که ما با چنین قصد و نیتی در مراسم نیایش حاضر شویم، در غیر این صورت آمدن به این مراسم بی‌معناست.

از این هم فراتر می‌روم و می‌گویم حتی اگر همه ما دارای ضعف باشیم، ولی به نیت برطرف ساختن آن در مراسم نیایش حاضر شویم، آن‌گاه تلاش جمعی همه‌روزه ما پیشرفتمان را برای نائل شدن به چنین اصلاحی سرعت می‌بخشد؛ زیرا همان‌گونه که همکاری در زمینه اقتصاد یا سیاست ضروری است، همکاری در سطح اخلاق نیز ضرورت دارد و از آن نیز ضروری‌تر است. این، معنای مراسم نیایشی است که من از زمان بازگشتم به هند برگزار می‌کنم.

به همین علت، درخواست من از شما این است که به هنگام اجرای مراسم سکوت مطلق را رعایت کنید، چشمان خود را ببندید، و حداقل دقایقی چند، ذهن خود را بر افکار خارجی مسدود کنید. چنین نیایشی که توأم با همکاری است نیازی به روزه یا تبلیغات ندارد. چنین نیایشی باید عاری از رنگ و ریا باشد.

۵۱. ایمان من به نیایش جمعی

می‌توانم بگویم که شخصاً قادرم بدون خوردن غذا روزهایی را سپری کنم و غالباً نیز چنین کرده‌ام، ولی نمی‌توانم حتی روزی را بدون نیایش بگذرانم. نیایش فردی همواره وجود دارد، ولی کسی نباید نسبت به گزاردن نیایش جمعی بی‌میلی نشان دهد. انسان، موجودی اجتماعی است. اگر انسان‌ها می‌توانند با یکدیگر غذا بخورند، با یکدیگر بازی کنند یا کار کنند چرا نباید با هم به نیایش بپردازند؟ چرا باید کسی به انجام نیایش دور از انتظار مردم احساس نیاز کند؟ آیا در نیایش، چیز گناه‌آلود یا شرم‌آوری وجود دارد که باید از ادای آن در جمع احتراز کرد؟

من قریب به پنجاه سال است که به لزوم ادای نیایش جمعی معتقدم. از سال‌های اول اقامتم در افریقای جنوبی، در میان دستیاران و همکاران من مردان و زنانی از همهٔ مذاهب - هندو، اسلام، مسیحیت، و زرتشت - وجود داشته‌اند که همگی به هنگام گزاردن نیایش به من ملحق می‌شدند. در هند، هر جا که می‌روم، انبوهی از مردان و زنان در مراسم نیایش من حاضر می‌شوند. به من می‌گویند یکی از دلایلی که مردم تمایلی به شرکت در مراسم نیایش جمعی ندارند می‌تواند این باشد که اصلاً برای شرکت در نیایش نمی‌آیند، بلکه می‌آیند تا از *دارشان*^۱ من برخوردار شوند. حتی اگر چنین هم باشد، اینان می‌آیند چون می‌خواهند به من - مردی که اهل نیایش است - ملحق شوند.

غذای روح (۱۹۵۷)

۱. darshan، نشستن در حضور انسانی مقدس. - م.

۵۲. نیایش انفرادی

هرچندکه قبلاً هم یک‌بار دربارهٔ این موضوع مطلب نوشته‌ام، ولی احساس می‌کنم باید اهمیت آن را بار دیگر خاطرنشان سازم. به‌گمانم آنها اهمیت نیایش فردی را درک نمی‌کنند. اندیشهٔ نیایش جمعی، برخاسته از نیاز فرد به نیایش است. اگر افراد در درون خود به انجام نیایش نیازی احساس نکنند، گروه مردم چطور می‌توانند چنین نیازی را در خود بیابند؟ اصلاً هدف از برگزاری نیایش جمعی نیز چیزی جز رساندن فیض به تک‌تک افراد نیست. نیایش جمعی به انسان‌ها کمک می‌کند تا نفس خود را بشناسند و آن را تزکیه کنند. بنابراین، برای همهٔ ما ضروری است که به اهمیت نیایش فردی واقف شویم. به‌محض اینکه کودک می‌آموزد که به برخی مفاهیم پی ببرد، مادرش باید نیایش را به او آموزش دهد. چنین‌کاری در همهٔ مذاهب متداول است.

برای انجام چنین نیایشی، حداقل دو زمان کاملاً مشخص وجود دارد. یکی درست زمانی است که صبح‌هنگام چشمان خود را از خواب می‌گشاییم و دیگری، زمانی است که به هنگام شب چشمان خود را برای خواب می‌بندیم. در این دو زمان است که باید ذهن خود را بر خداوندی که درون ماست متمرکز سازیم. بقیهٔ طول روز نیز هر مرد و زنی که دارای روحی هشیار و بیدار است، به هنگام انجام هر کاری به خدا می‌اندیشد و او را ناظر بر خود می‌بیند. چنین فردی هرگز مرتکب اعمال پلید نمی‌شود و زمانی فرامی‌رسد که خدا را شاهد و ناظر و صاحب هر اندیشه‌ای می‌داند که به ذهنش خطور می‌کند. چنین حالتی زمانی پیش می‌آید که فرد، خود را تا حد صفر فروکاسته باشد. چنین فردی که دائماً در معرض نگاه خدا زندگی می‌کند، در هر لحظه «راما» را درون قلب خود حس می‌کند.

برای چنین نیایشی، ماترا یا باجان^۱ خاصی ضرورت ندارد. هرچندکه در ابتدا و پایان همهٔ فرایض مذهبی ماترا تکرار می‌شود، ولی اصلاً ضروری نیست. فقط باید اندیشه‌های خود را بر خدا متمرکز کنیم؛ اینکه او را چه بنامیم و به چه شیوه و در چه شرایطی بخوانیمش، اهمیتی ندارد. افراد اندک‌شماری چنین عادت‌ی را در خود می‌پروراندند. اگر اکثریت مردم چنین می‌کردند، شاهد گناه و پلیدی کمتری در این دنیا بودیم و ارتباط ما با یکدیگر ارتباطی پاک بود. برای رسیدن به چنین وضعیت پاکی، همگان باید حداقل در آن دو زمانی که کرکردم مشغول نیایش شوند. هرکسی می‌تواند به اقتضای شرایط و مقدرات خود ساعات دیگری را نیز به نیایش بپردازد و آرام‌آرام مدت و تعداد آن را افزایش دهد تا اینکه در نهایت، هر نفس او با «رامانا» [نام خدا] قرین و همراه شود.

این نیایش فردی به هیچ وجه زمان‌بر نیست. انجام چنین نیایشی، نه وقت که هشیاری می‌طلبد. همان‌گونه که هرگز حس نمی‌کنیم پلک‌زدن‌های مداوم زمانی از ما می‌گیرد، حس نخواهیم کرد نیایشی که در درونمان جاری است، وقتی از ما می‌ستاند، اما به انجام وظیفهٔ پلک‌های خود واقفیم؛ پس به همان شکل، نیایش نیز باید بی‌وقفه در قلب ما در جریان باشد. آن‌کس که می‌خواهد نیایشی این‌گونه را تجربه کند، باید بداند که با قلبی آلوده و ناپاک چنین چیزی میسر نخواهد شد؛ پس باید هرگونه ناپاکی را به هنگام نیایش از دل بزدايد. همان‌طور که انسان به هنگام قرار داشتن در معرض دید دیگران، از انجام اعمال پلید شرم دارد، باید در حضور خدا نیز از انجام این اعمال شرم کند. خدا ناظر بر همهٔ اعمال ما و آگاه از تمامی افکار ماست. پس لحظه‌ای نیز نیست که عملی از ما سرزند یا اندیشه‌ای از ذهنمان بگذرد و از خدا پوشیده ماند. چنین

است که آن‌کس که با قلب خود در پیشگاه خدا نیایش می‌کند، نهایتاً آکنده از او و به این ترتیب عاری از هر گناه می‌شود.

مجموعه آثار (۱۹۷۲)

کاملاً متوجه هستم که برای نیایش جمعی ارجحیت قائل هستید، زیرا اول‌بار نیایش خود را به این صورت آغاز کرده‌اید. ولی باید به تنهایی نیز به نیایش بپردازید. ولو اینکه فقط یک دقیقه به طول انجامد. خواسته و اشتیاق ما باید این باشد که در نهایت بتوانیم دائماً در سکوت نام خدا را در دل تکرار کنیم، و چنین کاری میسر نیست مگر اینکه عادت نیایش فردی را در خود به‌روانیم.

مجموعه آثار (۱۹۷۲)

فقط نیایش انفرادی است که می‌تواند پایه و اساس نیایش جمعی باشد. تأکید من بر نیایش جمعی اصلاً به این معنا نیست که اهمیت بیشتری برای آن قائلم. از آنجاکه ما به نیایش جمعی عادت نداریم، تلاش من این بوده است که ضرورت آن را نشان دهم. تکرار آنچه شما در تنهایی و انزوا تجربه می‌کنید در جمع، اگر ناممکن نباشد، بی‌شک دشوار است. کسانی را هم دیده‌ام که جز در جمع قادر به نیایش نیستند. برای چنین افرادی نیایش انفرادی ضروری است. در ضمن باید اقرار کنم که انسان می‌تواند بدون نیایش جمعی گذران کند، ولی بی‌تردید بدون نیایش انفرادی نمی‌تواند.

مجموعه آثار (۱۹۷۲)

۵۳. تمرکز به هنگام نیایش

پرسش: از آنجایی که هزاران نفر در مراسم نیایش شما گرد هم می‌آیند، آیا تمرکز ذهن بر روی چیزی برای شرکت‌کنندگان امکان‌پذیر است؟

پاسخ: تنها پاسخ من این است که آری. اگر من به نیایش جمعی اعتقاد نداشتم، برگزاری آن را متوقف می‌کردم. تجربه من، اعتقاد را تحکیم می‌کند. موفقیت، منوط به پاکی رهبر و ایمان شرکت‌کنندگان است. من مواردی را سراغ دارم که شرکت‌کنندگان ایمان داشته‌اند، ولی رهبر مراسم شاید بوده است. چنین مواردی در آینده نیز وجود خواهند داشت. ولی حقیقت مثل خورشید درمیانه تاریکی‌ها و سیاهی‌های ناراستی می‌درخشد. اینکه خود من چگونه رهبری بوده‌ام، احتمالاً پس از مرگ آشکار خواهد شد.

حتی اگر ذهن شما به هنگام نیایش ناآرام و پریشان باشد، باز هم باید به نیایش خود ادامه دهید. باید در مکانی خلوت و آرام و در حالتی صحیح بنشینید و بکوشید که هیچ اندیشه‌ای را به ذهن خود راه ندهید. حتی اگر افکار همچنان به ذهنتان هجوم آورند، شما باید نیایش خود را تا انتها ادامه دهید. ذهن به تدریج تحت کنترل درمی‌آید. گیتا نیز می‌گوید که ذهن ناآرام است، ولی می‌توان با کوششی توأم با شکیبایی آن را تحت کنترل درآورد. «شکست را هرگز داوطلبانه نخواهیم پذیرفت، حتی اگر جان خود را در این مبارزه ببازیم.»

مجموعه آثار (۱۹۷۲)

۵۴. نیایش اجباری

پرسش: کارگر کارخانه‌ای در یکی از شعبات آن در راجستان هستم. من خود به نیایش اعتقاد دارم، ولی برخی همکارانم به آن اعتقادی ندارند. باین حال براساس مقررات کارخانه ناچارند در مراسم نیایش شرکت جویند و از این می‌ترسند که در صورت امتناع از این کار، شغل خود را از

دست بدهند. اعتقاد من این است که کارخانه، در مقابل هشت ساعت کار، به کارگزارانش دستمزد پرداخت می‌کند. پس چه حقی دارد که کارگزارانش را وادارد که به اجبار در نیایش شرکت کنند؟

پاسخ: چیزی به نام نیایش اجباری وجود ندارد. نیایش حقیقی نیایشی است که از سر اختیار انجام می‌گیرد. ولی امروزه عقاید و تعبیرات غریبی از اجبار بین مردم رایج است. اگر براساس مقررات کارخانه، همه کسانی که در آنجا مشغول به کار هستند - حقوق‌بگیر یا غیر آن - ملزم به شرکت در مراسم نیایش‌اند، به اعتقاد من شما باید درست مثل انجام سایر وظایف خود، در آن نیز شرکت کنید. پیوستن شما به کارخانه، عملی اختیاری بوده است و قاعده‌تاً از مقررات آن آگاه بوده‌اید. بنابراین، شرکت در مراسم نیایش را نیز باید عملی اختیاری دانست همان‌گونه که انجام دیگر وظایف محوله، اعمالی اختیاری هستند. اگر ورود شما به کارخانه فقط به خاطر دستمزدی بوده که پرداخت می‌شده است، باید این موضوع را به مدیر کارخانه خاطر نشان می‌کردید و به او می‌گفتید که نمی‌توانید در مراسم نیایش شرکت کنید. اگر به رغم داشتن اعتراض، بدون ابراز آن وارد کارخانه شده‌اید، کارنا درستی کرده‌اید و باید تاوان آن را بپردازید. این کار را نیز به دو صورت می‌توانید انجام دهید: یا با طیب خاطر در نیایش شرکت کنید و یا اینکه استعفا دهید و در صورت ایجاب مقررات، غرامت استعفای ناگهانی خود را نیز نقداً بپردازید. هرکس که وارد مؤسسه‌ای می‌شود موظف به گردن نهادن به مقرراتی است که هر از چندی از سوی مدیر وضع می‌شود. اگر قانون جدید، ناراحت‌کننده و آزارنده باشد، فرد معترض آزاد است با رعایت قوانین پیش‌بینی شده مربوط به استعفا، از شغل خود استعفا دهد؛ ولی مادام که در آن مؤسسه مشغول به کار است، نمی‌تواند از مقررات سرپیچی کند.

۵۵. بیماری نابردباری

مراسم نیایش، امروز به روال عادی آغاز شد. وقتی آیات قرآن خوانده می‌شد، کسی از میان جمعیت به آن اعتراض کرد. پلیس او را دستگیر کرد، ولی گاندی جی فوراً نیایش را متوقف کرد و از مأمور پلیس خواست که او را آزاد کند. گفت شرم دارد درجایی نیایش کند که کسی برای کاری که او انجام داده است بازداشت می‌شود...

اندکی بعد شخص دیگری که او نیز به خواندن آیات قرآن اعتراض کرده و فریاد «Hindu Dharmaki Jay» سرداده بود، توسط پلیس بازداشت شد. گاندی جی نیایش را قطع کرد.

گاندی جی از پلیس خواست که مرد را آزاد کند زیرا شرم دارد از اینکه کسی برای اعتراض به کار او بازداشت شود.

گاندی جی از این کوتاه‌فکری و تنگ‌نظری مردم اظهار تأسف کرد و گفت سردادن شعار، هندوئیسم را به جایی نمی‌رساند. دلیل اینکه چرا برخی هندوها به قرآن خواندن او در مراسم نیایش اعتراض می‌کنند، برایش قابل فهم نیست. اگر گاه اتفاق افتاده که از مسلمانان رفتاری ناشایست سرزده است، دلیل این نیست که هندوها نیز با مخالفت با خواندن قرآن انتقام خود را بگیرند. آیه‌ای از قرآن که اکنون خوانده می‌شد، نیایشی قدرتمند در ستایش خدا بود. چطور ادای نیایش به زبان عربی می‌تواند آسیبی متوجه کیش هندو کند؟ آن‌کس که چنین چیزی می‌گوید، نه مذهب خود را می‌شناسد و نه وظیفه خود را. این آیات را می‌توان در یک معبد نیز خواند.

۵۶. سخنی با معترضان

از آنجا که یکی از شرکت‌کنندگان در مراسم نیایش به خواندن *سوره الفاتحه* اعتراض کرده بود، مراسم ادامه نیافت. در عوض، گاندی جی سخنانی برای حضار ایراد کرد. وی متوجه خشمی که امروز در دل مردم موج می‌زد شده بود. فضا، چنان سنگین بود که وی اندیشید بهتر است حتی برای همان یک معترض نیز احترام قائل شود؛ ولی این بدان معنا نبود که یاد خدا و نیایش او را در دل نیز رها کند. انجام نیایش مستلزم وجود فضایی پاک است. درسی که همگان باید از این نوع مخالفت‌ها بیاموزند و آن را در دل حک کنند، این است که کسی که مشتاق خدمت است باید شکیبایی و بردباری بیکرانی در دل خود پروراند. هرگز نباید به دنبال تحمیل عقیده خود بر دیگران بود.



اگرچه اعتقاد دارم تسلیم من به آن فرد معترض و امتناعم از ادامه نیایش کاری عاقلانه بود، ولی بد نیست موضوع را کمی بیشتر بشکافیم. این مراسم، فقط به این معنی «عمومی» بود که از ورود هیچ‌یک از افراد اجتماع به آن ممانعت نمی‌شد. مراسم، در ملکی شخصی برگزار شده بود. ادب حکم می‌کرد که فقط کسانی در آن شرکت جویند که از صمیم قلب به نیایش و از جمله به خواندن آیات قرآن اعتقاد دارند. واقعیت این است که این قاعده دربارهٔ مراسم نیایشی که در مکان‌های عمومی هم برگزار می‌شود صادق است. مراسم نیایش، گردهمایی بحث و مشاجره نیست. می‌توان مراسم نیایشی را تصور کرد که شرکت‌کنندگان در آن به اقوام و مذاهب گوناگون تعلق دارند. نزاکت ایجاب می‌کند کسانی که به نوع خاصی از مراسم نیایش اعتراض دارند، از شرکت در آن خودداری کنند؛ در غیر این صورت برگزاری هر نوع مراسمی بدون بروز اخلال

ناممکن خواهد بود. اگر این نوع برخوردها تبدیل به روال عادی شود، آزادی نیایش و حتی آزادی بیان، شوخی مسخره‌ای بیش نخواهد بود. در یک جامعه معقول و به سامان، برخورداری از حقوق اولیه نباید با حمایت سرنیزه تحقق پذیرد، بلکه همگان باید آن را بپذیرند و به آن گردن نهند.

هاریجان، ۱۰ مه ۱۹۴۷

۵۷. روزه و نیایش

گرفتن روزه، عرفی است که قدمت آن به خلقت آدم بازمی‌گردد. همواره برای تزکیه نفس یا برای رسیدن به اهداف عالی یا دانی به آن توسل جسته‌اند. بودا، مسیح، و محمد [ص] برای دیدن رودر روی خدا به روزه روی می‌آوردند. رامانندرا^۱ روزه گرفت تا دریا به روی ارتش میمون‌های او راه بگشاید. پارواتی^۲ برای حفظ مهادو^۳ به عنوان پروردگار و ارباب خود، روزه گرفت. من نیز با روزه‌های خود فقط راه این بزرگان را پیموده‌ام، هرچند که خود می‌دانم اصالت اهداف آنها بسیار بیشتر از اصالت اهدافی بوده است که من دنبال می‌کنم.

* * *

ما از آموزه‌های مذهبی خود چنین آموخته‌ایم که هرگاه اوضاع تیره و آشفته می‌شود، مردمان نیک و فرزنانگان به تاپاسیا یا ریاضت روی می‌آورند. خود گواتاما [بودا] نیز هنگامی که در اطراف خود ستم، بی‌عدالتی، و مرگ را مشاهده کرد، و زمانی که در مقابل چشم، پشت سر، و دوسوی خود تاریکی و ظلمات را دید، سر به بیابان گذاشت و در آنجا در

۱ و ۲ و ۳. اسطوره‌هایی در هندوئیسم.

جست‌وجوی نور، به روزه و نیایش نشست. اگر روی آوردن به چنین ریاضتی برای او که بزرگ‌تر از مجموع همه ما بود ضرورت داشت، برای ما تا چه اندازه ضروری است؟

هند جوان، ۱۸ آوریل ۱۹۲۹

مذهب من، به من می‌آموزد که هنگام مواجهه با تنگنا و رنجی که فرد نمی‌تواند آن را از خود دفع کند، باید به روزه و نیایش متوسل شد.

هند جوان، ۲۵ سپتامبر ۱۹۲۴

من اکنون بیش از هر زمان دیگری این حقیقت را درک کرده‌ام که بدون روزه - ولو اندک و کوچک - نمی‌توان به نیایش روی آورد. روزه‌ای که من از آن سخن می‌گویم، تنها به غذا مربوط نیست، بلکه تمامی حواس و اندام‌ها را شامل می‌شود. غرقه شدن تمام و کمال در نیایش، به معنی موقوف ساختن تمامی فعالیت‌های فیزیکی است تا زمانی که نیایش، تمام وجودمان را فراگیرد و ما را از سطح همه فعالیت‌های جسمی درگذراند و به کلی از آنها مبرا و وارسته سازد. تنها پس از تحمیل ریاضت مداوم و اختیاری به جسم است که می‌توان به این حالت نائل آمد. پس هر نوع روزه‌ای، به شرط اینکه به نیت ارتقاء روح به آن متوسل شویم، خود، نیایشی پرشور یا وسیله‌ای برای کسب آمادگی به منظور نیایش است. حسرت و اشتیاق روح آدمی، فنا شدن در ذات خداست.

هاریجان، ۸ ژوئیه ۱۹۳۳

نه‌نیایش، تکرار پوچ یک عبارت است و نه روزه، گرسنگی دادن صرف به بدن. نیایش باید از قلبی برخیزد که خدا را با ایمان خویش می‌شناسد و روزه نیز باید شامل پرهیز از افکار، اعمال، و غذاهای زیان‌بار

باشد. تحمیل گرسنگی به جسم، زمانی که ذهن به انواع و اقسام غذاها می اندیشد نه تنها فایده ای دربر ندارد، بلکه زیان بار نیز هست.

هاريجان، ۱۰ آوريل ۱۹۳۷

گاندى جى در هفته ملى، مردم را به روزه و نيایش دعوت مى کرد و در يکى از نوشته هايش چنین آورد:

«روزه حقیقی باعث تطهیر جسم، ذهن، و روح مى شود. به همان اندازه که جسم را به تنگنا مى کشد، روح را آزاد مى کند. نيایش صادقانه شگفتی مى آفریند. نيایش، اشتیاق پرشور روح برای رسیدن به پاکی بیشتر است. پاکی و طهارتی که چنین حاصل مى شود، وقتی برای مقاصد شریف و بزرگ به کار مى رود، خود به نيایش بدل مى شود. استفاده دنیوی از گایاتری [نيایش باستانی درمقابل الهه خورشید] و تکرار آن برای شفای بیماران، نشان دهنده معنایی است که ما به نيایش داده ایم. وقتی همین گایاتری جاپا را به هنگام فجایع و تنگناهای ملى با فروتنی، هشیاری، و ذهنی متمرکز به جا مى آوریم، تبدیل به نیرومندترین ابزار برای دفع خطر مى شود. بزرگ ترین اشتباه این است که تصور کنیم تکرار گایاتری، خواندن نماز، یا به جا آوردن نيایش به سبک مسیحیان خرافه ای است که تنها به کار جاهلان و ساده لوحان مى آید.

به این ترتیب روزه و نيایش، قدرتمندترین اعمال برای تزکیه و پاکسازی درون هستند و آنچه پاک مى سازد، بی شک ما را قادر مى کند که وظایف خود را بهتر انجام دهیم و به هدف خود نائل آییم. پس اگر گاه چنین مى نماید که روزه و نيایش نتیجه بخش نیستند، دلیلش این نیست که حاصلی در آنها وجود ندارد، بلکه به این دلیل است که روحی که باید و شاید، در پس آنها نیست.

کسی که از سویی روزه مى گیرد و از سوی دیگر بقیه روزش را به قمار

می‌گذرانند، همان‌طور که بسیاری افراد در روز جانماشتامی^۱ چنین می‌کنند، طبیعی است که نه تنها روزه‌اش پاکی بیشتری برای او به ارمغان نمی‌آورد، بلکه برعکس، این روزه غیراخلاقی باعث سقوط بیشتری می‌شود. تنها، روزه‌ای حقیقی است که توأم با آمادگی پذیراشدن افکار پاک و عزمی جزم برای مقاومت درمقابل دسایس شیطان باشد. به همین ترتیب، نیایش حقیقی نیز نیایشی است که با هشجاری و درک انجام شود و فرد خود را با آن یکی حس کند. انداختن تسبیح و تکرار زبانی نام الله، درحالی‌که ذهن در همه‌سو سرگردان است، بیش از آنکه فایده‌ای دربرداشته باشد زیان‌بار است.

هند جوان، ۲۴ مارس ۱۹۲۰

نیایش، ابراز اشتیاق روح است و روزه، روح را برای نیایش قدرتمند و اثرگذار مهیا می‌سازد.



توصیه اکید به نسل جوان این است که روزه و نیایش را با نگاه شک و تردید ننگرند. بزرگ‌ترین آموزگاران جهان با توسل به روزه و نیایش، بصیرتی روشن و قدرتی خارق‌العاده برای خدمت به بشریت یافته‌اند. بخش اعظم نیرویی که در این شیوه وجود دارد به‌هدر می‌رود، زیرا به جای اینکه با دل به آن پرداخته شود غالباً محملی است برای نمایش و ظاهرسازی.

مجموعه آثار (۱۹۶۵)

من برآنم که اگر روزه و نیایش از صمیم قلب و با روح مذهبی انجام شوند، نتایجی شگفت از آنها حاصل می‌شود. تجربه من چیزی جز این را

۱. یکی از روزه‌های مقدس هندوها. - م.

نمی‌گوید. چیزی تطهیرکننده‌تر از روزه وجود ندارد، ولی روزه بدون نیایش بیهوده و بی‌ثمر است؛ حداکثر ممکن است موجب بهبود وضع جسمی بیماران شود و گاه نیز جز تحمیل رنج بی‌مورد بر افراد سالم نتیجه‌ای در پی ندارد. روزه‌ای که صرفاً به منظور تظاهر و خودنمایی و یا با هدف تحمیل رنج بر دیگران گرفته می‌شود، گناه است. فقط روزه‌ای با روح مذهب آمیخته است که توأم با نیایش و توبه باشد و تأثیری بر خود انسان برجای گذارد.

مجموعه آثار (۱۹۶۵)

۵۸. حقیقی‌ترین نیایش

نیایش بدون روزه وجود ندارد. در اینجا روزه به مفهوم عام و گسترده آن مورد نظر ماست. روزه تمام و کمال، نفی تمام و کمال خوشتن به معنی دقیق کلمه است. عبارت «جان مرا بستان و آن را تنها در راه خودت به کار گیر» یک ورد زبانی و عبارت مجازی نیست و نباید آن را چنین انگاشت. باید از این عبارت، ایثاری بی‌پروا و بی‌چون‌وچرا اراده کرد. امساک از خوردن و آشامیدن، جز آغاز راه و کوچک‌ترین بخش از این ایثار نیست. زمانی که افکار خود را برای نگارش این مقاله منظم می‌کردم، جزوه‌ای از سوی مسیحیان به دستم رسید که در فصلی از آن به لزوم ارائه الگو به جای صدور حکم پرداخته شده بود. در این فصل، قسمتی از فصل سوم کتاب یونس^۱ نقل شده است. براساس پیش‌بینی‌ای که در این جزوه آمده است، شهر بزرگ نینوا در روز چهلم ورود یونس به این شهر منهدم می‌شد:

۱. کتابی که حکایت‌های یهودی و مسیحی در آن نقل شده است. - م.

«مردم شهر نینوا به خدا معتقد بودند و چنین بود که اعلام کردند روزه خواهند گرفت. همه مردم شهر، از بزرگ و کوچک و عالی و دانی، گونی بر تن کردند. خبر به پادشاه نینوا رسید؛ او نیز از تخت به زیر آمد، شنل خود را از تن به درآورد، خود را با گونی پوشاند، و بر خاکستر نشست. به مباشرانش فرمان داد که حکم او را در شهر بپراکنند و جارچیان همه جا فریاد کنند که 'هیچ انسان و حیوانی، هیچ مرکب و حشمی حق ندارد لب به خوردن و آشامیدن بیالاید. همه باید گونی به تن کنند و به درگاه خدا زار بگریند، همه از راه خطا و خشوتی که در پیش گرفته‌اند توبه کنند و بازگردند. آیا خداوند ما را از آتش غضب خود معاف خواهد کرد و از عذاب و نابودی ما چشم خواهد پوشید؟' و خدا اعمال آنها را دید و بازگشتشان را از راه خطایی که در پیش گرفته بودند شاهد شد. پس، از گناهانشان چشم پوشید و از فروفرستادن بلایی که وعده‌اش را داده بود درگذشت.»

یکی از مصادیق «روزه تا سرحد مرگ» همین داستان است. هر روزه‌ای که تا سرحد مرگ گرفته می‌شود، خودکشی نیست. روزه‌ای که پادشاه و مردم شهر نینوا به آن متوسل شدند، نیایشی عظیم و فروتنانه به درگاه خدا برای رسیدن به رهایی و نجات بود. هدفی که اینان دنبال می‌کردند، یا مرگ بود یا رهایی. این فصل از کتاب یونس، به حادثه‌ای در رامایانا می‌ماند.

هاريجان، ۱۵ آوریل ۱۹۳۳

متون مذهبی به ما می‌گویند مردمی که در تنگنا و اضطراب گرفتار آمده بودند، دست نیایش به سوی خدا بلند کردند، ولی چنین می‌نمود که قلب خدا سخت شده است و پاسخشان نمی‌گوید، پس مردم به «روزه تا سرحد مرگ» متوسل شدند تا اینکه خدا نیایش آنها را شنید و اجابت کرد.

داستان‌های تاریخی-مذهبی از کسانی برایمان حکایت می‌کنند که استغاثه‌شان به گوش خدا رسید و از روزه خود جان به‌در بردند، ولی در این داستان‌ها هیچ حکایتی نشده است از آنانی که در راه جلب پاسخ‌خدایی که گویی صدای آنها را نمی‌شنود، قهرمانانه و در سکوت جان سپردند.

من یقین دارم که آدمیان بی‌شماری تن به مرگی چنین حماسی داده‌اند و بدون اینکه ایمانشان به خدا و عدم خشونت خدشه‌ای یابد، جان خود را تسلیم کرده‌اند. این‌گونه نیست که خدا همیشه نیایش‌های ما را به همان شکل که خود می‌خواهیم پاسخ گوید. برای او مرگ و زندگی یکسان است و چه کسی است که بتواند این واقعیت را نفی کند که هرآنچه از پاکی و نیکی و زیبایی در این عالم بقا یافته و همچنان جاری است، از برکت مرگ خاموش هزاران مرد و زن قهرمان و گمنامی است که جان خود را چنین تسلیم کرده‌اند.

هاربجان، ۴ مارس ۱۹۳۳

۵۹. مفهوم باطنی روزه

مذهب من می‌گوید تنها آن کس می‌تواند به درگاه خدا نیایش کند که مهبای رنج باشد. روزه و نیایش در مذهب من، احکامی عام هستند. ولی من حتی در اسلام نیز چنین ریاضتی را سراغ دارم. در داستان زندگی پیامبر اسلام خوانده‌ام که بسیار روزه می‌گرفت و به نیایش مشغول می‌شد، ولی دیگران را از این کار باز می‌داشت. کسی از او پرسید چرا به دیگران اجازه نمی‌دهد کاری را انجام دهند که خود او به آن می‌پردازد. پاسخ او این بود که: «من به طعام آسمانی زنده‌ام.» او بیشتر کامیابی‌های بزرگ خود را با توسل به روزه و نیایش به‌دست آورد.

من از او آموختم که تنها آن کسی می‌تواند به روزه روی آورد که در دل ایمانی خلل ناپذیر و بی‌پایان به خدا داشته باشد. وحی در لحظات خوش و راحت زندگی بر پیغمبر نازل نمی‌شد. او روزه می‌گرفت و نیایش می‌کرد، شب‌های متمادی را به بیداری سپری می‌کرد و تمام طول شب را به عبادت می‌ایستاد تا اینکه وحی بر او نازل می‌شد. در همین لحظه که این سطور را می‌نویسم، تصویر پیامبر را در مقابل چشمانم تصور می‌کنم که به روزه و نیایش مشغول است. اعتقاد راسخ من این است که هر اندازه جسم را بیشتر تحت کنترل درآوریم، به همان نسبت، روح قدرت بیشتری می‌یابد.

هند جوان، ۲۳ اکتبر ۱۹۲۴

تحت شرایطی خاص، [روزه] سلاحی است که خدا به ما عطا کرده تا در بیچارگی و ناتوانی مطلق به آن روی آوریم. ما چگونگی بهره‌گیری از آن را نمی‌دانیم و گمانان این است که تنها در محرومیت از غذا خلاصه می‌شود، در صورتی که چنین نیست. امساک در غذا، بخشی جدایی‌ناپذیر از روزه هست. ولی بخش عمده آن نیست. بخش اصلی روزه عبارت است از نیایش، یا ارتباط و مصاحبت با خدا. این کار کاملاً جایگزین غذای مادی می‌شود و ما را از آن بی‌نیاز می‌کند.

نامه‌های پاپو به میرا [۱۹۲۴-۱۹۱۸] (۱۹۵۹)

فقط زمانی که به‌عنوان یک انسان هر تلاشی که در توانم بود نثار کردم و دیگر نیرو و توانی در من نمانده بود و با تمام وجود بیچارگی خود را حس می‌کردم، فقط در این زمان بود که سر بر زانوی خدا نهادم. معنای باطنی و مفهوم روزه من نیز همین است. توصیه می‌کنم اشعار گاجندر اموکشا^۱ را

بخوانید و در آن تأمل و تعمق کنید. من آن را بزرگ‌ترین و درخشان‌ترین مجموعه اشعار مذهبی می‌دانم. تنها پس از خواندن آن است که شاید بتوانید به مفهوم اعمال من پی ببرید.

پایان یک دوره (۱۹۶۲)

۶۰. گیتا، مادر معنوی

گیتا مادر همگان است و دست رد به سینه هیچ‌کس نمی‌زند. هرکس که بر در او بکوبد، بی‌درنگ آن را گشوده خواهد یافت. هوادار حقیقی گیتا معنی ناامیدی را نمی‌داند. مأمن جاودانه او شادمانی و آرامشی است که ارمغان حکمت است. اما شکاکان و آنان که به هوش و دانایی خود مغرورند، هرگز این آرامش و شادمانی را در دل نمی‌یابند. چنین احساسی تنها شایسته کسانی است که با روحی متواضع و در اوج ایمان، و با ذهن و دلی منسجم و یکپارچه در پیشگاه او حاضر می‌شوند. هرگز هیچ مرد و زنی نبوده است که با این حال و هوا به ستایش او پرداخته و ناامید بازگشته باشد. دانش‌آموزان و دانشجویان ما آماده‌اند که با بروز پیش‌پاافتاده‌ترین و جزئی‌ترین مشکل دچار افسردگی شوند. موضوع بی‌اهمیتی مثل رد شدن در امتحان، آنها را به تیره‌ترین حالات ناامیدی و اندوه می‌کشانند. گیتا به آنها می‌آموزد که باید با استقامت و پشتکار، علی‌رغم وجود شکست‌های ظاهری، بر انجام وظیفه خود پای بفشارند. گیتا به ما می‌آموزد که فقط انجام عمل و دست زدن به اقدام است که در حیطه اختیار ماست و نتیجه و ثمره عمل، از حوزه اختیار و توانایی ما خارج است. به ما می‌آموزد که شکست و پیروزی در لایه‌های عمیق‌تر حقیقت، یک پدیده واحد و یکسان‌اند. گیتا ما را به وقف کامل خویش، جسم و ذهن و روح خویش،

برای انجام وظیفه فرامی‌خواند و از ما می‌خواهد که ذهن خود را به امیال کنترل نشده و هوس‌های گاه‌به‌گاه نسپاریم. من به‌عنوان یک ساتیاگراهی^۱ می‌توانم بگویم گیتا همواره درس‌هایی جدید و تروتازه به من می‌دهد. اگر کسی به من بگوید که این حرف از وهم و خیال من ناشی می‌شود، پاسخ من این است که من این خیال را بسان غنی‌ترین گنجینه خود در آغوش می‌کشم و رهايش نمی‌کنم.

به دانشجویان توصیه می‌کنم که صبحگاهان، روز خود را با خواندن آیاتی از گیتا آغاز کنند. من یکی از شیفتگان و عاشقان تولاسیداس^۲ هستم. من در برابر روح بزرگی که به جهانی دردمند، ماترای شفاف‌بخش رامانا را پیشکش کرد، سر تعظیم فرود می‌آورم و او را می‌ستایم. امروز به اینجا نیامده‌ام که تولاسیداس را به شما معرفی کنم، بلکه آمده‌ام تا از شما بخواهم که خواندن گیتا را در برنامه خود بگنجانید. گیتا را نباید با نگاهی عیب‌جویانه و انتقادی خواند بلکه باید با اخلاص و روحیه‌ای توأم با احترام به آن نزدیک شد. اگر چنین کنید، هر خواسته شما را برآورده می‌سازد. اقرار می‌کنم که از برگردن همه هجده فصل گیتا کاری ساده نیست، ولی ارزش تلاش را دارد. هنگامی که شهد شیرین آن را چشیدید، وابستگی‌تان به آن روزه‌روز افزون می‌شود. خواندن آیات گیتا، شما را دریانه دشواری‌ها در کنف حمایت می‌گیرد و در تنگناها راه را به شما می‌نماید؛ حتی در تاریکی‌ها و در زندان انفرادی نیز چنین خاصیتی دارد. و اگر هنگامی که لبان شما در حال تکرار آیات آن است، دعوت نهایی فرارسد و شما روح خود را در چنین حالتی تسلیم کنید، به براهمانیروان - یا رهایی نهایی - رسیده‌اید.

هاریجان، ۲۴ اوت ۱۹۳۴

۱. پیرو شیوه ساتیاگراها (پابندی به حقیقت). - م.

۲. Tulasidas (۱۶۳۷-۱۵۱۱)، نویسنده معروف کتاب *Ramcaritanas* که معروف‌ترین کتاب مذهبی شمال هند است.

۶۱. مراقبه مادر گیتا

(نوشته مهادو دسایی)

بابو، طی نامه خود به بهائو، توضیحات و دستورالعمل‌های دقیقی درباره دیانا^۱ [مراقبه، خلسه] ارسال کرد:

«هیچ اشکالی ندارد که با توسل به تخیل خود تصویری رسم کنید و ذهن خود را بر روی آن متمرکز سازید، ولی هیچ چیز مثل این نیست که فرد بتواند با مراقبه و تمرکز بر روی مادر گیتا، رضایت خاطر کسب کند. این کار را می‌توان یا به صورت تمرکز فکر بر روی مادر خود، که فوت شده است، به عنوان نمادی از گیتا انجام داد یا می‌توان تصویری تخیلی در ذهن ترسیم کرد... در صورت امکان، شیوه دوم ارجحیت دارد. می‌توان روی هریک از آیات گیتا یا حتی بر روی واژه‌ای از آن تمرکز کرد. هر واژه گیتا به مثابه یکی از زیورها و آرایه‌های اوست. تمرکز بر روی زیورهای محبوب، مثل تمرکز بر روی خود اوست؛ ولی ممکن است کسی راه سومی نیز برای مراقبه بیابد، در این صورت باید مختار باشد که آن راه را بیازماید. کارکرد مغز هر انسانی با دیگر انسان‌ها متفاوت است. هیچ دو فردی درباره موضوعی خاص به طور یکسان نمی‌اندیشند و همواره تفاوتی بین توصیف و تلقی آنها از موضوع وجود دارد.

«همان‌گونه که فصل ششم [گیتا] به ما نوید می‌دهد، کوچک‌ترین سادانا [تلاش روحی] نیز بی‌ثمر نمی‌ماند. طالب، به هر حال قدمی به جلو برداشته است و زندگی بعدی خود را از همان مرحله روحی آغاز می‌کند.^۲ به همین ترتیب، اگر کسی طلب و اشتیاق تکامل روحی را داشته

1. Dhyana

۲. هندوها بر این اعتقادند که روح آدمی، پس از مرگ، در کالبدی دیگر وارد می‌شود و زندگی خود را ادامه می‌دهد. این سلسله مرگ و تولد مجدد، آن قدر تکرار می‌شود تا

باشد، ولی فاقد توانایی آن باشد، محیط زندگی او پس از تولد بعدی به گونه‌ای خواهد بود که به آن طلب و اشتیاق نیرو می‌بخشد. ولی این واقعیت، نباید به بهانه‌ای برای خمودگی ما در زمان حال بدل شود، در غیر این صورت، نشانگر این خواهد بود که طلب ما برآمده از دل نیست، بلکه از عقل نشئت می‌گیرد. طلب عاقلانه هیچ ثمری دربر ندارد چراکه آن را به آن سوی مرگ راهی نیست. طلب اگر از جان برخیزد، باید در تلاش نیز جلوه‌گر شود؛ اما کاملاً چنین احتمالی نیز هست که ضعف جسمی و محیط نامناسب دست‌در دست یکدیگر دهند و راه را بر انسان سد کنند. حتی اگر چنین نیز باشد، وقتی روح جسم را ترک می‌کند، طلب را نیز با خود به زندگی بعدی که شرایطی مساعدتر بر آن حاکم است می‌برد و همان‌جاست که این طلب به بار می‌نشیند و خود را در جامه عمل می‌نمایاند. به این ترتیب آن‌کس که نیکی می‌کند، بی شک در حال پیشرفت دائمی است. «شاید جنان‌شوار، هنگامی که نیوریتی زنده بوده است بر روی او تمرکز و مراقبه کرده باشد؛ ولی ما نباید از او تبعیت کنیم. آن‌کس که ما ذهن خود را بر رویش متمرکز می‌کنیم، باید انسانی تکامل یافته باشد. نسبت دادن تکامل به فرد زنده، چندان شایسته نیست و ضرورتی ندارد.»

یادداشت‌های روزانه مهادو دسای، جلد ۱ (۱۹۵۳)

۶۲. استفاده از تصاویر به هنگام نیایش

من استفاده از تصاویر را به هنگام نیایش منع نمی‌کنم، فقط خود شخصاً نیایش بی‌نشان را ترجیح می‌دهم. شاید قائل شدن به چنین ارجحیتی

بی‌مورد باشد. ممکن است چیزی با فردی تناسب داشته باشد و با فرد دیگر هیچ تناسبی نداشته باشد. شایسته نیست که بین این دو فرد مقایسه‌ای صورت بگیرد.

نظر شما دربارهٔ شانکارا^۱ و رامانوجا^۲ صحیح نیست. تأثیر تجربهٔ روحی، قدرتمندتر از تأثیر محیط است. جویندهٔ حقیقت نباید تحت تأثیر محیط خود واقع شود، بلکه باید از آن درگذرد و در ورای آن قرار گیرد. غالب نظراتی که دربارهٔ محیط مطرح می‌شوند، نادرست هستند. به‌عنوان مثال، روح و جسم را در نظر بگیرید. روح در حال حاضر در ارتباط نزدیک با جسم است و ما نمی‌توانیم تمایزش را با وقایع فیزیکی آن تشخیص دهیم. پس آن‌کس که از سطح محیط خود فراتر رفت و گفت: «روح، این جسم نیست» حقیقتاً مرد بسیار بزرگی بوده است. نباید زبان و کلام توکارام^۳ و دیگر قدیسان را به معنای ظاهری‌شان تعبیر کرد...

نکته این است که ما باید به‌کنه معنای سخنان مردان مقدس پی ببریم. کاملاً چنین احتمالی هست که اینان، حتی در آن حال که خدا را به شکلی خاص تصویر می‌کردند، به نیایش خدای بی‌ نشان مشغول بوده‌اند. چنین چیزی برای موجوداتی فانی و معمولی مثل ما غیرممکن است، پس اگر کمی بیشتر به عمق معنا و مفهوم سخنان آنها راه نیابیم، جای تأسف بسیار خواهد بود.

یادداشت‌های روزانه مهادهو دسای، جلد ۱ (۱۹۵۳)

انسان فانی، موجود بی‌ نشان و بی‌ صورت را فقط می‌تواند تصور کند و چون زبانش از توصیف آن موجود قاصر است، غالباً آن را به صورت

۱. Shankara، متفکر بزرگ کیش هندو، و بنیانگذار یکی از مکاتب در هندوئیسم در قرن هشتم. - م.

۲. Ramanuja، یکی از آموزگاران کیش هندو که در قرن دوازدهم می‌زیست. - م.

۳. شاعر و قدیس هندی (۱۶۰۸-۴۹). - م.

سلبی توصیف می‌کند و می‌گوید «*Neti, neti*» [این نیست، آن نیست]. چنین است که حتی بت‌شکنان نیز، در ژرفا، چیزی بهتر از بت‌پرستان نیستند. پرستش یک کتاب، رفتن به کلیسا، یا رو به یک سوی خاص به نیایش ایستادن، همه اینها جلوه‌هایی از پرستش موجودی بی‌صورت در قالب تندیس و بت هستند. با این حال، نه بت‌شکنان و نه بت‌پرستان، نمی‌توانند این واقعیت را نادیده بگیرند که چیزی ورای تصویر و تفکر هست که تغییرناپذیر و بی‌شکل و بی‌نشان و فوق‌بشری است. بالاترین هدف کسی که خود را وقف چیزی می‌کند، این است که درنهایت در آن محو و با آن یکی شود. مؤمن حقیقی، خود را در باگاوان^۱ محو می‌کند و با آن یکی می‌شود. بهترین راه نائل آمدن به این حالت، وقف خویش به نماد و نشان است؛ به همین جهت گفته‌اند راه میان‌بر به سوی بی‌نشان، حقیقتاً دشوارترین و طولانی‌ترین راه است.

گیتا از نگاه گاندی (۱۹۵۶)

۶۳. پرستش بت

من به پرستش بت بی‌اعتقاد نیستم. تندیس و بت، احساس بهت و نیایش را در من بر نمی‌انگیزد، ولی معتقدم که بت‌پرستی بخشی از طبیعت انسان است. ما به‌طور ذاتی مشتاق نمادگرایی هستیم. چرا انسان در کلیسا، خوددارتر و آرام‌تر از مکان‌های دیگر است؟ تندیس‌ها و تصویرها کمکی به ایجاد حس نیایش هستند... من پرستش بت را گناه نمی‌دانم.

هند جوان، ۶ اکتبر ۱۹۲۱

۱. Bhagavan، یکی از نام‌های خدا در کیش هندو. - م.

هر روز بیش از پیش آشکار می‌شود که نیایش به درگاه خدا، ولو به ابتدایی‌ترین شکل آن، تنها عنصری است که انسان را از حیوان متمایز می‌سازد. دارا بودن همین ویژگی است که به انسان، نفوذ و تسلطی چشمگیر بر مخلوقات خدا را عطا می‌کند. گفتن اینکه میلیون‌ها انسان تحصیل کرده هرگز به کلیسا، مسجد، یا معبد پانمی‌گذارند چیزی از این واقعیت نمی‌کاهد. حضور در این مکان‌ها نه فطری انسان است و نه شرط ضروری برای نیایش به درگاه خدا. حتی کسانی که درمقابل چوب و سنگ سرتعظیم فرود می‌آورند یا آنها که به سحر و جادو یا ارواح معتقدند نیز، به قدرتی مافوق وجود خود اذعان دارند. درست است که چنین نیایشی، بسیار خام و ابتدایی است، ولی به هر حال نیایش خداست.

طلا، حتی در خام‌ترین و ناخالص‌ترین شکل خود نیز همچنان طلاست. کافی است که تصفیه‌اش کنیم تا حتی ناآگاهان نیز بتوانند از آن به عنوان طلا استفاده کنند. ولی سنگ آهن را هراندازه نیز که تصفیه کنیم به طلا بدل نمی‌شود. بی شک توفیق نیایش تصفیه شده منوط به تلاش انسان است. قدمت نیایش به صورت ابتدایی آن به زمان آدم ابوالبشر برمی‌گردد. چنین نیایشی دست‌کم به اندازه خوردن و آشامیدن برای انسان طبیعی است. انسان شاید بتواند روزهای متمادی را بدون خوردن غذا از سر بگذراند، ولی دقیقه‌ای را نیز نمی‌تواند بدون نیایش سرکند. شاید خود او از این امر آگاه نباشد، همان‌گونه که بسیاری افراد کم‌سواد هستند که از داشتن ریه یا وجود سیستم گردش خون در بدن خود ناآگاه‌اند.

۶۴. بت پرستی

(نوشته مهادو دسایي)

گاندي جی: دربارهٔ پرستش بت باید بگویم نمی‌توان به نحوی از انحا از آن احتراز کرد. چرا یک مسلمان، جان خود را در دفاع از مسجد، که خانهٔ خدا می‌نامدش، فدا می‌کند؟ چرا مسیحیان به کلیسا می‌روند و هرگاه که ایجاب کند، به انجیل سوگند یاد می‌کنند؟ البته من با انجام این کارها هیچ مخالفتی ندارم... یا وقتی کاتولیک‌های رومی در مقابل مریم مقدس و قدیسان - که تندیس‌هایی کاملاً تخیلی از جنس سنگ یا تصاویری منقش بر کرباس‌اند - زانو می‌زنند، درحقیقت درحال انجام چه کاری هستند؟

پدر روحانی: من نیز تصویر مادر خود را نگاه می‌دارم و از سر احترام بر آن بوسه می‌زنم، ولی معنی‌اش این نیست که آن را می‌پرستم. درمورد قدیسان نیز همین‌طور است، آنها را نمی‌پرستم. هنگامی که خداوند را پرستش می‌کنم، او را به‌عنوان خالق و برتر از هر انسانی می‌دانم و می‌ستایم.

گاندي جی: به‌همین ترتیب ما نیز سنگ را نمی‌پرستیم، بلکه خدایی را که در تندیس‌های سنگی و فلزی هست - هرچند خام و ابتدایی - پرستش می‌کنیم.

پدر روحانی: ولی روستاییان سنگ را به‌مثابهٔ خدا می‌پرستند.

گاندي جی: این‌طور نیست، آنها نیز چیزی مادون خدا را پرستش نمی‌کنند. شما زمانی‌که درمقابل مریم مقدس زانو می‌زنید و شفاعت و دعای خیر او را می‌طلبید، درحال انجام چه کاری هستید؟ از او می‌خواهید که وسیلهٔ ارتباط شما با خدا باشد. هندوان نیز درپی ارتباط با خدا از طریق تندیس‌های سنگی هستند. من شفاعت طلبیدن شما را از مریم مقدس درک می‌کنم. چرا مسلمانان، هنگامی که وارد مسجد

می شوند، وجودشان از بهت و شعف آکنده می شود؟ چرا کل عالم هستی یا گنبد نیلگون آسمان که بر فراز سر ما افراشته است، مسجد نباشد؟ مگر اینها کمتر از مسجد هستند؟ با این حال من احساس مسلمانان را درک و با آنها همدلی می کنم. طریقه نزدیک شدن آنها به خدا نیز به این شکل است. هندوها هم برای نزدیک شدن به آن موجود ازلی شیوه خود را دارند. وسایل تقرب ما به خدا گوناگون هستند، ولی این گوناگونی دلیل تفاوت [خدای ما] با یکدیگر نیست.

پدر روحانی: ولی کاتولیک ها بر این اعتقادند که خدا به شکل حقیقی خود بر آنها متجلی شده است.

گاندی جی: چرا فکر می کنید که اراده خدا تنها در کتابی به نام انجیل متجلی شده است و در دیگر کتاب ها جلوه ای ندارد؟ چرا قدرت خدا را چنین محدود می کنید؟

پدر روحانی: عیسی مسیح ثابت کرد که کلام خدا را از طریق معجزات دریافت کرده است.

گاندی جی: محمد [ص] نیز همین ادعا را دارد. اگر شما قول مسیحیان را می پذیرید، باید قول مسلمانان و هندوان را نیز بپذیرید.

پدر روحانی: ولی محمد [ص] می گفت که قادر به معجزه نیست.

گاندی جی: نه. او نمی خواست وجود خدا را از طریق معجزه اثبات کند، بلکه ادعا می کرد که پیام های خدا را دریافت می کند.

* * *

وقتی انسان به درستی می اندیشد، می بیند تعصب های او تا چه مایه ساده لوحانه و خام خیالانه اند. رایبندرانات تاگور در پارلمان مذاهب، در شهر کلکته گفت: «تلاش برای حاکم ساختن مذهب خود بر همه مکان ها و زمان ها و تلقی آن به عنوان تنها مذهب ارزشمند، به طور طبیعی از کسانی سر می زند که در چنبره تنگ نظری و تعصب اسیرند. به مذاق چنین کسانی

ناخوش می‌آید اگر بگوییم که خدا در نثار عشق خود، گشاده‌دست و بخشنده است و راه‌های برقراری ارتباط با او به کوچه‌ای بن‌بست که ناگهان در خم تاریخ متوقف می‌ماند، محدود نمی‌شود. اگر انسان، گرفتار موج‌های متلاطم تحجر و تنگ‌نظری شود که از هر سو او را دربرگرفته و حصار بی‌بین وی و اندیشه دیگر انسان‌ها ایجاد کرده‌اند، آن‌گاه خداوند باید کشتی نوح دیگری بفرستد تا مخلوقاتش را از فاجعه ویرانی روح مصون و محفوظ بدارد.»

هاریجان، ۱۳ مارس ۱۹۳۷

۶۵. نیایش در معابد

پرسش: به نظر می‌رسد که شما هوادار تأسیس معابدی [برای نجس‌ها] هستید و قصد دارید از این رهگذر، گامی در جهت بهبود وضعیت آنها بردارید. آیا این‌گونه نیست که ذهن هندوها که طی چندین نسل گذشته در حصار مفاهیمی نظیر «معبد» محصور مانده، قدرت تصور و تفکر درباره مفهوم بزرگ‌تری مثل خدا را از کف داده است؟ شما که درصدد الغای پدیده نجس‌انگاری و اعطای آزادی و شرافت اجتماعی به آنها هستید، آیا ضرورت دارد که این کار را با ترغیب آنان به تبعیت از نظام کاستی^۱ امروزین هندوها و مفاهیمی نظیر بدی، گناه، و خرافات انجام دهید؟ آیا در فرایند بهبود بخشیدن به وضع «نجس‌ها» بهتر نیست در نظام کلی جامعه هندوها نیز، حداقل در زمینه پرستش خدایان معابد،

۱. کاست (caste) به معنی طبقه است. اشاره نویسنده به تقسیم‌بندی جامعه هند به طبقات مختلف و قائل شدن شأنی خاص برای هریک از این طبقات است. - م.

اصلاحاتی صورت دهیم؟ در فرایند آزاد ساختن طبقات ستمدیده از وضعیت نابهنجار فعلی، آیا بهتر نیست در پی آزاد ساختن فکر و اندیشه آنها نیز باشیم و بدین سان کاری کنیم که اصلاحات اجتماعی باعث ایجاد ذهنی بازتر و نگاهی فراگیرتر نسبت به مذهب شود؟

پاسخ: من وجود معابد را گناه، و عبادت در آنها را خرافه نمی دانم. به نظرم وجود مکانی مشترک که مردم به شکلی یکسان در آن به عبادت بپردازند، نیاز بشر است. اینکه آیا وجود تندیس در معابد نیز لازم است یا خیر، موضوعی است که به طبع و مزاج و سلیقه مربوط می شود. من مکان های نیایش هندوها و کاتولیک ها را که حاوی تندیس ها و انگاره ها هستند لزوماً بد یا دلیل خرافه گرایی نمی دانم و مکان های نیایش پروتستان ها و مساجد را صرفاً به این دلیل که در آنها اثری از تندیس و تصویر و انگاره نیست، خوب یا عاری از خرافه گرایی تلقی نمی کنم. ممکن است عبادت تصویر کرشنا یا مریم مقدس، عاری از خرافه و وسیله ای برای تکامل فرد باشد. این موضوع، به تلقی عابد و حالت قلبی او بستگی دارد.

هند جوان، ۵ نوامبر ۱۹۲۵

۶۶. آیا وجود معابد ضروری است؟

نامه ای از سوی فردی امریکایی به دستم رسیده که مضمون آن چنین است:

«حاصل مطالعات من درباره تاریخ مذهب حاکی از این است که پیشرفت تمامی ادیان بزرگ همواره فارغ از شکل رسمی و سازمان یافته دین بوده است. پیغمبران، حقایق بزرگ دینی را درک و آنها را به مردم

ابلاغ کرده‌اند؛ ولی همین‌که پیروان این ادیان کوشیده‌اند این حقایق را در قالب معابد و روحانیت رسمی محصور و محدود کنند، نتیجه‌ای که حاصل شده جز مفقود شدن حقایق نبوده است. حقیقت، فربه‌تر و همگانی‌تر از آن است که بتوان آن را محدود و تبدیل به فرقه‌ای خاص کرد. به همین دلیل است که من وجود معابد، مساجد، و کلیساها را نوعی به ابتذال کشاندن مذهب می‌دانم. در تمامی ملل، شاهد کوچک شمردن ضایع‌گرداندن حقیقت و راستی در معابد هستیم؛ و به اعتقاد من هنگامی که دین، شکل نهاد به خود می‌گیرد، بروز چنین حالتی کاملاً قهری و طبیعی است و گریزی از آن نیست. وقتی دین، به حق انحصاری روحانیان، و معابد به سهم واگذار شده به آنان بدل می‌شود، توده‌های عظیم انسانی از حقیقت به دور می‌افتند تا اینکه پیامبری جدید ظهور کند، قیود سنت‌های پذیرفته شده را بشکند، و روح انسان‌ها را از وابستگی به روحانیان و معابد باز رها کند.»

«بودا، مسیح، چایتنیا^۱ و کبیر به درک حقیقت نائل آمدند و آن را به جهانیان آموختند. حقیقت، ماهیتاً همگانی و جهانی و برای همه آدمیان در همه جای دنیا سودمند است؛ ولی ایسم‌هایی که به آن افزوده شده، باعث قطعه‌قطعه شدن آن گردیده است و به حال آنانی که تعابیر و تفاسیر رسمی روحانیان را از آموزه‌های پیامبران پذیرفته‌اند، زبان‌بار است. به این ترتیب مذهب، ویژگی انسانی خود را از دست می‌دهد و شایسته همان نام افیون می‌شود که به آن داده‌اند.»

«به همین دلیل است که من هیچ سودی در کسب اجازه برای ورود هاریجان‌ها^۲ به معابد نمی‌بینم. می‌دانم که عدالت ایجاب می‌کند که آنها

۱. Chaitanya (۱۵۳۳-۱۴۸۶)، یکی از رهبران روحانی هند. - م.

۲. به معنی «فرزندان خدا» و نامی است که گاندی به طبقه غیرقابل لمس یا «نجس» جامعه هند داده بود. - م.

حتی اجازه ارتکاب اشتباه را نیز داشته باشند؛ ولی اگر قرار است درس عزت نفس را بیاموزند و جایگاهی برابر با سایر افراد جامعه بیابند و در راه پیشرفت و تمدن آینده ما بکوشند، به اعتقاد من باید قطع وابستگی از روحانیان و معابد را فراگیرند و به خودشناسی، که متکی بر فشار درونی است نه فشار بیرونی، دست یابند.»

«در این فرایند، پیش از آنکه خود را بیابند، احتمال بروز نافرمانی‌های افراطی و تلخی و ناخشنودی نیز وجود دارد. وقتی شما در اروپا گفتید که قبلاً خدا را به مثابه حقیقت تلقی می‌کردید، ولی بعداً دریافته‌اید که حقیقت خداست، سخنانتان بر دل همه ما - با هر مذهب و ملیتی - نشست. ولی وقتی مدافع کیش هندو متکی به معبد می‌شوید، ولو اینکه از نوع پاک و پالایش‌یافته آن باشد، آن‌گاه حس می‌کنیم فراخوان شما جنبه جهانی و فراگیر خود را از دست داده است، فراخوانی که به اعتقاد من، شما آن را به عنوان یک هندو سر داده‌اید، البته به عنوان یکی از هندوهای پرشماری که دارای نگاهی روحانی هستند و معابد را برای حفظ موقعیت خود نمی‌خواهند. من معتقد نیستم که چنین افرادی در سنت پسندیده هندو نمی‌گنجند، بلکه بر این اعتقادم که اینان جزء پدیدآورندگان روح دینی هستند و موجب شده‌اند که معنویت هند، بزرگ‌ترین خدمت را به بشریت عرضه کند. همچنین، اعتقاد ندارم که این هندوئیسم، مرفقی‌تر از آن است که به کار هاریجان‌ها بیاید چراکه تعلیم و تربیت مدرن و امروزی ما، سرشت روحانی و پاک آنها را نیالوده است. بودا، چایانیا، و کبیر همگی به دل همین طبقه راه یافتند. آموزه‌های عیسی را نیز نه قدرتمندان و مقام‌داران، که صاحبان بار و ماهی‌گیران پذیرفتند که هیچ مورد توجه صاحبان جاه و قشر صاحب اعتبار جامعه نبودند. اگر شما می‌کوشیدید که افراد طبقه نجس‌ها را همچون گذشته خارج از معابد نگاه دارید و از پذیرفتن موقعیت نازل آنها در جامعه، که از سوی رهبران کاست به آنها

تحمیل شده است سرباز زنید و ترغیبشان کنید که به پرورش و رشد منابع درونی خود دست بزنند، به اعتقاد من، حمایتی که از سوی جامعه هندوها از شما صورت می‌گرفت، چیزی کمتر از حمایتی که هم‌اکنون از آن برخوردارید، نبود.»

باید به این نظر پخته و سنجیده، که بسیاری از مردم سراسر جهان نیز به آن معتقدند، با احترام و تأمل نگریست. ولی نخستین بار نیست که چنین نظری برای من بازگو می‌شود. خوشبختانه قبلاً نیز برای من فرصت‌هایی پیش آمده است که بتوانم درباره این موضوع، در پرتو استدلال‌هایی که مطرح شدند، با بسیاری از دوستان به بحث و فحص بنشینم. من به بسیاری از این استدلال‌ها ارج می‌نهم، ولی اجازه می‌خواهم بگویم که چنین استدلال‌هایی کافی نیستند، زیرا واقعیاتی عینی در آنها مدنظر گرفته نشده‌اند. برخی روحانیان ناسالم هستند. بسیار رخ می‌دهد که از معابد و کلیساها و مساجد فساد سر می‌زند. با این حال، به هیچ عنوان نمی‌توان ثابت کرد که همه روحانیان ناسالم هستند یا ناسالم بوده‌اند و همه کلیساها و معابد و مساجد بستری مناسب برای رشد فساد و خرافه‌پرستی هستند. استدلالی که خواننده روزنامه مطرح کرده است، یک واقعیت اساسی را نیز مدنظر نمی‌گیرد و آن، اینکه هیچ دینی بدون وجود بستری برای حرکت، رشد نکرده است. من از این نیز فراتر می‌روم و می‌گویم مادام که انسان دارای سرشتی است که با آن خلق شده است، دین بدون بستر حرکت بقا نخواهد یافت. همین تن او، به درستی، معبد روح مقدس نام گرفته است؛ هرچند که بی‌شماری از این معابد واقعیت را نادرست جلوه می‌دهند و محل رشد فساد و هرزگی شده‌اند. بنابراین، به گمان من اگر بتوان ثابت کرد تن‌هایی هستند که معبدی شایسته و درخور برای آن روح مقدس‌اند، آن‌گاه می‌توان این حرف را پاسخی مناسب برای این پیشنهاد نامعقول تلقی کرد که باید همه بدن‌ها را نابود کرد، چراکه از اکثریت آنها

فساد سرمایه‌زندان. ریشه فساد را که از اکثریت جسم‌ها سرمایه‌زندان، باید درجایی دیگر جست. معابد سنگی و گلی نیز چیزی جز نمود گسترش‌یافته همین معابد انسانی نیستند. پس اگرچه به هنگام بناساختن آنها بی‌شک اندیشه بنای جایگاه و مأوایی برای حضور خدا دخیل بوده است - همان‌گونه که به هنگام خلق انسان، چنین بوده - با این حال این معابد نیز درست مثل معابد انسانی، در معرض قانون فسادپذیری قرار دارند.

من هیچ مذهب یا فرقه‌ای را نمی‌شناسم که توانسته باشد بدون اینکه خانه‌ای برای خدا داشته باشد به بقای خود ادامه دهد. هر مذهبی، خانه خدا را با نام و اصطلاح خود می‌نامد. معبد، کلیسا، مسجد، و کنیسه نام‌های گوناگونی هستند که همگی به خانه خدا اطلاق می‌شوند. هیچ قطعیتی نیز دال بر این وجود ندارد که هیچ‌یک از مصلحان بزرگ، از جمله مسیح، معابد را ویران یا به کلی آنها را نفی کرده باشند. همه این مصلحان در پی ریشه‌کن ساختن فساد از معابد و نیز از جوامع بوده‌اند. اگر نه همه آنها، حداقل برخی از آنان ظاهراً در معابد سخن گفته‌اند و به موعظه پرداخته‌اند. من سال‌هاست که دیگر به معبد نمی‌روم، ولی چنین نیست که به این دلیل، خود را انسانی بهتر نسبت به گذشته بدانم. مادر من، زمانی که توان رفتن به معبد را داشت، هیچ‌گاه از این کار، سر باز نزد. به گمانم ایمان او بسیار قوی‌تر از ایمان من بود، هرچند که من به معبد نمی‌روم. ایمان میلیون‌ها انسان را همین معابد و کلیساها و مساجد پابرجا نگاه داشته‌اند. چنین نیست که همه آنها پیروان چشم‌بسته مذاهب یا افرادی متحجر و متعصب باشند...

من بر آنم که حمایت از حق ورود هاريجان‌ها به معابد، کاملاً هماهنگ با اعتقادی است که در اروپا مطرح ساختم و گفتم حقیقت خداست. اعتقاد به همین جمله است که مرا قادر می‌سازد علی‌رغم وجود خطر از

دست دادن دوستی‌ها و نیز محبوبیت و اعتبار خود، برحق ورود هاریجان‌ها به معابد پای بفشارم. حقیقتی که من آن را می‌شناسم، یا فکر می‌کنم که می‌شناسم، مرا وامی‌دارد که به این پافشاری ادامه دهم. اگر کیش هندو معابد خود را بر هاریجان‌ها بریندد، حق سردادن ندای جهانی و دعوت همگانی را نخواهد داشت.

اینکه معابد و نیایش در آنها نیازمند اصلاحاتی جدی هستند، قابل نفی نیست و باید به آن اقرار کرد. اما اعمال هر نوع اصلاحی بدون گشوده شدن در معابد بر روی همگان، به مثابه بدتر کردن حال بیمار است. من نیک می‌دانم که مخالفت دوست امریکایی ما به دلیل فساد و ناخالصی موجود در معابد نیست. مخالفت وی بسیار اساسی‌تر از این است؛ این دوست ما اصولاً به وجود معابد اعتقادی ندارد. من در این یادداشت کوشیدم نشان دهم که نظر او، در پرتو واقعیاتی که تجارب هم‌روزه قادر به اثبات آنها هستند، معقول و قابل دفاع نیست.

هاریجان، ۱۱ مارس ۱۹۳۳

۶۷. آیا وجود مکان‌های عبادت دلیل بر خرافه‌پرستی است؟

یکی از خوانندگان روزنامه، باشور و حرارت چنین می‌نویسد:

«متأسفانه در دفاع بسیار خوب شما از نیایش به درگاه خدا [شماره ۱۹، فقدان ایمان به نیایش] و به خصوص دفاعتان از نیایش جمعی، نقطه ضعفی وجود دارد. در انتهای مقاله، به کلیساها، معابد، و مساجد اشاره می‌کنید و می‌گویید این مکان‌های عبادت، خرافه‌هایی بی‌ثمر نیستند که در اولین فرصت آنها را از صحنه بزداایم. تا به حال همه‌گونه حمله را از سرگذرانده‌اند و احتمالاً تا آخر نیز برجای خواهند ماند.»

«هنگامی که این مقاله را خواندم پیش خود گفتم حمله از سوی چه کسی؟ بی تردید این حملات از جانب منکران خدا یا کسانی که دین را به سخره می گیرند و یا شیادان و امثال اینها نبوده است. بیشتر این حملات به دست فرقه های متعارضی که همگی به خدا معتقدند صورت گرفته که مکان های مذهبی یکدیگر را هدف تاخت و تاز قرار داده اند. واقعیت این است که اکثریت قریب به اتفاق حملاتی که شما از آنها سخن می گوید به دست متحجران خداپرست، به نام خدای آن مذهب و برای عظمت آن خدا صورت پذیرفته است. اشاره به مواردی از این دست، نادیده گرفتن اطلاعات شما از تاریخ جهان است. از این رو، نیازی به ذکر مثال نیست.»

«دوم اینکه از خود پرسیدم، آیا حقیقتاً این طور است که این مکان های عبادت، تمامی حملات را از سرگذرانده و همچنان پابرجا مانده اند؟ پاسخ این پرسش نیز مسلماً منفی است. شاهد این مدعا، محلی است در بنارس که معبد ویشوانات، قرون متمادی و حتی پیش از زمان بودا در آن وجود داشته است، ولی اکنون بنای «شهر مقدس» در آن قرار دارد: مسجدی بر ویرانه های معبدی کهن که مورد بی حرمتی قرار گرفته است. و آن کس که فرمان این ویرانی را صادر کرده، شخصیتی کمتر از «قدیس زنده» و «شاه عارفان» نبوده؛ این فرد، اورنگ زیب^۱ بوده است.»

«باز، نه بریتانیایی های «بی ایمان» که مؤمن چند آتشی به نام ابن سعود و اعوان و انصار و هابی او بودند که مسئول ویرانی تعداد بسیاری از مکان های عبادت مسلمانان در «سرزمین مقدس» و بی حرمتی به آنها بودند، و هم اکنون مسلمانان هندی، مرثیه گو و عزادار آن اند و نظام

۱. Aurangzeb (۱۶۵۹-۱۷۰۷)، ششمین امپراتور هند که از نسل مغولان و سومین پسر شاه جهان بود. پس از شنیدن خبر بیماری پدرش، برادران خود را که حاکمان ایالات مختلف و مدعی امپراتوری بودند در جنگ شکست داد و آنها را اعدام کرد. پدر خود را نیز به حبس ابد محکوم و با لقب «عالمگیر» رسماً تاجگذاری کرد. - م.

حیدرآباد، تنها حاکم مسلمان در جهان است که بیهوده می‌کوشد با پول خود آن را بازسازی کند.»

«آیا این واقعیات هیچ مفهومی برای شما ندارند، مهاتما جی؟»

چرا، این واقعیات برای من مفهوم بسیار زیادی دربردارند. این واقعیات بربریت و وحشی‌گری انسان را می‌نمایانند، ولی درعین حال عامل بیدارباش و تنبه من هستند. به من هشدار می‌دهند که مبادا به وادی نابردباری پابگذارم. این واقعیات، باعث می‌شوند که من حتی درمقابل آنان که اهل مدارا نیستند، مدارا بورزم. این واقعیات، نشان‌دهنده ناچیزی محض انسان‌اند و همین، می‌تواند کسانی را که اهل نیایش نیستند به نیایش وادارد. آیا تاریخ مواردی را ثبت نکرده است که مغروران متواضعانه در پیشگاه قادر مطلق زانو زده‌اند، خون گریسته‌اند، و از او خواسته‌اند که آنها را متحد غباری در زیرپای خود فروکاهد؟ یقیناً حرف، هلاک می‌کند و روح، حیات می‌بخشد.

نویسنده نامه که یکی از خوانندگان همیشگی و موشکاف هند جوان است، تاکنون باید بداند که مکان‌های نیایش در نگاه من، تنها سنگ و آجر و گل نیستند، بلکه سایه‌ای از واقعیت‌اند. درمقابل هر کلیسا و هر مسجد و هر معبدی که ویران شده، هزاران کلیسا و مسجد و معبد برجای آنها برپا شده است. اینکه کسانی خود را مؤمن می‌نامند، ولی ایمان و دین خود را وارونه می‌نمایانند و اینکه بسیاری، از مکان‌هایی که به نام شخصیتی مقدس، معروف بوده با خاک یکسان شده‌اند، کاملاً با استدلالی که درباره ضرورت نیایش مطرح ساخته‌ایم بی‌ارتباط است. به اعتقاد من کافی است که برای تکمیل استدلال خود، فقط نشان دهم که همواره در این دنیا انسان‌هایی وجود داشته‌اند و هنوز هم هستند که نیایش برایشان مثل نان، مایه بقای زندگی است.

به نویسنده نامه توصیه می‌کنم که بدون جلب توجه، به مساجد و معابد

و کلیساها برود. اگر بدون وجود اعتقادات پیش‌انگاشته در ذهن چنین کند، بر او نیز مثل من چیزی مکشوف خواهد شد که گویی بر دل می‌نشیند و کسانی را که نه محض ریا و نه از روی شرم و ترس که با خلوص نیت به آنجا می‌روند، دگرگون می‌کند. چنین رخدادی از پنجه‌های تحلیل می‌گریزد، ولی واقعیت برجای خود باقی است و آن، این است که آنان که ذهن خود را پاک ساخته‌اند، هنگامی که به‌همین زیارتگاه‌های فعلی که بستر رشد خطا و خرافه و بی‌اخلاقی‌اند می‌روند، به‌دلیل نیایشی که به‌جا آورده‌اند، پاک‌تر و پالوده‌تر باز می‌گردند. و اینجاست که وعده مهم باگاواد گیتا معنی می‌یابد که «متناسب با روحی که انسان مرا نیایش کرده، به او پاسخ خواهم داد».

آنچه نویسنده نامه نوشته، به یقین نشانگر محدودیت‌های فعلی ماست که باید در اسرع وقت خود را از آنها برهانیم. نامه وی، اعلام ضرورت پاکسازی مذاهب و وسعت بخشیدن به گستره نگاه و تفکر است. چنین اصلاحاتی که از ضرورت بسیاری نیز برخوردار است، در راه می‌باشد. اکنون بر سطح آگاهی مردم جهان افزوده شده است و اجازه می‌خواهم بگویم اصلاحاتی که ما همگی در آرزویش هستیم، مستلزم نیایشی پرشور برای تزکیه هرچه بیشتر نفس است؛ زیرا بدون هرچه پاک و مزگی‌تر شدن انسان به‌طور کلی بردباری، رواداری، و حسن نیت متقابل ناشدنی خواهد بود.

هند جوان، ۱۱ آوریل ۱۹۲۶

۶۸. چرا در اشرام معبدی نیست؟

کار خوبی کردید که درباره معبد برایم نامه نوشتید. اگر باز هم سخنی

داشتید، حتماً برایم بنویسید. مسلماً من هیچ اصراری ندارم که دیدگاهم در این باره مورد قبول واقع شود و رواج یابد. بااین حال، اعتقادات من در این زمینه راسخ هستند. من درباره خود گفته‌ام که هم انگاره‌پرست و هم انگاره‌شکن هستم. خدایی که بشر ادراکش می‌کند، ناگزیر دارای صورت و فرم است. ولو اینکه این صورت و انگاره فقط در ذهن ترسیم شده باشد. من، به این معنا، انگاره‌پرست هستم. ولی هرگز تمایل نداشته‌ام که هیچ صورت یا انگاره‌ای را به مثابه خدا پرستش کنم. هرگاه به تصویر و انگاره‌ای نظر می‌کنم، پیش خود حس می‌کنم *neti, neti* [این نیست، آن هم نیست]. پس به این معنی، من خود را انگاره‌شکن می‌دانم. بنابراین، از آنجایی که این نگاه را دارم، همواره حس کرده‌ام و براین عقیده بوده‌ام که ما نباید در اشراق، معبدی داشته باشیم. و باز به همین دلیل بود که بر آن شدیم حتی برای نیایش هم ساختمانی نداشته باشیم. به هنگام نیایش، در هوای باز می‌نشینیم؛ آسمان بر فراز سرمان، سقف ماست و افق‌هایی که اطرافمان را فراگرفته‌اند، چهار دیوارمان. اگر می‌خواهیم نگاه مساوات‌طلبانه خود را نسبت به همه مذاهب حفظ کنیم، شیوه زندگی‌مان باید این‌گونه باشد. این روزها می‌کوشم کمی از وداها^۱ و دیگر کتاب‌های مقدس مطالعه کنم. من در همه آنها همین نکته را می‌بینم. هیچ‌جا سخنی از پرستش تصاویر و تندیس‌ها نرفته است. ولی در هندوئیسم، جایی برای چنین کاری وجود دارد، پس ما نباید با آن به مخالفت برخیزیم. اما پرستش انگاره‌ها، اجباری نیست، بلکه اختیاری است. به همین دلیل من براین نظر هستم که بهتر است به عنوان یک نهاد، از پرستش انگاره‌ها دوری کنیم.

مجموعه آثار (۱۹۷۲)

۱. کتاب‌های چهارگانه کیش هندو متشکل از نیایش و سرودهای مذهبی. - م.

۶۹. نیایش در معبد طبیعت

در سریلانکا هستم و اکنون که این سطور را برای روزنامه هند جوان می‌نویسم، گرداگردم را زیبایی‌های طبیعت فراگرفته‌اند. گویی طبیعت، گشاده‌دست و بی‌دریغ، غنی‌ترین گنجینه‌های خود را نثار کرده است. به یاد نامه‌ای افتادم که دوستی شاعر مسلک و خوش‌قریحه از میانه چنین صحنه‌هایی برایم فرستاده بود. اکنون بندی از این نامه را برای خوانندگان می‌آورم:

«صبح زیبایی است، خنک و ابری. خورشید بی‌رمق اشعه چون مخمل نرم خود را همه‌جا گسترانیده است. صبح آرام و شگفتی است و از زمان نیایش، خاموشی و سکوتی مرموز بر اینجا حاکم شده است. در این فضای مه‌آلود و سنگین، درختان گویی در جذبه و خلسه، دستان خود را به نیایش به آسمان افراشته‌اند و پرندگان و حشرات، گویی زائرانی هستند که برای زمزمه سرودی عرفانی به اینجا آمده‌اند. آه که چقدر مشتاق آموختن رهایی از حبس طبیعت هستم! ما آدمیان، این حق ذاتی خود را به فراموشی سپرده‌ایم که می‌توان در هر زمان، هر مکان و به هر گونه‌ای که متناسب حالمان است به نیایش پرداخت. معابد و مساجد و کلیساها را بنا می‌کنیم تا نیایش خود را از نگاه چشمان کنجکاو و نامحرم مصون بداریم، غافل از اینکه دیوارها نیز چشم و گوش دارند و سقف‌ها شاید بی‌دد و دام نباشند. چه کسی می‌داند؟»

«آه که کارم به موعظه کشید. چه احمقانه، آن هم در این صبح دل‌انگیز! کودکی خُردسال در باغ مجاور، چون پرنده‌ای شاد و بی‌خبر آواز می‌خواند. دلم می‌خواهد بروم و خاکی از پای کوچکش بگیرم. و چون نمی‌توانم مکتونات قلب خود را مثل این موجود کوچک با آواهایم بیرون بریزم، پس به سکوت پناه می‌برم و خاموشی پیشه می‌کنم.»

در کلیساها و مساجد و معابد که تا این حد آلودهٔ ریا و دروغ شده‌اند و درهای خود را به روی فقیرترین افشار بسته‌اند، جز نیایشی از نیایش باقی نمانده است. آدمی معبدِ دائماً نو شونده‌ای را می‌بیند که سایبان آبی فام آن بر فراز سرش گسترده است و یک‌یک ما را به نیایش می‌خواند. در اینجا اثری از سوء استفاده از نام خدا و کشمکش و نزاعی تحت لوای دین وجود ندارد.

هند جوان، ۸ دسامبر ۱۹۲۷

۷۰. پرستش درخت

یکی از خوانندگان روزنامه نوشته است:

«در این کشور، دیدن مردان و زنانی که حیوانات اهلی یا سنگ و درخت را پرستش می‌کنند، صحنه‌های معمول و متداولی است، ولی هنگامی که دیدم حتی زنان تحصیل‌کرده متعلق به خانواده‌هایی که با اشتیاق به فعالیت‌های اجتماعی می‌پردازند نیز از چنین کاری ابا ندارند، شگفت‌زده شدم. برخی از این خواهران و دوستان از این کار دفاع می‌کنند و می‌گویند چون این کار اصولاً براساس تمجید خالصانهٔ خدا استوار است و نه بر اعتقادات ناصحیح، نمی‌توان آن را در زمرهٔ خرافات به‌شمار آورد. پس نام ساوتری^۱ را تکرار می‌کنند تا، به گفتهٔ خود، با چنین نگاهی نام و یادش را گرامی بدارند. این استدلال برای من قانع‌کننده نیست. می‌خواستم از شما خواهش کنم موضوع را کمی برای من هم روشن کنید.»

۱. savitri، به معنی «تولید کننده» و نامی است که در متون ودایی به خورشید اطلاق می‌شود و بسیاری از سرودها خطاب به اوست. - م.

پرستش خوبی است. این پرستش، موضوع بسیار قدیمی پرستش انگاره‌ها را پیش می‌کشد. من پرستش انگاره‌ها را، هم حمایت و هم نفی می‌کنم. هنگامی که پرستش انگاره‌ها به بت‌پرستی تبدیل و از اعتقادات و نظریات خطا و نادرست پوشیده و آکنده می‌شود، مبارزه با آن به عنوان پلیدی بی‌چون و چرای اجتماعی ضرورت می‌یابد. از سوی دیگر، پرستش انگاره، به این معنی که انسان، آرمان و هدف غایی خود را به صورت شکلی ملموس و قابل رؤیت پیش چشم خود ترسیم کند، با طبیعت انسان آمیخته است و حتی به عنوان کمکی به انجام عبادت، عملی ارزشمند تلقی می‌شود.

به همین ترتیب، هنگامی که نسبت به کتابی مقدس احترام به جا می‌آوریم، به نوعی به پرستش انگاره روی آورده‌ایم. هنگامی که با احساسی از تقدس و احترام پا به معبد یا مسجدی می‌گذاریم، انگاره را پرستیده‌ایم. من در هیچ‌یک از این اعمال و احساس‌ها نیز نه تنها خطایی نمی‌بینم، بلکه معتقدم که انسان به دلیل توانایی درک محدودی که به او عطا شده، تقریباً ناگزیر از چنین کارهایی است.

بنابراین، من در پرستش درخت نه تنها فی‌الذاته خطا و پلیدی نمی‌بینم، بلکه نوعی غم نهان و زیبایی شاعرانه را می‌یابم. چنین کاری، نمادی از احترام حقیقی به کل پادشاهی گیاهان است که با چشم‌انداز بیکران اشکال و صور زیبایی که در آن نهان است، گویی به هزار زبان عظمت و شکوه خدا را به اعتراف نشسته است. سیاره ما بدون وجود گیاهان، لحظه‌ای نیز حیات را در خود نمی‌یافت. بنابراین، به خصوص در چنین کشوری که کمبود درخت وجود دارد، پرستش درخت می‌تواند مفهوم اقتصادی عمیقی را در خود داشته باشد.

به این ترتیب، من ضرورتی به روی آوردن به مبارزه علیه پرستش درخت نمی‌بینم. می‌پذیرم که زنان فقیر و ساده‌اندیشی که درخت را

پرستش می‌کنند، درک منطقی از مفهوم پنهان عملی که انجام می‌دهند ندارند. شاید اصولاً نتوانند توضیحی دربارهٔ دلیل کار خود ارائه کنند. اینان در اوج خلوص و سادگی ایمان خود دست به این اعمال می‌زنند. از چنین ایمانی نباید متنفر بود؛ چنین ایمانی، نیرویی بزرگ و قدرتمند است که باید آن را عزیز داشت.

اما اینکه مضمون پیمان‌ها و نیایش‌های آنان که خود را وقف درخت کرده‌اند چیست، حکایت و حکمی دیگر دارد. پیمان و نیایشی که برای اهداف خودخواهانه باشد چه در کلیسا انجام شود، چه در معبد و مسجد، و چه در مقابل درخت و زیارتگاه، قابل دفاع و ترغیب نیست. بستن پیمان‌ها و مطرح ساختن خواسته‌های خودخواهانه لزوماً نتیجهٔ مستقیم پرستش انگاره‌ها نیست. دعای شخصی و خودخواهانه، چه در مقابل انگاره انجام شود و چه در مقابل خدای نادیدنی، به‌رحال ناشایست است. البته نباید از سخنان من چنین برداشت شود که من به‌طور کلی از پرستش درخت حمایت می‌کنم. من از پرستش درخت حمایت می‌کنم، نه به این دلیل که آن را شرط ضروری عبادت می‌دانم، بلکه فقط به این دلیل که می‌دانم خدا به اشکالی بی‌شمار در این عالم ظاهر می‌شود، پس هریک از جلوه‌های او تکریم و تقدیسی خودانگیخته را در من می‌آفریند.

هند جوان، ۱۶ سپتامبر ۱۹۲۹

۷۱. فضای نیایش

نیایش من در اینجا [کابین درجهٔ یک کشتی] از آن عمق، آرامش، و تمرکزی که در زندان داشتم برخوردار نیست. من این مطالب را سرسری و درحالتی سطحی و بدون اندیشه نمی‌نویسم بلکه، عمیقاً درباره‌شان

فکر کرده‌ام. این مسائل، موضوع تفکر همه‌روژه من هستند... دریافت‌ام آنان که سودای خدمت به خدا را در دل می‌پروراند، قادر به برخورداری از تنعم و رفاه نیستند و نمی‌توانند در پی تجملات باشند. نیایش، در فضایی که از تجمل انباشته است، به راحتی بر زبان و دل جاری نمی‌شود. حتی اگر این تجملات به خود ما نیز تعلق نداشته باشند، نمی‌توانیم از تأثیر طبیعی آن بگریزیم. انرژی و نیرویی که برای مقاومت در برابر این تأثیر مصرف می‌شود، از تلاش ما برای ایجاد ارتباط با خدا می‌کاهد.

مجموعه آثار (۱۹۶۳)

۷۲. جایگاه نیایش در زندگی در اشرام

اگر پایداری بر حقیقت، سنگ بنای موجودیت اشرام است، نیایش مهم‌ترین عامل استحکام بخش آن سنگ بناست. فعالیت‌های جمعی اشرام هر روز با مراسم نیایش جمعی سحرگاهی که از ساعت ۴:۱۵ تا ۴:۴۵ به طول می‌انجامد شروع می‌شود و با مراسم نیایش شامگاهی که از ساعت ۷ تا ۷:۳۰ شب طول می‌کشد، پایان می‌یابد. از بدو تأسیس اشرام تاکنون، تا آنجا که من اطلاع دارم، حتی روزی هم بدون نیایش سپری نشده است. مواردی را سراغ دارم که به دلیل بارندگی، فقط یک فرد دارای حس مسئولیت در محل نیایش حاضر بوده است. از همه ساکنان اشرام انتظار می‌رود که در مراسم نیایش شرکت کنند، مگر در مواردی خاص نظیر بیماری یا مواردی مشابه که فرد را ناگزیر از غیبت در مراسم می‌کند. این انتظار در مراسم نیایش شامگاهی نسبتاً خوب برآورده شده است، ولی در مراسم سحرگاهی، خیر.

برای آزمایش، زمان نیایش سحرگاهی را به ترتیب در ساعات چهار، پنج، شش، و هفت صبح تعیین کردیم. ولی نهایتاً به دلیل پافشاری من و اهمیت خاصی که برای این موضوع قائل هستم، ساعت ۴:۲۰ صبح برای این مراسم در نظر گرفته شد. اولین زنگ، ساعت چهار به صدا در می‌آید و پس از اینکه همه از خواب برمی‌خیزند و سر و روی خود را می‌شویند، ساعت ۴:۲۰ در محل نیایش حاضر می‌شوند.

من معتقدم در سرزمینی مثل هند، هرچه انسان زودتر از خواب برخیزد بهتر است. واقعیت این است که میلیون‌ها نفر چاره‌ای جز سحرخیزی ندارند. مثلاً اگر کشاورز دیر از خواب بیدار شود، محصولش آسیب می‌بیند. مراقبت از احشام و دوشیدن گاو نیز باید صبح زود انجام پذیرد. حال که چنین است، پس جویندگان حقیقت، خدمتگزاران مردم، و راهبان قاعدتاً باید ساعت ۲ یا ۳ صبح از خواب برخیزند؛ اگر چنین نمی‌کنند، جای شگفتی است. در تمام کشورهای جهان، مؤمنان به خدا و کشتکاران زود بیدار می‌شوند. مؤمنان، نام خدا را بر زبان می‌رانند و دهقانان، در مزارع خود به کار مشغول می‌شوند و به این ترتیب به همه دنیا و نیز به خودشان خدمت می‌کنند. در نگاه من، هر دوی اینان عابدان‌اند. مؤمنان آگاهانه چنین‌اند، ولی کشاورزان با کار خود، به طور ناخودآگاه، عبادت خدا را می‌کنند زیرا کار آنان موجب بقای جهان است. اگر به جای پرداختن به کار در مزارع خود، به مراقبه مشغول می‌شدند، از انجام وظیفه‌شان باز می‌ماندند و هم خود و هم جهانیان را متضرر می‌ساختند.

حال چه بتوان کشاورز را به مثابه مؤمن تلقی کرد و چه نتوان چنین کرد، به هر حال وقتی کشاورزان، دهقانان، و دیگر مردمان خواه‌ناخواه صبح زود از خواب برمی‌خیزند، چطور نیایشگر حقیقت یا خدمتگزار مردم می‌تواند دیرخیز باشد؟ در اشram هم ما می‌کوشیم که بین کار و نیایش، هماهنگی برقرار کنیم.

بنابراین، من قویاً بر این اعتقادم که هرکسی در اشرام که توانش را دارد باید، ولو به زحمت و سختی، صبح زود از بستر برخیزد. ساعت چهار صبح زود نیست، بلکه دیرترین زمانی است که ما باید بیدار شده و فعالیت‌های خود را شروع کرده باشیم.

پس از این مسئله، باید دربارهٔ موضوعات دیگری که در ذهن داشتیم، تصمیم‌گیری می‌کردیم. مراسم نیایش باید در کجا برگزار شود؟ آیا باید معبدی بنا کنیم یا اینکه در فضای باز به نیایش مشغول شویم؟ یا مثلاً "لازم است سکویی بسازیم یا اینکه بهتر است روی شن و خاک بنشینیم؟ آیا باید انگاره‌ها و تصاویری نیز در محل نیایش قرار دهیم؟ در نهایت بر آن شدیم که زیر سایبان آسمان بر روی شن‌ها بنشینیم و هیچ انگاره‌ای را نیز در محل قرار ندهیم. فقر، یکی از آیین‌های اشرام است. فلسفهٔ وجودی اشرام، خدمت به میلیون‌ها انسان گرسنه است. فقرا نیز به اندازهٔ بقیهٔ مردم در اشرام ما جا دارند. اشرام، با آغوش باز پذیرای همهٔ کسانی است که مایل به رعایت قوانین آن هستند. درچنین مؤسسه‌ای، محل نیایش را نمی‌توان از آجر و ملات ساخت، آسمان برای سقف آن کفایت می‌کند و چهار جهت، برای دیوارها و ستون‌های آن. ابتدا نقشهٔ ایجاد یک سکورا کشیدیم، ولی بعداً از آن صرف‌نظر کردیم زیرا تعداد شرکت‌کنندگان در نیایش نامشخص و غیرقابل پیش‌بینی بود و ما نمی‌دانستیم اندازهٔ سکورا باید چقدر باشد. ساخت یک سکوی بزرگ هم هزینهٔ بسیاری را می‌طلبد. بعدها تجربه نشان داد که تصمیم عدم ساخت محلی برای نیایش یا حتی سکویی که نیایشگران بر روی آن بنشینند، تصمیمی درست بوده است، چراکه گاه افرادی هم از خارج از اشرام در مراسم ما شرکت می‌کنند و جمعیت چنان انبوه می‌شود که بزرگ‌ترین سکوها نیز گنجایش آن را ندارند.

گذشته از اینها، چون در جاهای دیگر هم هر روز بیش از پیش از

مراسم نیایش در اشرام الگوبرداری می‌شود، نیایش در معبدی که سقف آن آسمان است، سودمندی خود را نشان داده است. من هرکجا که می‌روم، نیایش سحرگاهی و شامگاهی برگزار می‌شود. گاه، به‌خصوص در نیایش شامگاهی، جمعیت چنان انبوه و فشرده است که برگزاری مراسم جز در فضای آزاد امکان‌پذیر نیست و اگر من فقط به انجام نیایش، در محلی سرپوشیده عادت کرده بودم، شاید هیچ‌گاه نمی‌توانستم در خلال سفرهایم به نیایش جمعی فکر کنم.

نکته دیگر این است که در اشرام به همه مذاهب به‌طور یکسان احترام گذاشته می‌شود و از حضور پیروان همه ادیان استقبال می‌شود. برخی از آنها به پرستش انگاره‌ها اعتقاد دارند و برخی اعتقاد ندارند. به‌منظور احتراز از جریحه‌دار ساختن احساسات کسی، هیچ انگاره‌ای در محل نیایش قرار داده نمی‌شود، اما اگر هریک از ساکنان اشرام تمایل داشته باشند در اتاقشان انگاره‌ای را نگاه دارند، اختیار با خودشان است.



ما به هنگام نیایش سحرگاهی ابتدا آیاتی را که در کتاب دعایی - به نام *اشرام باجاناوالی* - که در اشرام چاپ شده است قرائت می‌کنیم، پس از آن سرودی مذهبی می‌خوانیم و بعد به تکرار راما ناما [نام خدا] و سپس خواندن گیتا می‌پردازیم. هنگام غروب نیز نوزده بیت آخر فصل دوم گیتا و سپس سرودی مذهبی می‌خوانیم. بعد از آن، به تکرار راما ناما مشغول می‌شویم و آن‌گاه بخشی از یکی از کتب مقدس را قرائت می‌کنیم...

خواندن این آیات، غالباً به دلیل وقت‌گیر بودن یا به این دلیل که برای پرستندگان حقیقت یا افراد غیرهندو چندان امکان‌پذیر نیست، با مخالفت‌هایی روبه‌رو بوده است. شکی نیست که این آیات فقط در جمعی از هندوها خوانده می‌شود، ولی من نمی‌فهمم چرا فردی غیرهندو نمی‌تواند به خواندن این آیات ملحق شود و یا به هنگام خوانده شدن آنها

در مراسم حضور داشته باشد؟ دوستان مسلمان و مسیحی که این آیات را شنیده‌اند، هیچ مخالفتی ابراز نکرده‌اند. واقعیت این است که این آیات نباید باعث رنجش کسانی شود که به ادیان دیگر هم به اندازهٔ دین خود احترام می‌گذارند، زیرا هیچ توهینی نسبت به دیگران در این آیات وجود ندارد. از آنجایی که هندوها، اکثریت قریب به اتفاق ساکنان اشرام را تشکیل می‌دهند، آیات باید از کتاب‌های مقدس هندو برگزیده شوند. هرچند که این‌گونه هم نیست که هیچ چیزی از کتاب‌های مقدس غیرهندو خوانده نشود. مواردی بوده است که امام صاحب، آیاتی از قرآن را قرائت کرده است. در مراسم ما سرودهای مذهبی اسلامی و مسیحی غالباً خوانده می‌شوند.

ولی خواندن آیات، از دیدگاه حقیقت، به شدت مورد حمله قرار گرفته است. یکی از ساکنان اشرام، فروتنانه ولی با قاطعیت، چنین استدلال می‌کرد که پرستش ساراسواتی،^۱ گانش^۲ و امثال اینها، نوعی اعمال خشونت نسبت به حقیقت است، زیرا چنین خدایانی واقعاً وجود نداشته‌اند. الهه‌ای به نام ساراسواتی که با یک ونیا [نوعی آلت موسیقی] در دست بر روی نیلوفر بنشیند یا خدایی به نام گانش که دارای شکمی بزرگ و یک خرطوم فیل باشد، هرگز وجود نداشته‌اند. من به این استدلال، چنین پاسخ دادم:

«من خود ادعا می‌کنم که هواخواه و پایبند به حقیقت هستم، با وجود این، در خواندن این آیات یا تدریس آنها به کودکان اشکالی نمی‌بینم. محکوم کردن این آیات براساس استدلالی که ذکر شد، به مثابهٔ حمله به

۱. sarasvati، همسر براهما، الههٔ زبان و یادگیری و مخترع زبان سانسکریت که غالباً درحالت نشسته بر روی نیلوفر تصویر می‌شود. - م.

۲. Ganesh، پسر شیوا و پارواتی با بدن انسان و سر فیل. او را به عنوان رب النوع حکمت و رفع‌کنندهٔ موانع پرستش می‌کنند. - م.

اساس و بنیان هندوئیسم است. چنین نیست که اصلاً نباید هیچ‌یک از جنبه‌های هندوئیسم را، ولو اینکه قابل نقد باشد، فقط به دلیل قدمتش محکوم نکرد. موضوع این است که من معتقد نیستم موردی که به آن اشاره شده است یکی از نقاط ضعف هندوئیسم باشد. ازسوی دیگر، معتقدم که این جنبه از هندوئیسم، شاید یکی از ویژگی‌های مذهب ماست. ساراسواتی و گانش، نه موجوداتی غیروابسته و عینی که نام‌هایی برای توصیف خدا هستند. شاعران، با خلوص نیت به صفات بی‌شمار خدا، نام و جلوه‌ای عینی بخشیده‌اند. اینان کار نادرستی مرتکب نشده‌اند. این آیات، نه موجب فریب نیایشگران‌اند و نه وسیله اغوای دیگران. هنگامی که انسانی به ستایش خدا می‌پردازد، او را به گونه‌ای در ذهن تصویر می‌کند که گمان دارد مناسب اوست. خدای تخیلاتش، هم‌اکنون با اوست. حتی زمانی که ما خدایی عاری از صورت و صفت را نیایش می‌کنیم، باز هم درحقیقت برایش صفاتی قائل می‌شویم و صفات، خود صورت و شکل هستند. اصولاً توصیف خدا با توسل به کلمات ناشدنی است. ما موجودات فانی، به ناچار و از سر ضرورت، به تصورات و تخیلات خود وابسته هستیم که گاه موجب ارتقای ماست و گاه باعث سقوطمان. صفاتی که ما با خلوص نیت و انگیزه‌ای پاک به خدا نسبت می‌دهیم، برای خود ما حقیقی هستند، ولی به‌طور ذاتی وهم و گمان‌اند چراکه هر تلاشی برای توصیف او ناکام می‌ماند.»

«من با توسل به عقل خود این را می‌فهمم، ولی باز نمی‌توانم از تصور صفاتی برای خدا خودداری کنم. عقل من هیچ اثری بر قلبم ندارد. آماده این اعتراف هستم که قلب من با شور و اشتیاق تمام در جست‌وجوی خدایی است که دارای صفات است. آیاتی که اینک بیش از پانزده سال است که هر روز تکرارشان می‌کنم به من آرامش می‌دهند و احساس خوبی را برایم به ارمغان می‌آورند. من در این آیات، زیبایی و احساسی

شاعرانه را می‌یابم. تحصیل‌کردگان و درس‌خواندگان، داستان‌های فراوانی دربارهٔ ساراسواتی، گانش، و امثال اینها می‌گویند که برای خودشان سودمند است. من معنای عمیق این داستان‌ها را نمی‌دانم، زیرا دانستن آن را برای خود ضروری نمی‌شمرده‌ام پس چندان تعمقی هم در آنها نکرده‌ام. شاید جهل من سبب رستگاری من باشد. لزومی به کنکاش و بررسی عمیق این موضوع نمی‌دیدم و چنین کاری را بخشی از جست‌وجوی حقیقت، که کار همیشه من است، تلقی نمی‌کردم. همین اندازه که خدای خود را بشناسم برایم کافی است و اگرچه هنوز حضور زندهٔ او را حس نمی‌کنم، ولی می‌دانم که راه درستی را برای رسیدن به مقصد خود برگزیده‌ام.»

من چندان انتظار نداشتم که با این پاسخ خود توانسته باشم معترضان را قانع کنم؛ بنابراین، کمیته‌ای ویژه برای بررسی این موضوع تشکیل شد و نهایتاً توصیهٔ کمیته این بود که خواندن این آیات باید همچنان ادامه یابد چراکه هر تصمیم و گزینه‌ای می‌تواند مورد مخالفت دیگران باشد.

* * *

بعد از قرائت آیات، سرودی خوانده می‌شد. در افریقای جنوبی، خواندن سرود در واقع تنها بخش تشکیل‌دهندهٔ مراسم نیایش ما بود. قرائت آیات بعدها در هند به مراسم افزوده شد. رهبری خواندن سرودها با ماگان لعل‌گاندی بود. ولی احساس ما این بود که ترتیب اوضاع چندان رضایت‌بخش نیست. باید خواننده‌ای مجرب را، که قوانین اشرام را نیز رعایت کند، برای رهبری سرود می‌یافتیم. این ویژگی‌ها در نارایان مورشوآرخاره، که یکی از شاگردان پاندیت ویشنو دیگامبار بود، وجود داشت. پاندیت خاره انتظارات ما را کاملاً برآورده ساخت و اکنون یکی از اعضای همیشگی اشرام است. حضور او باعث دلچسب شدن مراسم نیایش شد و مجموعهٔ سرودهای اشرام که اکنون هزاران نفر آن را

می‌خوانند، در اصل به‌دست او گردآوری شد. هم او بود که خواندن رامادون را که بخش سوم مراسم نیایش ماست در آن گنجانده و متداول کرد.

بخش چهارم مراسم، بازخوانی آیات گیتاست. گیتا، سالیان سال منبعی موثق برای راهنمایی اعضای اشرام ساتیاگراها در اعتقادات و رفتارشان بوده است. گیتا سنگ محکی است برای ارزیابی درستی یا نادرستی افکار یا اعمالی که در آنها شک و تردید هست. بنابراین، آرزوی ما این‌بود که همه ساکنان اشرام معنای آن را بفهمند و در صورت امکان آیاتش را به حافظه بسپارند. اگر سپردن آن به حافظه امکان‌پذیر نیست، دلمان می‌خواست دست‌کم آیات را به زبان اصلی کتاب؛ یعنی، سانسکریت و با تلفظ صحیح بخوانند. با داشتن چنین هدفی در پیش‌رو، شروع به خواندن همه‌روژه بخشی از آیات گیتا کردیم. هرروز چند آیه از آن را می‌خواندیم و چندان تکرارش می‌کردیم که در حافظه‌مان جای گیرد.

اکنون تکرار آیات به این ترتیب تنظیم شده است که کل گیتا طی چهارده روز به پایان می‌رسد و همه می‌دانند که در روزی خاص کدام یک از آیات خوانده خواهد شد. فصل اول، هر دو هفته یک‌بار در روزهای جمعه خوانده می‌شود. جمعه آینده (۱۰ ژوئن ۱۹۳۲) نیز نوبت شروع مجدد فصل اول گیتاست. به‌منظور تمام کردن هجده فصل کتاب، در همان روز جمعه، فصول هفتم، هشتم، دوازدهم، سیزدهم، چهاردهم، پانزدهم، شانزدهم، و هفدهم نیز خوانده می‌شوند.

به هنگام نیایش شامگاهی، نوزده آیه فصل دوم گیتا را می‌خوانیم. خواندن یک سرود و تکرار راما ناما نیز بخش‌های دیگر مراسم نیایش شامگاهی هستند. در این آیات، اوصاف استاتپراجنا [مردان - کمت پایدار] ذکر می‌شوند، اوصافی که در یک ساتیاگراهی نیز باید متجلی

شوند. این آیات آن قدر تکرار می‌شوند تا در ذهن ساتیاگراهی جای گیرند و دوام یابند.

تکرار آیاتی خاص در نیایش و مرور همه‌روژه آنها، مورد اعتراض برخی واقع شده است. دلیل مخالفت این است که تکرار، باعث مکانیکی شدن عادت و در نتیجه کاهش اثرگذاری آن می‌شود.

این سخن صحیح است که نیایش شکل مکانیکی به خود می‌گیرد، ولی واقعیت این است که خود ما هم ماشین هستیم و اگر معتقدیم که خداوند جنبانندهٔ ماست، باید مثل ماشین در دستان او باشیم. اگر خورشید و دیگر اجرام آسمانی مانند ماشین عمل نمی‌کردند، کل عالم به رکود و سکون می‌گرایید. اما درعین حال که مثل ماشین عمل می‌کنیم، نباید به موادی بی حرکت و سست بدل شویم. ما موجوداتی هوشمند هستیم و باید قوانین را به تناسب با چنین جایگاهی رعایت کنیم.

مسئله این نیست که آیا محتوای نیایش همیشه یکسان است یا اینکه هر روز تغییر می‌کند. اگر سرشار از تنوع هم بود، باز احتمال بی اثر شدن آن وجود داشت. خواندن آیه‌گایاتری در میان هندوها، شهادت به ایمان یا بر زبان آوردن کلمهٔ توحید در میان مسلمانان، و نیایش متداول مسیحیان در موعظهٔ سرکوه قرن‌هاست که بر زبان میلیون‌ها نفر جاری است، با این حال نه تنها از قدرت آنها چیزی کاسته نشده است، بلکه مدام نیز قدرتش فزونی می‌گیرد.

همهٔ اینها به روحی بستگی دارد که در پس تکرار کلمات نهفته است. اگر فردی بی ایمان یا یک طوطی این واژه‌های پر قدرت را تکرار کند، به کلماتی بی روح و کسل کننده بدل می‌شوند ولی اگر فردی مؤمن، آنها را مدام بر زبان آورد، تأثیر این کلمات هر روز فزونی می‌گیرد. غذای اصلی همهٔ ما یکسان است. کسی که معمولاً گندم می‌خورد، در کنار غذای اصلی خود از مواد غذایی دیگری نیز استفاده می‌کند و ممکن است گاه به گاه در

این غذاهای مکمل تغییری هم پیش بیاید، ولی نان گندم همیشه بر سر میز غذا هست. گندم مایهٔ ادامهٔ زندگی آن فرد است و هرگز از خوردنش خسته نمی‌شود. اگر خستگی و دلزدگی نسبت به آن حس کند، آن‌گاه باید گفت این امر، نشانی از اضمحلال و زوال بدن اوست.

دربارهٔ نیایش نیز همین حکم صادق است. محتوای اصلی نیایش باید همیشه ثابت باشد. روح اگر تشنهٔ آن باشد، هرگز از یکنواختی‌اش نمی‌نالد، بلکه از آن تغذیه می‌کند و قوت می‌یابد. اگر روزی به‌جا آوردن نیایش امکان‌پذیر نباشد، احساس محرومیت و خلأ بر روح چیره می‌شود. اندوه و افسردگی روح در چنین شرایطی، بیش از کسی است که روزهٔ فیزیکی بر خود تحمیل کرده باشد. چشم‌پوشی از غذا گناه می‌تواند برای جسم سودمند باشد، ولی امتلا یا سوء هاضمه بر اثر نیایش، عبارتی است که هرگز شنیده نشده است.

واقعیت این است که بسیاری از ما به نیایش می‌پردازیم بدون اینکه روحمان تشنهٔ آن باشد. اعتقاد به وجود روح، اعتقادی متداول است؛ پس ما هم معتقدیم که روحی وجود دارد. چنین است شرایط تأسف‌باری که بسیاری از ما به آن دچاریم. برخی افراد با توسل به عقل و منطق خود متقاعد شده‌اند که روح وجود دارد، ولی با قلب خود چنین اعتقادی را تجربه نکرده‌اند و به‌همین دلیل است که نیازی به نیایش در خود نمی‌یابند. بسیاری افراد نیایش را به‌جا می‌آورند چون در جامعه زندگی می‌کنند و گمانشان بر این است که باید در فعالیت‌های آن شرکت جویند. شکی نیست که چنین افرادی تشنهٔ تنوع‌اند. باید گفت که اینان حقیقتاً در نیایش شرکت نمی‌کنند. این افراد می‌خواهند از موسیقی آن لذت ببرند یا اینکه کنج‌کاوی خود را ارضا کنند و یا دلشان می‌خواهد به موعظه‌ها گوش کنند. به‌هرحال در نیایش شرکت نمی‌کنند تا با خدا یکی شوند.

معنی دقیق واژهٔ پرارتانا^۱ [به زبان گجراتی به معنی نیایش]، خواستن چیزی است؛ یعنی، اینکه با روحی متواضع از خدا چیزی بخواهیم. در اینجا این واژه به آن مفهوم به کار نمی‌رود، بلکه به مفهوم ستایش و پرستش خدا، انجام مراقبه، و تزکیهٔ نفس به کار برده می‌شود.

ولی خدا کیست؟ خدا کسی نیست که خارج از وجود ما یا جایی دور از این عالم وجود داشته باشد. خدا در همه چیز ساری و جاری است، بر همه چیز دانا و بر هر کاری تواناست. نیازی به ستایش یا درخواست ندارد. در همهٔ موجودات هست، پس هر سخنی را می‌شنود و نهفته‌ترین فکر ما را می‌خواند. در قلب ما مأوا دارد و از رگ گردن به ما نزدیک تر است. حال پرسش این است که اگر این‌گونه است، پس سخن گفتن با او چه سود دارد؟ با توجه به مطرح شدن همین مشکل است که باید پرارتانا را چیزی فراتر از درخواست تعبیر کرد و برای آن مفهوم تزکیهٔ نفس را قائل شد. به هنگام نیایش که به صدای بلند سخن می‌گوییم، مخاطب کلامان نه خدا که خود ما هستیم، و هدف این است که سستی و رخوت را از خود بزداییم. برخی از ما با توسل به عقل خود از وجود خدا آگاهییم و بعضی از ما هم دچار شک و تردیدیم. هیچ‌یک از ما به دیدار رودر روی خدا نائل نشده‌ایم. مشتاق شناخت و درک او و یکی شدن با او هستیم و می‌کوشیم این شوق خود را با توسل به نیایش برآورده سازیم.

خدایی که ما در پی کشف و درک آنیم، همان حقیقت است. به عبارت دیگر، می‌توان گفت حقیقت خداست. این حقیقت، فقط آن حقیقتی نیست که در سخن گفتن باید به آن پایبند باشیم. حقیقت، تنها چیزی است که هست، خمیره و جوهره‌ای است که همه چیز از آن ساخته می‌شود، قائم به ذات و قدرت خویش است، بر هیچ چیز تکیه ندارد و

1. prarthana

هرچه هست بر آن متکی است. فقط حقیقت است که جاودانی و ازلی است، هرچیز دیگری لحظه‌ای بیش دوام ندارد. حقیقت، نیازمند صورت و شکل نیست. شعور محض و شادمانی ناب است. ما آن را ایشوارا^۱ می‌نامیم، چراکه هرچیزی براساس اراده اوست که اداره می‌شود. حکومتش بر سراسر جهان جاری است. پراتانا^۲ (نیایش) نیز چیزی نیست جز بر سر مهر آوردن حقیقت و درواقع اظهار شوقی است از روی جدیت برای پرشدن از روح حقیقت. این شوق باید در تمام شبانه‌روز با ما همراه باشد، ولی روح ما ضعیف‌تر از آن است که چنین شوقی را در تمام مدت با خود نگاه دارد. چنین است که هرروز نیایشی کوتاه به جا می‌آوریم به این امید که زمانی فرارسد که همه حرکات و سکنات ما به نیایشی واحد و پیوسته بدل شود.

این‌گونه است نیایشی آرمانی که ما برای اشرام در ذهن داریم و درحال حاضر بسیاربسیار از آن دوریم. برنامه‌ای که در بالا شرح آن به تفصیل رفت، جلوه خارجی نیایش است، ولی هدف از اجرای آن، این است که به درون ما راه یابد و قلبمان را نیایشگر کند. اگر نیایش‌های اشرام هنوز جذابیتهایی ندارند، اگر حتی ساکنان اشرام هم تحت نوعی اجبار به آن تن می‌دهند، معنایی ندارد جز اینکه هنوز هیچ‌یک از ما، به معنی حقیقی کلمه، اهل نیایش نیستیم.

هنگام نیایشی که قلب در آن دخیل است، تمام توجه نیایشگر بر روی معبود متمرکز است به گونه‌ای که از هرچیزی که در اطراف می‌گذرد بی‌خبر می‌ماند. نیایشگر را به درستی با عاشق قیاس کرده‌اند. عاشق نیز در حضور معشوق، هم کل عالم و هم خویش را فراموش می‌کند. هم‌ذات پنداری نیایشگر با خدا باید از این هم عمیق‌تر باشد. چنین حالتی حاصل

۱. Ishvara، نامی کلی که به خالق جهان داده شده است. - م.

نمی‌شود مگر پس از تلاش، ریاضت، تپاس [کف نفس]، و تحمیل انضباط بر خویش. در فضایی که با حضور چنین نیایشگری تقدس یافته باشد، دیگر نیازی به هیچ ترغیب و تشویقی برای واداشتن دیگران به شرکت در مراسم نیایش وجود ندارد، چراکه خود بر اثر نیروی ایمان وی، به‌سوی مکان نیایش کشانده می‌شوند.

تا اینجا به موضوع نیایش جمعی پرداختیم، ولی در اشرام، تأکید بسیاری بر روی ضرورت نیایش فردی هم وجود دارد، کسی که نزد خود هرگز نیایش نمی‌کند، ممکن است در نیایش جمعی شرکت جوید، ولی چندان سودی از آن نصیبش نخواهد شد. نیایش جمعی، برای گروهی که گرد هم آمده‌اند بی‌نهایت ضروری است، ولی از آنجایی که هر گروهی متشکل از مجموعه‌ای از افراد است، نیایش جمعی بدون پشتوانه نیایش فردی ثمری دربر ندارد. به‌همین دلیل است که هر از گاهی به ساکنان اشرام یادآوری می‌شود که در تمام روز به دلخواه و با طیب خاطر، خود را به درون خویش مشغول سازند. نه می‌توان ناظری بر انجام این کارگمارد و نه می‌توان گزارشی از گزاردن این نیایش خاموش تهیه کرد؛ پس من نمی‌توانم بگویم اکنون چنین حالتی تا چه اندازه در اشرام فراگیر است ولی معتقدم پاره‌ای از ساکنان اشرام در این راه می‌کوشند.

قوانین اشرام در عمل (۱۹۵۹)

۷۳. نیایش در اشرام

نیایش اشرام، طرفداران بسیاری پیدا کرده و به‌طور خودجوش رشد یافته است. کتاب *اشرام باجاناوالی* [سرودهای اشرام] به چاپ‌های متعدد رسیده و تقاضا برای آن روزافزون است. تولد و رشد این نیایش،

مصنوعی و غیرطبیعی نبوده و در پس تقریباً همه آیه‌ها و سرودهای انتخاب شده، ماجرای نهفته است. از جمله مندرجات کتاب باجاناوالی می‌توانم از گفته‌هایی از فقیران و صوفیان مسلمان، نقل قول‌هایی از گورونانک^۱ و برخی از سرودهای مسیحیان نام ببرم. چنین به نظر می‌رسد که همه ادیان جایگاه طبیعی خود را در این کتاب نیایش یافته‌اند.

چینی‌ها، برمه‌ای‌ها، یهودی‌ها، سریلانکایی‌ها، مسلمان‌ها، پارسی‌ها، اروپایی‌ها، و امریکایی‌ها همه گه‌گاهی در اشرام ما زیسته‌اند. در سال ۱۹۳۵، دو راهب ژاپنی هم در ماگانوادی نزد من آمدند. یکی از آنها تا همین اواخر هم، که جنگ با ژاپن درگرفت، نزد من بود. او یکی از ساکنان نمونه خانه ما در سواگرام بود. در همه فعالیت‌ها با شور و شوق شرکت می‌کرد. هرگز نشنیدم که با دیگری به جدل و نزاع برخاسته باشد. در سکوت به کارش ادامه می‌داد. تا آنجا که در توانش بود زبان هندی را آموخت. با جدیت تمام بر سوگندهایی که یاد کرده بود استوار ماند. هر روز سحرگاه و شامگاه، او را می‌دید که با طبل خود در اطراف قدم می‌زند و ماترای خود را تکرار می‌کند. نیایش شامگاهی همواره با ماترای او آغاز می‌شد: «در مقابل بودا، آورنده مذهب راستین، سرتعظیم فرود می‌آورم.» هرگز روزی را که پلیس بدون اعلام قبلی برای بردن او سررسید فراموش نمی‌کنم. با چه سرعت و آمادگی و بدون هیچ‌گونه احساس تعلقی، خود را برای رفتن با آنها آماده کرد.

بعد از تکرار ماترای مورد علاقه و همیشگی خود، با من خداحافظی

۱. Gur Nanak (۱۵۳۹-۱۴۶۹)، بنیانگذار مذهب سیک. هزاران نفر از پیروان او بعدها در مبارزات استقلال طلبانه هند حضوری فعال داشتند و بسیاری از آنها جان خود را در این راه باختند. وی به مکه و مدینه و دیگر مکان‌های مقدس مسلمانان سفر کرد. مخالف سرسخت خرافه‌گرایی و تحجر بود و برادری همه انسان‌ها و یکتایی خدا را موعظه می‌کرد. - م.

کرد و طبل خود را نزد من گذاشت. این کلمات ناخودآگاه بر زبان من جاری شدند: «شما از پیش ما می‌روید، ولی ماترای شما بخشی جدانشدنی از نیايش اشرام ما باقی خواهد ماند.» از آن زمان تاکنون، به‌رغم غیبت او، نیايش سحرگاہی و شامگاهی ما با ماترای او آغاز می‌شود. شنیدن ماترای او برای من یادآور همیشگی پاکی وی و ایمان بی‌شائبهٔ اوست. درواقع می‌توان گفت دلیل اثرگذاری این ماترا، در آن خاطرهٔ مقدس نهفته است.

زمانی که سادوکشا و هنوز نزد ما بود، بی‌بی‌ریحانه تیابجی نیز برای اقامتی چندروزه به سواگرام آمد. من می‌دانستم که او مسلمانی مؤمن است، ولی پیش از فوت پدرش که مرد پرآوازه و مشهوری بود، نمی‌دانستم که تا چه اندازه در قرآن شریف هم تبحر و مهارت دارد. هنگامی که تیابجی صاحب، آن جواهر گجرات درگذشت، صدای هیچ زاری و مویه‌ای سکوت بهت‌انگیز اتاق او را نشکست. از اتاق او صدای پرطنین بی‌بی‌ریحانه به گوش می‌رسید که آیات قرآن را قرائت می‌کرد. مردی چون عباس تیابجی صاحب، هرگز نمی‌میرد. او همواره در سرمشقی که برای خدمت به ملت از خود برجای گذاشت، زنده خواهد ماند. بی‌بی‌ریحانه یک قاری ورزیده بود که گنجینه‌ای سرشار از همه نوع آیات مذهبی در خود داشت. او هر روز به خواندن می‌پرداخت و آیاتی زیبا نیز از قرآن قرائت می‌کرد. از او خواستم که برخی از این آیات را به هریک از ساکنان اشرام که می‌تواند آن را فراگیرد بیاموزد و او نیز با شادمانی پذیرفت. او نیز مانند همهٔ کسانی که به اینجا می‌آیند، تبدیل به یکی از خود ما شد. هنگامی که بازدید ریحانه از اینجا به پایان رسید، رفت؛ ولی رایحه و خاطره‌ای همیشگی از خود برجای گذاشت. *سورهٔ معروف الفاتحه* از آن هنگام به بخشی از نیايش ما در اشرام بدل شده است. ترجمهٔ این سوره چنین است:

پناه می‌برم به خدا از شرّ شیطان رانده شده
 بگو او خداوند یگانه است
 خداوند صمد
 نه فرزند آرد و نه از کسی زاده است
 و او را هیچ‌کس هم‌تا نیست
 سپاس خداوند را که پروردگار جهانیان است
 آن بخشندهٔ مهربان
 خداوند روز جزا
 تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو یاری می‌جویم
 ما را به راه راست استوار بدار
 راه کسانی که آنان را نواخته‌ای
 نه آنان که از نظر انداخته‌ای
 و نه گمراهان.^۱

من این یادداشت را در پاسخ به دوست هندوی پرشوری می‌نویسم که به نرمی مرا چنین ملامت می‌کند: «شما اکنون برای آیات قرآن، جایی در اشرام باز کرده‌اید. آیا کار دیگری هم برای کشتن کیش خود؛ یعنی، هندوئیسم مانده است که انجام نداده باشید؟»

من یقین دارم که هندوئیسم من و نیز دین دیگر هندوهای ساکن اشرام با درپیش گرفتن این شیوه، رشد کرده و قوی‌تر شده است. ما باید پیام‌وریم که نسبت به همهٔ ادیان، احترامی یکسان را در خود بپروانیم. بدشاه‌خان [یکی از رهبران مسلمان هند] هرگاه به اینجا می‌آید، باخرسندی و شادمانی به مراسم نیایش ملحق می‌شود. او شیفتهٔ طنین آوای «رامانا»ست و با شوق و جدیت به آیات گیتا گوش فرامی‌دهد.

۱. ترجمهٔ فارسی از بهاء‌الدین خرمشاهی. - م.

ولی هیچ‌یک از اینها باعث نشده است که چیزی از ایمانش نسبت به اسلام کاسته شود. پس چرا من نباید با همان روح احترام و تحسین قلبی به قرآن گوش بسپارم؟

ونیویا و پیاره لعل، در زندان عربی آموختند و به مطالعه قرآن پرداختند. چنین کاری، هندوئیسم آنها را غنی‌تر کرده است. من بر این اعتقاد که وحدت هندوها و مسلمانان، تنهاوتنها از رهگذر همین ارتباط و آمیختگی خودجوش قلب‌هاست که حاصل می‌شود و لاغیر. «راما» را فقط با هزاران نام نمی‌شناسند؛ نام‌های او بی‌شمارند؛ چه او را به اسم الله بخوانیم، چه خدا و چه رحیم و رزاق، و چه به هر نامی که از قلب ما برمی‌خیزد، خدایی یکتا را خوانده‌ایم.

هاربجان، ۱۵ فوریه ۱۹۴۲

در مدت سه روزی که در شری‌ناگار سپری کردم، اگرچه نیایش خود را در مجموعه خانه ویلائی لالاکیشوری لعل – که در آن اقامت داشتم – به‌جا می‌آوردم، ولی خطابه‌ای ایراد نکردم. پیش از ترک دهلی نیز این موضوع را اعلام کرده بودم؛ ولی برخی از حضار، پرسش‌هایی از این قبیل برای من فرستاده‌اند:

«من شب گذشته در نیایش شما شرکت کردم. در این مراسم، شما دو دعا و نیایش از ادیان دیگر خواندید. ممکن است پرسم نظر شما درباره این کارها چیست و برداشتی که شما از مذهب دارید کدام است؟»

همان‌طور که قبلاً^۱ هم گفته‌ام، گزیده‌هایی که از قرآن خوانده می‌شوند، چند سال قبل به پیشنهاد ریحانه‌تیاجی که در آن زمان ساکن اشرا م سواگرام بود به نیایش‌های ما افزوده شد و نیایش‌های پارسی^۱ نیز به

تبعیت از دکتر گیلدر انتخاب شدند. دکتر گیلدر، این نیایش‌ها را در زمان بازداشت ما و به هنگام شکستن روزه من در قصر آقاخان می‌خواند. من بر این اعتقادم که این نیایش‌ها به مراسم ما غنای بیشتری بخشیده‌اند و به قلب تعداد مخاطبان بیشتری نسبت به گذشته راه می‌یابند. بی‌شک چنین کاری جنبه‌های بردباری و رواداری هندوئیسم را به نمایش می‌گذارد. پرسش‌کننده می‌توانست این پرسش را هم مطرح کند که چرا مراسم نیایش، با خواندن یک نیایش بودایی، آن هم به زبان ژاپنی آغاز می‌شود. گزینش این قطعات نیایشی، ماجرایی در پس خود دارد که شایسته آن شخصیت مقدس است. این نیایش‌های بودایی، قطعاتی بودند که هر سحرگاه طنین آنها در کل اشرام سواگرام می‌پیچید. یک راهب خوب بودایی در اشرام اقامت گزیده و با سکوت و رفتار با وقار خود، در دل ساکنان اشرام جای گرفته بود.

هاریجان، ۱۷ اوت ۱۹۴۷

۷۴. درباره نیایش در اشرام

عمده مطالبی که شما درباره نیایش در اشرام می‌گویید، صحیح‌اند. نیایش اشرام، هنوز نیایشی صوری و بی‌روح است، ولی من به این امید که عاقبت روزی تبدیل به نیایشی روح‌بخش شود، به آن ادامه می‌دهم. طبیعت انسان، چه در غرب و چه در شرق، چندان تفاوتی ندارد و تقریباً یکسان است. بنابراین، تعجبی ندارد اگر شما چیز خاصی در نیایش‌های شرقی ندیده‌اید. شاید بتوان گفت نیایش اشرام، آمیخته‌ای است از عناصر شرقی و غربی، و چون من هیچ تعصبی در گرفتن هرچیز خوب از غرب یا جدا شدن از هرچیز نامطلوب شرقی ندارم، ناخودآگاه، هردو را با هم

در آمیخته‌ام. لازمه زندگی جمعی، نیایش جمعی است و به همین دلیل وجود صورت و شکلی برای نیایش نیز ضرورت دارد و این موضوع لزوماً به معنی متظاهرانه و زیانبار بودن آن نیست. اگر رهبر مراسم نیایش جمعی، انسان خوبی باشد، خود نیایش نیز در مجموع نیایش خوبی خواهد بود. به یقین تأثیر روحی حضاری صادق و هوشمند نیز در این نیایش‌های جمعی، تأثیری شگرف است.

نیایش جمعی را نمی‌توان جایگزین نیایش فردی به‌شمار آورد و همان‌طور که شما به‌درستی اشاره کرده‌اید، باید برخاسته از قلب و به‌دور از تکلف باشد. در این صورت است که می‌توان خویشتن را در پیوند با بیکرانگی حس کرد. نیایش جمعی نیز کمکی است برای رسیدن به چنین احساسی. انسان موجودی اجتماعی است و مادام که وظایف اجتماعی خود را به‌جا نیاورده باشد، قادر به یافتن خدا نیست؛ و شرکت در نیایش جمعی شاید بالاترین وظیفه انسان باشد. شرکت در چنین مراسمی، برای کل جمعیتی که در آن حاضر می‌شود، فرایندی پالاینده است. با این حال مانند هر عرف دیگر بشری، اگر مراقب نباشیم، نیایش جمعی به راحتی به امری متکلفانه و حتی متظاهرانه بدل می‌شود. باید روش‌هایی برای اجتناب از تکلف و تظاهر ابداع کرد. در همه موضوعات، به‌ویژه موضوعات روحانی آنچه در نهایت مهم است، عامل فردی است.

مجموعه آثار (۱۹۷۰)

نیایش، سنگ بنای اشراق است؛ پس باید به‌درستی به مفهوم آن واقف بود. نیایش، اگر از قلب برنخیزد اصلاً نیایش نیست. به‌ندرت می‌توان کسی را دید که به وقت غذا خوردن چرت بزند. اهمیت نیایش، هزاران بار بیش از غذاست. اگر کسی هنگام نیایش چرت بزند، باید گفت واقعاً در شرایطی رقت‌انگیز به سر می‌برد. اگر یک‌بار موفق به گزاردن نیایش

نشویم، باید عمیقاً احساس رنج کنیم. نخوردن غذا نباید اهمیتی برایمان داشته باشد، ولی نیایش را هرگز نباید فراموش کنیم. نخوردن غذا گاه برای سلامتی سودمند است، ولی ترک نیایش هرگز.

اگر کسی به هنگام نیایش چرت بزند، احساس رخوت و سستی کند، با افراد کناری خود حرف بزند، توجه خود را بر نیایش معطوف نکند، و افکار خود را سرگردان رها کند به این می‌ماند که عملاً در نیایش شرکت نکرده است. حضور فیزیکی او نیز چیزی جز تظاهر نیست. این فرد مرتکب گناهی مضاعف شده است، زیرا هم در نیایش شرکت نکرده و هم مردم را فریفته است. فریفتن دیگران هم یعنی برخلاف حقیقت عمل کردن و این خود، به معنی زیرپا گذاشتن سوگند حقیقت است.

ولی اگر کسی برخلاف میل و اراده خود دچار خواب‌آلودگی و کسالت شود چه باید بکند؟ چنین اتفاقی هرگز نمی‌افتد. اگر از خواب برخیزیم و مستقیم به سوی مکان نیایش بدویم، خواب‌آلودگی و رخوت قطعاً به سراغمان خواهد آمد. پیش از رفتن به مراسم، خواب را از سر خود بپرانید، دندان‌هایتان را مسواک بزنید و مصمم شوید که به هنگام نیایش، هشیار باقی بمانید. درطول برگزاری مراسم نباید نزدیک یکدیگر بنشینیم، هنگام نشستن باید بدنمان مثل قطعه‌ای چوب کاملاً عمود بر زمین باشد. باید به آهستگی تنفس کنیم و اگر می‌توانیم واژه‌های نیایش را به درستی ادا کنیم، در قرائت آیات و خواندن سرودها به دیگران ملحق شویم و آنها را آرام زیر لب زمزمه کنیم یا به صدای بلند بخوانیم. اگر این کار را هم نمی‌توانیم، باید به تکرار رامانا مشغول شویم. اگر باز هم کنترل بدن خود برایمان دشوار است، باید برخیزیم و سرپا بایستیم. هیچ‌کس، چه بزرگ و چه کوچک، نباید از این کار احساس شرم کند. هر از چندی برخی از بزرگسالان، ولو اینکه خواب‌آلوده هم نباشند، باید برخیزند و سرپا بایستند تا شرم چنین کاری از دیگران هم بریزد.

هر کسی باید بکوشد تا در اسرع وقت معنای جملات و سرودهایی را که خوانده می‌شود بفهمد. حتی اگر کسی زبان سانسکریت نیز نمی‌داند، باید معنای هر آیه را بیاموزد و ذهن خود را بر آن متمرکز سازد.

مجموعه آثار (۱۹۷۲)

۷۵. مدت زمان نیایش

نباید از آن ناخشنود باشیم. در اسلام، روزانه پنج نماز واجب است که هریک از آنها دست‌کم پانزده دقیقه طول می‌کشد و در همه آنها آیات خاصی باید تکرار شوند. نیایش مسیحیان، یک نیایش واحد و پیوسته است که آن هم هر بار پانزده دقیقه به طول می‌انجامد. در کلیساهای کاتولیک و نیز کلیساهای رسمی انگلیس، مراسم مذهبی حداقل نیم ساعت به هنگام صبح، ظهر، و شب طول می‌کشد. این مدت زمان، برای مؤمن، زمان زیادی نیست. از همه اینها گذشته اکنون هیچ‌یک از ما حق تغییر یا جابه‌جایی ترتیب بخش‌های مختلف مراسم نیایش را نداریم. قبلاً درباره همه جوانب این موضوع بحث صورت گرفته و تصمیم نهایی اتخاذ شده است. ما باید ارج نهادن به نیایش خود و لذت بردن از آن را بیاموزیم و از آن به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به بینش و بصیرتی فرخنده و روح‌انگیز بهره بگیریم. باید همه‌روزه طعام و توشه روحانی خود را در آن جست‌وجو کنیم. بیایید به فکر تغییرش نباشیم و در عوض، آن را همان‌گونه که هست بپذیریم و دل و جان خود را به پایش بریزیم.

یادداشت‌های روزانه مهادو دسای، جلد ۱ (۱۹۵۳)

اغلب به مراسم نیایش ما حمله می‌شود، ولی این مراسم اکنون شانزده سال است که برگزار می‌شود. چه مدت زمانی صرف این مراسم می‌شود؟ چه مقدار از این زمان را می‌توان صرفه‌جویی کرد؟ هرکس که ضرورت نیایش را می‌پذیرد، نباید از زمانی که برای آن صرف می‌شود ناخشنود باشد.

مجموعه آثار (۱۹۷۲)

۷۶. گزیده‌ای از یادداشت‌های مانی‌بن^۱

[برگرفته از یادداشت‌های خانم مانی‌بن پاتل از سخنان گاندی، به هنگام مراسم نیایش سحرگاهی اشرام که در سال ۱۹۲۶ برای زنان برگزار می‌شد.] اگر کارگر، تمام کاری را که انجام می‌دهد وقف خدا کند، آن‌گاه می‌تواند به خودشناسی دست یابد. خودشناسی، چیزی جز پاکیزگی نفس نیست.

به سخن دقیق‌تر، فقط کسانی که کار ی‌دی انجام می‌دهند، به خودشناسی نائل می‌آیند چراکه «خداوند، قدرت ضعیفان است.» در اینجا منظور از «ضعیف»، ضعف جسمانی نیست، هرچندکه قدرت این‌گونه ضعیفان نیز خداست؛ ولی در اینجا، کلمه ضعیف را باید به معنی ضعف در وسایل و ابزارها تلقی کنیم.

کارگر باید خوی تواضع را در خود پرورش دهد. کوشیدن در جهت قدرت عقلانی صرف و فراموش کردن سایر جنبه‌ها ممکن است منجر به رشد نوعی هوش شیطانی شود. با انجام کار ذهنی صرف، گرایش‌های

اهریمنی را در خود پرورش می دهیم. از همین روست که گیتا می گوید آن کس که بدون انجام کار بدی چیزی می خورد، درحقیقت از غذای دزدی تغذیه می کند.

فروتنی، با کار آمیخته و از آن جدایی ناپذیر است. به همین دلیل است که آن را کارمایوگا - یا کاری که به سوی رستگاری رهنمون می شود - نامیده اند. انجام کار جسمی فقط به منظور کسب درآمد، کارمایوگا نیست، زیرا هدف از آن، فقط رسیدن به پول است. تمیز کردن و شستن دستشویی ها در مقابل گرفتن پول، یا جنا [وقف، ایثار] نیست؛ ولی اگر همین کار به نیت خدمت و به منظور رعایت بهداشت و برای دیگران انجام گیرد، آنگاه تبدیل به یا جنا می شود. آن کس که با روح خدمت و در کمال خضوع و به نیت نائل آمدن به خودشناسی به کار جسمی ویدی تن می دهد، به خودشناسی می رسد. او خستگی را نمی شناسد و هرگز به اکراه تن به کار نمی دهد.

* * *

اگر می خواهیم این توانایی را در خویش به وجود آوریم که همه را به یک چشم بنگریم، باید تلاشمان این باشد که تنها مالک چیزی باشیم که سایر جهانیان نیز دارای آن اند. مثلاً اگر همه مردم جهان می توانند شیر بنوشند، ما نیز اجازه نوشیدن شیر را داریم. باید به درگاه خدا دعا کنیم و بگوییم «ای خداوند، اگر می خواهی که من به شیر دسترسی داشته باشم، ابتدا آن را به بقیه مردم جهان عطا کن.» ولی چه کسی می تواند چنین دعایی را بر زبان آورد؟ فقط کسی که وجودش آکنده از همدلی با دیگران است و برای سعادت آنها کار می کند. حتی اگر ما قادر به رعایت عملی این اصل نیستیم، باید دست کم چنین روحیه ای را درک و آن را ستایش کنیم.

در حال حاضر، به دلیل اینکه در مراحل نازل قرار داریم، تنها دایمان

به درگاه خدا باید این باشد که هرکار کوچکی را نیز که قادر به انجامش هستیم از ما بپذیرد. حتی اگر در پیمودن این مسیر، پیشرفت زیادی نیز نداریم، از او بخواهیم که به ما قدرت کاستن از مایملک خود را بدهد. نباید چیزی را نزد خود نگاه داریم و آن را متعلق به خود بدانیم، بلکه باید بکوشیم تا آنجا که در توانمان است از دارایی خود چشم‌پوشیم و هر مقدار از آن را که می‌توانیم، رها کنیم.

* * *

خواست‌های هوس‌آلود هم در مرد و هم در زن متداول است. ذهن چنین شخصی دائماً سرگردان و به دنبال یافتن چیزی برای لذت بردن است. ولی باید به این فهم برسیم که این زندگی را نه برای لذت‌جویی که برای خودشناسی به ما اعطا کرده‌اند.

* * *

بزرگداشت روزها و سوگندهای مقدس بدون درک اهمیت آنها، هیچ معنایی ندارد. چنین کاری، فقط زمانی هم برای خود ما و هم برای جامعه سودمند خواهد بود که به معنای آن پی‌بریم و بتوانیم آن را برای دیگران نیز توضیح دهیم. زنان ما روزهای ناگاپانچامی، جانماشتامی، و دیگر روزهای مقدس را بزرگ می‌دارند، ولی باید بفهمند که چرا چنین می‌کنند. شاید معنای ناگاپانچامی، تلقی مار به عنوان نمادی از دشمن باشد و هدف از این تلقی، القای این اصل در ذهن‌ها باشد که انسان نباید حتی به کشتن دشمن خویش نیز دست بی‌آلاید. در این دنیا، هیچ مخلوقی نیست که برای انسان، به اندازه مار زهرآلود باشد - هیچ مخلوقی بجز دیگر انسان‌ها. اگر به کسی برخوریم که وجودش مثل مار مملو از زهر است، باید عشق‌ورزی را نسبت به او بیاموزیم، چندان که گویی وجودش آکنده از شهد است. با چنین کاری، خواهیم آموخت که انسان، موجودی سزاوار پرستش - یا خدمت - است.



به جای اینکه نحوه استفاده از خنجر را به زنان بیاموزیم، بهتر است بی باکی را به آنها آموزش دهیم. دست حمایتگر خدا همواره بر سر ماست. اگر حقیقتاً به وجود خدا اعتقاد داشته باشیم، دیگر از چه کسی خواهیم ترسید؟ اگر حتی خشن ترین و وحشی ترین آدمیان به شما حمله کنند، راماناما را به تکرار بر زبان آورید. خواندن صادقانه خدا و به جدیت تمام توسل به او، شریک ترین اشخاص را نیز می گریزند. ولی اگر چنین اتفاقی هم رخ ندهد، چه اهمیتی دارد؟ در چنین حالتی، باید هنر مردن را نیز آموخته باشیم.

نامه های باپو به خواهران اشرام (۱۹۶۰)

بخش ۳

رامانا: تکرار نام خدا

۷۷. چطور رامانا را تکرار کنیم

گانندی جی در صحبت‌های امروزش به توضیح شرایطی پرداخت که تنها تحت آنهاست که «رامانا» می‌تواند تبدیل به شفایی مؤثر شود. شرط اول، این است که رامانا از دل برخیزد. معنای این سخن چیست؟ مردم برای یافتن داروی دردهای جسمی خود از درنوردیدن سرزمین‌ها و رفتن به آن‌سوی دنیا ابایی ندارند. بیماری جسمی بی‌شک بسیار کم‌اهمیت‌تر از بیماری روح و روان است. «وجود جسمانی آدمی به‌هرحال فناپذیر و از بین‌رفتنی است. ماهیت آن ایجاب می‌کند که پایدار و همیشگی نباشد. با این حال، انسان آن را چنین پراهمیت می‌انگارد، ولی روح فناپذیری را که در درون دارد به‌دست فراموشی می‌سپارد.» کسی که به اثرگذاری رامانا معتقد است، نمی‌تواند تا به این حد برای جسم خود اهمیت قائل شود، بلکه آن را تنها به‌منزله وسیله‌ای برای خدمت به خدا تلقی می‌کند؛

پس برای اینکه آن را شایسته چنین مقصودی سازد، به شیوه‌ای مؤثر - یعنی تکرار رامانا - روی می آورد.

گاندی جی گفت: «نشاندن رامانا در قلب، مستلزم شکیبایی و صبری بی حساب است. ممکن است رسیدن به این هدف و نشاندن رامانا در دل، روزگاران مدید به طول انجامد، ولی نائل آمدن به این هدف به تلاشش می‌ارزد. اما حتی در این صورت نیز، موفقیت فقط و فقط منوط به لطف و احسان خداست.»

رامانا از دل برنخواهد خواست، مگر اینکه انسان صفات حسنۀ حقیقت‌طلبی، صداقت، و پاکی درون و بیرون را در خود پروراند. آنها هر روز به هنگام نیایش سحرگاهی، به تکرار آیاتی می‌پردازند که ویژگی‌های انسانی را که دارای خردی پایدار است برمی‌شمارد. گاندی جی می‌گفت: «هریک از آنها نیز خود می‌تواند به یک استاتاپراجنا - یا مردی با خرد پایدار - بدل شود، به شرطی که حواس خود را تحت انضباط درآورد و فقط به منظور زنده ماندن برای خدمت، بخورد و بیاشامد یا از لذایذ و تفریحات بهره‌مند شود. اگر انسان بر اندیشه‌های خود هیچ کنترلی نداشته باشد؛ اگر خوابیدن در گوشۀ اتاقی که در و پنجره‌هایش بسته‌اند و استنشاق هواهای عفن و آشامیدن آب‌های ناگوار برایش اهمیتی نداشته باشد، تکرار رامانا نیز برای او فایده‌ای دربر نخواهد داشت.»

ولی گاندی جی در ادامه تأکید کرد که این سخن بدان معنا نیست که فرد باید از تکرار رامانا چشم‌پوشد، به این دلیل که آن پاکی و طهارت بایسته را فاقد است. «آن‌کس که رامانا از قلبش برمی‌خیزد، انضباط و کف نفس را نیز به راحتی در خود خواهد یافت و رعایت قوانین سلامت و بهداشت، تبدیل به طبیعت ثانوی وی خواهد شد. زندگی چنین فردی به روانی سپری می‌شود. هرگز آزار کسی را نمی‌خواهد. تحمل رنج برای تسکین

رنج‌های دیگران، بخشی از وجود وی می‌شود و او را از شادمانی و لذتی پایدار و وصف‌ناپذیر انباشته می‌سازد.»

گاندی جی در ادامه گفت: «پس رامانا را باید با پشتکار و بی‌وقفه در تمام ساعات بیداری خود تکرار کنند. اگر چنین کنند، در نهایت، حتی در خواب نیز با آنها خواهد ماند و لطف خداوند، آنان را از سلامت کامل جسم، روان و روح خواهد انباشت.»

سخنرانی نیاش، دهلی‌نو، ۲۵ مه ۱۹۴۶

۷۸. بذری که به بار نشست

من شش یا هفت سالگی تا شانزده سالگی را در مدرسه سپری کردم. آنجا همه چیز به من آموختند بجز مذهب. می‌توانم بگویم مطالبی را که معلم‌انم بدون هیچ تلاشی می‌توانستند به من بیاموزند، هرگز نیاموختم. با این حال، اینجا و آنجا از محیط اطراف خودم چیزهایی فراگرفتم. کلمه مذهب را من در اینجا به معنای وسیع‌تر آن به کار می‌برم و منظورم خودشناسی و شناخت خویشتن است.

من که از پدر و مادری که مذهبشان وایشناوا بود به دنیا آمده بودم، باید غالب اوقات به معبد می‌رفتم. چنین کاری هرگز رغبتی در من برنمی‌انگیخت. از زرق و برق آنجا خوشم نمی‌آمد. شایعاتی نیز مبنی بر انجام برخی کارهای غیراخلاقی در آنجا شنیده و به رفتن به آنجا بی‌علاقه شده بودم. چنین بود که از معبد هم چیزی نصیب من نشد.

ولی آنچه را آنجا نیافته بودم، خدمتکار سالخورده خانواده ما، که پرستار من بود، برایم مهیا ساخت. نامش رامبها بود و محبتش را نسبت به خودم هنوز به یاد دارم. من در دل خود ترسی از ارواح و اشباح داشتم.

رامبها تکرار رامانا را به عنوان دواي زائل کردن اين ترس به من عرضه کرد. من بيش از آنکه به داروي او ايمان داشته باشم، به خودش مؤمن بودم؛ پس در آن سنين حساس برای درمان ترس خود از اشباح و ارواح، تکرار رامانا را آغاز کردم. البته دوره اين کار کوتاه بود؛ ولی دانه زیبایی که در کودکی کاشته شده بود، بی ثمر نماند. اگر امروز رامانا درماني بی چون و چرا برای من است، به گمانم به دانه ای بازمی گردد که آن زن نیک سیرت در وجود من کاشت.

زندگی من (۱۹۶۹)

۷۹. راما کیست؟

می پرسید راما چیست؟ من می توانم معنی این واژه را برایتان توضیح دهم، ولی در این صورت تکرار این اسم تقریباً برایتان بی ثمر خواهد بود. ولی اگر ابتدا این نکته را درک کنید که راما همان کسی است که شما در صدد پرستش او هستید و سپس نام او را به تکرار بر زبان آورید، آن گاه گنجینه وفور و فراوانی بر شما گشوده خواهد شد. ممکن است مثل طوطی نام او را تکرار کنید؛ با این حال، همین تکرار هم به حالتان مفید خواهد بود چرا که برخلاف طوطی، در پس تکرار شما هدف و مقصدی پنهان است. به این ترتیب، به نماد هم نیازی نخواهید داشت. تولا سیداس نیز بر این اعتقاد است که نام راما قدرتمندتر از خود راماست و می گوید بین واژه راما و معنای این واژه، رابطه ای وجود ندارد. محتوای معنایی آن را بعداً خود مؤمن براساس ماهیت ايمان خود پر خواهد کرد.

زیبایی این تکرار در همین است. در غیر این صورت اثبات اینکه چنین دارویی قادر است حتی از فردی کم هوش و ساده لوح، انسانی جدید

بسازد، غیر ممکن بود. فرد مؤمن فقط باید یک شرط را احراز کرده باشد: تکرار این نام نباید به منظور ریاکاری یا فریب دیگران انجام شود، بلکه باید با اراده و ایمان، به تکرار آن همت گماشت. اگر کسی با استقامت و پشتکار به تکرار این نام روی آورد، کوچک‌ترین شکی ندارم که گنجینه ثروت‌های جهان بر او گشوده خواهد شد. هر آن‌کس که شکیبایی بایسته و لازم را داشته باشد، می‌تواند واقعیت این سخن را در خود بیابد.

روزها و گاه سال‌های متمادی، ذهن همچنان سرگردان و ناآرام است. همین‌که فرد خود را به تکرار نام مشغول می‌کند، جسم، بی‌تاب خوابیدن می‌شود. عوارضی بسیار دردناک‌تر از این هم گاه خودنمایی می‌کنند. با این حال، اگر جوینده با صبر و استقامت به تکرار خود ادامه دهد، شکوفه بی‌تردید به بار می‌نشیند. رسیدن نخ و تبدیل آن به پارچه، موفقیتی کاملاً مادی است، ولی جز با شکیبایی فراوان نمی‌توان به آن دست یافت. انجام کارهای دشوارتر از نخریسی تلاشی بیشتر را از جانب ما می‌طلبد. پس آن‌کس که در پی کسب «برترین» است، باید انضباطی را که لازمه آن است به مدتی بسیار طولانی تحمل کند و هرگز افسرده و ناامید نشود.

به گمانم اکنون همه پرسش‌های شما را پاسخ گفته‌ام. اگر ایمان دارید، در همه حال نام را تکرار کنید؛ چه در حال نشستن، چه ایستادن، چه آن‌گاه که دراز کشیده‌اید، چه وقت خوردن، و چه آشامیدن. اگر کل دوره حیات شما نیز بر این کار بگذرد، جای ناامیدی نیست. اگر این کار را پیشه خود سازید، آرامش روان هر روز بیش از پیش نصیبتان خواهد شد.

یادداشت‌های روزانه مهادو دسای، جلد ۱ (۱۹۵۳)

پرسش: غالباً عنوان کرده‌اید که وقتی از راما سخن می‌گویید، منظور تان

حاکم همه عالم است، نه آن راما که پسر سلطان^۱ «داشاراتا»^۱ بود. ولی از سوی دیگر، می بینیم که رامادون^۲ تنها به «سیتا راما»^۳ و «راجا راما»^۴ توسل می جوید و در پایان آن نیز عبارت «پیروز باد راما، سرور رسیتا» را سر می دهد. پرسش من این است که اگر این راما پسر سلطان^۱ «داشاراتا» نیست، پس کیست؟

پاسخ: من این پرسش ها را قبلاً پاسخ گفته ام، ولی در این یکی نکته ای جدید وجود دارد که پاسخ می طلبد. شکی نیست که در رامادون، نام های راجا راما و سیتا راما تکرار شده اند. آیا این راما، همان پسر داشاراتا نیست؟

تولاسیداس این پرسش را پاسخ گفته است. ولی من در اینجا می خواهم نظر خودم را مطرح کنم. قدرتمندتر از راما، نام اوست. دارمای^۵ هندو مثل اقیانوسی ژرف و بی انتها مملو از مرواریدهای گرانبهاست. هرچه عمیق تر در آن غوص کنید، گنجینه های بیشتری می یابید. در کیش هندو، خدا را با نام هایی متعدد می شناسند. بی شک هزاران نفر راما و کریشنا را شخصیت هایی تاریخی می دانند و معتقدند که خداوند به راستی و در عالم واقع در صورت راما، پسر داشاراتا، بر روی این زمین ظاهر شده است و انسان می تواند با پرستش او به رستگاری برسد. همین موضوع را درباره کریشنا نیز صادق می دانند.

تاریخ، تخیل، و حقیقت چنان درهم آمیخته و پیچیده اند که جدا ساختن آنها از یکدیگر تقریباً ناممکن است. من همه نام ها و شکل هایی را که به خدا نسبت داده شده اند، به عنوان نمادهایی که همگی بر یک رامای بی شکل و همه جا حاضر دلالت می کنند، پذیرفته ام. چنین است که راما -

۱ و ۲ و ۳ و ۴. شخصیت های اسطوره ای هند. - م.

۵. Dharma، قوانین حاکم بر هستی. - م.

که او را به عنوان سرورِ سیتا و پسر اشاراتا توصیف کرده‌اند - برای من ذاتی قاهر و قدرتمند است که نامش اگر بر قلب حک شود، هر رنج روانی، اخلاقی، و روحی را از وجود آدمی می‌زداید.

هاریجان، ۲ ژوئن ۱۹۴۶

۸۰. قدرت رامانا

رامانا باید از ژرفای دل آدمی برخیزد و تکرار شود؛ در این صورت مهم نیست اگر واژه‌ها هم نادرست تلفظ شوند. واژه‌های مقطعی که از قلب سر برمی‌زنند، در پیشگاه خدا مقبول‌اند. حتی اگر در دل انسان فریاد «مارا، مارا» سر داده شود [تلفظ برعکس واژه رامانا - به معنی میرا و فناپذیر]، این تمنای قلبی در ستون بستانکار انسان ثبت می‌شود. برعکس این امر هم صادق است: ولو اینکه تلفظ صحیح نام رامانا بر زبان جاری باشد، اگر صاحب آن قلب راوانا^۱ باشد، تکرار صحیح نام رامانا در ستون بدهکار وی ثبت خواهد شد.

تولاسیداس، سرود ستایش رامانا را از آن رو سرن داد که متظاهران و ریاکاران که «نام خدا را بر زبان دارند و خنجری در زیر دست» از او تقلید کنند و بهره بگیرند. محاسبات عاقلانه چنین کسانی باطل در خواهد آمد، در حالی که اشتباهات ظاهری آن کس که رامانا را بر قلب خود حک کرده است، موجب پیروزی او می‌شوند. تنها راماست که می‌تواند طالعی نیک را برای آدمی رقم زند و همان‌گونه که شاعری به نام سورداس، یا عاشق خدا، می‌سراید:

۱. ravana، یکی از شخصیت‌های منفی در افسانه رامایانا. وی سیتا، همسر رامانا، را دزدید و او را اسیر کرد، ولی در نهایت از رامانا شکست خورد و کشته شد. - م.

چه کسی طالع نیک مرا رقم خواهد زد؟
 آه، چه کسی جز راما؟
 دوست او، هر آن کسی است که طالعش بر او نور تابانده است،
 نه آن کس که طالعش از او روی گردانده است.

به این ترتیب، خواننده باید به روشنی دریافته باشد که راما ناما با قلب آدمی سروکار دارد. هرگاه روان انسان و زبان او با یکدیگر همخوانی نداشته باشند، قول زبان کذب و خطاست و چیزی بیش از تظاهر و بازی با کلمات نیست. شاید تکراری از این گونه دنیا را بفربید، ولی آیا راما که در قلب آدمی جای دارد نیز فریب خواهد خورد؟

هانومان^۱ دانه‌های گردنبندی را که سیتا به رسم هدیه به او داده بود شکست تا ببیند آیا درون آن نام راما حک شده است یا خیر. برخی ملازمان و درباریان که خود را حکیم می‌انگاشتند از او پرسیدند که چرا احترام گردنبند سیتا را نگاه نمی‌دارد. پاسخ هانومان این بود که اگر در این دانه‌ها نام راما حک نشده باشد، گردنبندی که سیتا به او هدیه کرده است، جز باری بر گردن او نیست. درباریان به طعنه گفتند: «آیا نام راما در قلب خودت حک شده است؟» هانومان چاقوی خود را برکشید و با ضربتی سینه خود را شکافت و گفت: «حال به درون سینه‌ام بنگرید، بگوئید بدانم آیا جز نام راما در آن می‌بینید؟» درباریان از سخن خود شرم کردند. از آسمان، گل بر سر هانومان باریدن گرفت و از آن روز هرگاه داستان راما خوانده می‌شود، نام هانومان نیز تداعی می‌شود. این حکایت، شاید افسانه‌ای یا داستانی برساخته درام‌نویسی بیش نباشد؛ ولی مفهوم و روح آن برای همه عصرها باقی است: تنها آنچه در قلب انسان است حقیقی است. مجموعه آثار (۱۹۶۸)

۱. Hanuman، یکی از شخصیت‌های اسطوره‌ای کتاب رامایانا. - م.

آن‌کس که هرگز آرامش را در قلب خود تجربه نکرده و در جست‌وجوی آن است، بی‌شک رامانا را اکسیر اعظم و کیمیای خود خواهد یافت. خدا را به هزار اسم نامیده‌اند و این، معنایی ندارد جز اینکه صفات او بی‌پایانند و او را به هر نامی می‌توان خواند. به همین دلیل است که خدا و رای هر نام و میرا از هر صفت نیز هست. ولی برای ما موجودات فانی، تصور نامی برای او و تکیه بر آن نام، بی‌نهایت ضروری است. در این روزگار، حتی بی‌سوادان و درس‌ناخواندگان نیز می‌توانند به ماترای اکاکشارا^۱ [«اوم»]^۲ در قالب رامانا توسل جویند. درحقیقت، تکرار رامانا شامل اکاکشارا نیز می‌شود و فرقی بین «اوم» و «راما» وجود ندارد. ولی با توسل به منطق نمی‌توان ارزش تکرار نام او را اثبات کرد. فقط اگر کسی نام را با ایمان تکرار کند، ارزش آن را خواهد دانست.

مجموعه آثار (۱۹۶۹)

اگر هر سحرگاه به هنگام برخاستن از خواب و هر شامگاه پیش از رفتن به رختخواب نام «راما» را تکرار کنید، روز را به راحتی و شب را بدون دیدن کابوس سپری خواهید کرد.

مجموعه آثار (۱۹۶۷)

۱ و ۲. Ekakshara، متشکل از دو بخش «eka» به معنی یک، و «akshara» به معنی زائل‌نشدنی و پایدار: «موجود واحدی که پایدار است». این عبارت، به نام «اوم» (Om) اطلاق می‌شود. در کیش هندو، این کلمه تک‌هجایی (اوم) شامل کل عالم هستی می‌شود. حرف اول این کلمه (O)، اولین حرف صدادر زبان سانسکریت و حرف آخر آن (m)، آخرین حرف بی‌صدا در سانسکریت است. به این ترتیب این کلمه تک‌هجایی، همه حروف را (نمادی از کل عالم) دربرمی‌گیرد. «اوم» کلمه‌ای است که بسیاری از هندوها، آن را به عنوان ماترای خود تکرار می‌کنند. - م.

۸۱. فرمولی که آزموده شده است

یادکردن سوگند، تحت اضطرار و در شرایطی خاص، آسان است؛ ولی پایبند ماندن به آن، آن هم درمیانه اغواها و وسوسه‌ها، بسیار دشوار است. در چنین شرایطی، تنها یاری‌گر ما خداست. از این‌رو بود که من در گردهمایی [سالمندان در دهکده ودچی] تکرار راما ناما را توصیه کردم. در نگاه من راما، الله، و خدا همگی واژگانی مترادف‌اند. من دریافته بودم که آن انسان‌های ساده لوح، خود را به دست فریب سپرده‌اند و گمان می‌کنند که من در لحظه اضطرار و گرفتاری بر آنها ظاهر شده‌ام. من بر آن بودم که این خرافه را از آنها دور کنم. خود می‌دانستم که بر هیچ‌کس ظاهر نشده‌ام و تکیه آنها بر موجودی فانی و ضعیف و شکننده، توهم محض بوده است. چنین بود که فرمولی ساده و آزموده شده را بر آنها عرضه کردم که هرگز شکست نمی‌پذیرد، و این فرمول، چیزی نبود جز توسل به یاری خدا، هر سحرگاه پیش از طلوع و هر شامگاه پیش از خواب، برای توفیق در پایبندی به سوگندها، میلیون‌ها هندو او را به نام راما می‌شناسند. در کودکی به من آموختند که وقتی ترس وجودم را فرامی‌گیرد، به راما پناه ببرم. بسیاری از همراهان و یاران خود را می‌شناسم که به هنگام نیاز و اضطرار، راما ناما برایشان بزرگ‌ترین آرامش و تسکین بوده است. من این فرمول را به دارالها [قبیله‌ای جنگجو در گجرات] و غیرقابل لمس‌ها [طبقه نجس‌ها] هم عرضه کردم. به آن دسته از خوانندگان روزنامه که معلومات زیاد نگاهشان را تیره و ایمانشان را فرسوده کرده است نیز، همین فرمول را توصیه می‌کنم. دانسته‌هایمان ما را از بسیاری مراحل زندگی گذر می‌دهند، ولی در لحظه خطر و آن هنگام که وسوسه دام می‌گستراند، علم و دانسته‌های ما درمی‌مانند و هیچ از آنها بر نمی‌آید. راما ناما برای آنهایی نیست که به هر راه ممکن درصدد فریب خداوند و

سودای نجات هم می‌پروراند. رامانا از آن کسانی است که در هر قدم ترس خدا را در دل دارند، آنان که می‌خواهند بر نفس خود لگام بزنند، اما نمی‌توانند.

هند جوان، ۲۲ ژانویه ۱۹۲۵

۸۲. به سخره گرفتن رامانا

پرسش: می‌دانید، ما آن قدر جاهل و ناآگاهیم که به جای تأسی به مردان بزرگ خود و به کار بستن آموزه‌های آنان در زندگی، به پرستش تصاویر و تندیس‌های آنها پرداخته‌ایم. معبدی به نام «معبد گاندی» که به تازگی گشوده شده، دلیلی زنده بر این مدعاست. وجود بانکی به اسم «بانک رامانا» در بنارس و پوشیدن لباس‌هایی که عبارت رامانا بر آنها نقش بسته، به اعتقاد من کاریکاتور رامانا و حتی اهانت به آن است. آیا فکر نمی‌کنید که در چنین شرایطی، تشویق مردم به تکرار رامانا و تلقی آن به عنوان شفایی مؤثر برای همه دردها، می‌تواند به جهل و ریاکاری دامن بزند؟ تکرار رامانا اگر از دل برآید، می‌تواند درمانی مؤثر باشد، ولی به اعتقاد من، فقط آموزش صحیح مذهبی است که می‌تواند ما را به چنین مرتبه‌ای برساند.

پاسخ: حق با شماست. اطراف ما را چنان خرافه‌پرستی و ریاکاری فراگرفته است که انسان حتی از انجام کار صحیح نیز واهمه دارد. ولی اگر به ترس میدان دهیم، حتی حقیقت نیز باید قربانی شود. قانون طلایی، این است که بی‌باکانه بر سر آنچه صحیح می‌پنداریمش بایستیم و براساس آن رفتار کنیم. ریا و ناراستی همواره در این عالم هست. اگر ما کار صحیح را انجام دهیم و راه راست را بیماییم، ناراستی نه تنها افزایش نمی‌یابد، بلکه

از آن کاسته می‌شود. خطر اینجاست که آن هنگام که تمام اطرافمان را نادرستی و سیاهی فرامی‌گیرد، ما نیز ممکن است به آن مبتلا شویم و خودفریبی را آغاز کنیم. باید هشیار باشیم که مبدا از سر کاهلی و جهل خطایی از ما سر بزند. هشپاری و مراقبه، تحت هر شرایطی، اصلی ضروری است. آن‌کس که هواخواه حقیقت است، جز این نمی‌تواند رفتار کند. حتی شفایی قدرتمند و بی‌چون و چرا مثل رامانا نیز می‌تواند، در نتیجه عدم هشپاری و مراقبت، بی‌ثمر و تبدیل به خرافه‌ای شود افزون بر بی‌شمار خرافات دیگر.

ماربجان، ۲ ژوئن ۱۹۴۶

۸۳. رامانا نباید متوقف شود

پرسش: آیا انسان، هنگامی که در حال سخن گفتن است یا زمانی که مشغول فعالیت ذهنی است و یا وقتی به ناگاه نگرانی بر او حاکم می‌شود، باز هم می‌تواند رامانا را در دل تکرار کند؟ اگر می‌تواند، چگونه؟

پاسخ: تجربه نشان می‌دهد که انسان می‌تواند در هر حالتی حتی به هنگام خواب چنین کند، به شرطی که رامانا در قلب او جای گرفته باشد. اگر این کار تبدیل به عادت شده باشد، درست مثل قلب که در هر شرایطی می‌تپد، تکرار نام از اعماق قلب نیز به بخشی از طبیعت انسان تبدیل می‌شود. در غیر این صورت، رامانا فقط انجام کاری مکانیکی است و یا حداکثر فقط به سطح دل راه یافته است. آن زمان که رامانا حکومتش را بر قلب تثبیت کند، مسئله تکرار کلامی دیگر محلی از اعراب نخواهد داشت؛ چرا که در این حالت، رامانا از سطح سخن فراتر می‌رود. ولی باید این را نیز گفت که کسانی که به این حالت نائل آمده‌اند، بسیار نادر و اندک‌شمارند.

هیچ شکی نیست که رامانا همه قدرتی را که به آن نسبت می دهند، داراست. هیچ کس صرفاً به این دلیل که می خواهد، نمی تواند رامانا را در قلب خود جایگزین کند. تلاشی خستگی ناپذیر و در کنارش شکیبایی و صبر لازمه آن است. انسان برای یافتن کیمیا - که وجود خارجی هم ندارد - تا چه اندازه کوشش و صبر نثار کرده است؟ بی شک نام خدا بی نهایت غنی تر و ارزشمندتر و همواره نیز در دسترس است.

پرسش: اگر به دلیل فشار یا ضرورت های کاری، انسان نتواند عبادت روزانه خود را به این شکل که تجویز شد ادا کند، آیا زبانی دربر خواهد داشت؟ برای کدام یک از این دو باید الویت قائل شد؟ خدمت یا تسبیح؟ پاسخ: ضرورت کار یا خدمت یا شرایط ناموافق، هرچه که باشد، رامانا نباید متوقف شود. شکل خارجی آن، براساس موقعیت های مختلف، متفاوت خواهد بود. نبود تسبیح باعث قطع رامانا، که جایگاهی همیشگی در دل یافته است، نمی شود.

هاریجان، ۱۷ فوریه ۱۹۴۶

۸۴. رامانا و خدمت به مردم

پرسش: آیا انسان می تواند تنها با تکرار رامانا و بدون خدمت به مردم به خودشناسی دست یابد؟ من این پرسش را از آن رو مطرح می کنم که برخی از خواهران من می گویند جز رسیدگی به امور خانواده و گه گاه نیز دستگیری از فقرا، به انجام کار دیگری نیاز ندارند.

پاسخ: این پرسش، نه تنها زنان، بلکه بسیاری از مردان را نیز به شبهه انداخته و مرا نیز سخت به ستوه آورده است. مکتبی فلسفی وجود دارد که بی عملی کامل و اندیشه بی ثمر بودن هر تلاشی را تعلیم می دهد. من

هیچ‌گاه نتوانسته‌ام با نظر تمجید به این آموزه بنگرم، ولی تنها به منظور تأیید زبانی، تعبیر، و تلقی خود را از آن بیان کرده‌ام. من متواضعانه معتقدم تلاش برای رشد انسان ضرورت دارد و باید بدون توجه به نتایج به آن روی آورد. راما‌نا یا چیزی معادل آن، نه به دلیل خود تکرار که به دلیل تصفیه و تزکیه حاصل از آن و به عنوان کمکی برای پیشبرد تلاش و طلب راهنمایی مستقیم از بالا، ضروری است. به همین دلیل هیچ‌گاه نمی‌توان آن را جایگزینی برای تلاش انگاشت. هدف از راما‌نا، قدرت بخشیدن به تلاش و هدایت آن در مسیر صحیح است.

اگر هر تلاشی بیهوده است، پس رسیدگی به خانواده و کمک‌گاه به‌گاه به فقرا چه معنی دارد؟ نطفه و جوانه خدمت به خلق نیز در همین تلاش‌ها نهفته است. در نگاه من، خدمت به خلق یعنی خدمت به بشریت؛ درست به همان‌گونه که خدمت به خانواده همین معنی را دارد. خدمت به خانواده بدون وابستگی به آن، فرد را ناگزیر به سوی خدمت به خلق سوق می‌دهد. راما‌نا برای انسان وارستگی و آرامش به ارمغان می‌آورد و هیچ‌گاه در لحظات سخت او را از تعادل خارج نمی‌کند. من بر این باورم که خودشناسی بدون خدمت به فقیرترین مردمان و یکی دانستن خویش با آنها غیرممکن است.

هند جوان، ۲۱ اکتبر ۱۹۲۶

۸۵. راما‌نا و درمان طبیعی

خوشحال خواهید شد اگر بگویم وقتی کتاب کوهن^۱ را به نام علم جدید

۱. Richard Kuhn (۱۹۶۷-۱۹۰۰)، بیوشیمیست آلمانی و برندهٔ جایزهٔ نوبل شیمی در

سال ۱۹۳۸. - م.

شفابخشی^۱ و کتاب جاست را تحت عنوان بازگشت به طبیعت^۲، بیش از چهل سال پیش خواندم، مصمانه به درمان طبیعی گرویدم. باید اقرار کنم که قادر نبوده‌ام به‌طور کامل به مفهوم بازگشت به طبیعت پی ببرم و این امر، نه به دلیل عدم تمایل من که به دلیل جهل و غفلتم بوده است. من اکنون می‌کوشم نظام درمان طبیعی را که مناسب حال میلیون‌ها هندی فقیر باشد، پیروانم و توسعه دهم. می‌کوشم همتم را بر روی ترویج چنین درمانی متمرکز کنم که می‌توان با توسل به خاک، آب، نور، هوا، و فضای باز به آن دست یافت. این رویکرد، به‌طور طبیعی انسان را به‌سوی این آگاهی رهنمون می‌شود که شفای برتر همه دردها، تکرار نام خدا از اعماق دل است که در اینجا، میلیون‌ها نفر او را «راما» می‌خوانند و میلیون‌ها نفر دیگر الله می‌نامند. این تکرار قلبی، این الزام را نیز با خود به همراه دارد که قوانینی را که طبیعت برای انسان مقرر داشته بشناسیم و به آنها پایبند بمانیم. این سلسله استنتاج، ما را به این نتیجه می‌رساند که پیشگیری مقدم بر درمان است و به این ترتیب، انسان، ناگزیر به رعایت قوانین بهداشت یا به عبارت دیگر، پاکیزگی ذهن، جسم، و محیط اطرافش می‌شود.

ماريجان، ۱۵ ژوئن ۱۹۴۷

تلقى من از درمان طبیعی، مثل هر چیز دیگر، عوض شده و تکامل یافته است. اکنون سال‌هاست بر این اعتقادم که اگر کسی از حضور خدا آکنده و به مرتبه وارستگی و عدم تعلق رسیده باشد، می‌تواند به‌رغم عمر طولانی، بر ضعف و ناتوانی فائق آید. من براساس مشاهده و نیز مطالعه متون به این نتیجه رسیده‌ام که وقتی کسی به ایمان کامل نسبت به آن

قدرت نادیدنی نائل و از امیال رها می شود، جسم نیز در درون، دستخوش تحول می شود. چنین حالتی صرفاً با خواستن پدید نمی آید. لازمه رسیدن به آن، مراقبه دائمی و شکیبایی و صبر است. و حتی اگر همه اینها را نیز داشته باشیم، ولی رحمت خدا شامل حال انسان نشود، تلاش هایش بیهوده و بی ثمرند.

گزارش مطبوعاتی، ۱۲ ژوئن ۱۹۴۵

درمان طبیعی یعنی همان درمانی که مناسب انسان و درخور اوست. منظور ما از «انسان»، فقط انسان به عنوان جانور نیست، بلکه مقصود مخلوقی است که علاوه بر جسم، دارای روح و روان نیز هست. برای چنین موجودی، رامانا حقیقی ترین درمان طبیعی است که هرگز در اثرگذاری اش شکی نیست. عبارت «رامابانا» یا درمان قطعی و مسلم نیز از همین ترکیب رامانا گرفته شده است. طبیعت نیز خود شاهدی بر این مدعاست که تکرار این نام، شفایی ارزشمند برای دردهای انسان است. مهم نیست بیماری و دردی که انسان از آن در رنج است چیست، تکرار رامانا اگر از قلب برآید، شفایی بی چون و چراست. خدا نام های متعددی دارد. هر انسانی می تواند آن نامی را که بیش از همه بر دلش می نشیند برگزیند. ایشوارا، الله، خدا، و God همگی یک معنا دارند. نکته فقط این است که تکرار نام او نباید طوطی وار صورت پذیرد، بلکه باید زاده ایمان باشد... آدمی باید به جست و جو برخیزد و راه های درمان را به پنج عنصر که تن او از آنها ترکیب یافته است محدود بداند؛ این پنج عنصر عبارت اند از خاک، آب، آکاش [فضا]، خورشید، و هوا. بی شک، رامانا باید در هر شرایطی همراه انسان باشد. اگر به رغم همه اینها، مرگ نیز به ناگاه چهره نماید چه باک؟ نه تنها باکی از آن نباید به دل راه دهیم، بلکه باید با آغوش باز پذیرایش شویم. علم تاکنون هیچ راهی برای فناپذیر ساختن این تن

نیافته است. فناپذیری ویژگی روح است. روح، به یقین نامیرا و باقی است، ولی وظیفهٔ انسان است که پاکی آن را بازنمایاند.

هاریجان، ۳ مارس ۱۹۴۶

شری گانش شاستری پزشکی، پس از خواندن مقالهٔ بالا به من گفت که در آیورودا^۱ نیز شواهد فراوانی دال بر اثرگذاری رامانا به عنوان شفا و درمانی برای همهٔ دردها وجود دارد. درمان طبیعی، جایگاه خاصی دارد و در میان همهٔ درمان‌های طبیعی، رامانا مهم‌ترین است. چاراکا، واگباتا، و دیگر غول‌های عالم پزشکی در هند باستان نوشته‌اند که نام معروف خدا رامانا نیست، بلکه ویشنوست. من شخصاً از دورهٔ کودکی شیفتهٔ تولاسیداس بوده‌ام و از همین‌رو خدا را با نام رامانا ستایش کرده‌ام؛ ولی می‌دانم که اگر انسان، که با اُمکار^۲ شروع کرده است، به گسترهٔ وسیع نام‌های خدا نیز دست یابد، که در همهٔ اقلیم‌ها و کشورها و زبان‌ها جاری و ساری است، نتیجه یکسان خواهد بود. خدا و قانون او یکی هستند. پس رعایت و پایبندی به قانون او نیز بهترین عبادت است. انسانی که با قانون یکی می‌شود، دیگر نیازمند تکرار زبانی نام نخواهد بود. به عبارت دیگر، آن‌کس که تمرکز بر خدا و توجه به او برایش مثل نفَس طبیعی شده، چنان با روح خدا درآمیخته که دانش و آگاهی‌اش از قانون و پایبندی‌اش به آن، طبیعت ثانوی وی شده است. چنین کسی داروی دیگری نمی‌خواهد.

حال، پرسشی که مطرح می‌شود این است که چرا با وجود در دست داشتن شاه و سلطان درمان‌ها، آگاهی‌مان از آن تا این اندازه اندک است و حتی آنان که از وجود چنین شفا و درمانی آگاه‌اند، خدا را یاد نمی‌کنند و

۱. Ayurveda، نظام درمان طبیعی هندی. - م.

۲. Omkar، گونه‌ای دیگر از واژهٔ om (نام مقدس). - م.

اگر هم یاد می‌کنند، تکرارشان نه از اعماق دل که به لقلقه زبان است... پزشکان، حکیمان، و عطاران این شفای برتر و مؤثر را تجویز نمی‌کنند و ایمانی هم به آن ندارند. اینان اگر اقرار می‌کردند که چشمه رود مقدس گنگ در هر خانه‌ای یافت می‌شود، حرفه خود یا وسیله امرار معاششان را از کف می‌دادند. پس به ناچار بر پودرها و معجون‌های خود تکیه می‌کنند و آن را شفای بی‌چون و چرا می‌دانند. این داروها نه تنها وسیله تأمین نان پزشکان‌اند، بلکه گویی بیماران نیز در آنها تسکینی می‌یابند. هر پزشک و حکیمی اگر چند نفری را که می‌گیرند «فلان پودر و معجون را به من بده تا درمان شوم» بیابد، کار و کاسبی‌اش پایدار خواهد ماند.

ولی این را نیز باید به‌خاطر سپرد که اگر خود پزشکان از قدرت معجزه‌آسای تکرار نام خدا آگاه نباشند، تجویز آن به بیمار نیز هیچ سودی دربر نخواهد داشت. راما ناما یک شعار پیش‌پا افتاده و مبتذل نیست، بلکه دارویی است که جز با محک تجربه نمی‌توان به ارزش آن پی برد. تنها و تنها آن‌کس که خود شخصاً آن را تجربه کرده باشد می‌تواند تجویزش کند، و نه هیچ‌کس دیگر.

هارپجان، ۲۴ مارس ۱۹۴۶

کوچک‌ترین تردیدی ندارم که ترویج و اشاعه راما ناما و زندگی پاکیزه، بهترین و ارزان‌ترین راه‌های پیشگیری از بیماری‌هاست. غم‌انگیز است که پزشکان و حکیمان از راما ناما به‌عنوان برترین درمان‌ها بهره نمی‌گیرند. در کتاب‌های مربوط به طب طبیعی هندی، جایی به راما ناما اختصاص داده نشده است، مگر به شکل جادو و طلسم که آن هم مردم را هرچه بیشتر به چاه خرافه‌پرستی فرو می‌کشاند. راما ناما برترین قانون طبیعت و عاری و پاک از خرافه است. هر آن‌کس که آن را رعایت کند، از بیماری‌ها و آزاد است و هر آن‌کس که از بیماری‌هاست، این قانون را رعایت می‌کند. همان قانونی که

آدمی را از بیماری مصون می‌دارد، برای شفا و درمان او نیز مؤثر است. حال، پرسش به جا و مناسبی که مطرح می‌شود، این است که چرا کسی که رامانا را مرتب تکرار می‌کند و زندگی پاکیزه و سالمی را هم در پیش گرفته است نیز، به بیماری مبتلا می‌شود؟ باید به خاطر داشته باشیم که انسان ماهیتاً ناکامل است. انسانِ صاحبِ اندیشه و فکور، به یافتن کمال برمی‌خیزد، ولی هرگز به آن دست نمی‌یابد. باین حال، نادانسته و بی‌خبر، در این مسیر لنگ‌لنگان راه می‌سپارد.

تمامی قانون خدا در زندگی پاکیزه خلاصه شده است. شرط اول قدم آن است که آدمی محدودیت‌های خود را بازشناسد. بدیهی است لحظه‌ای که از آن محدودیت‌ها پای فراتر می‌نهد، دچار بیماری می‌شود. پس رژیم غذایی متعادلی که براساس نیازهای انسان تنظیم شده باشد، او را از بیماری باز می‌رھاند. ولی چطور می‌توان فهمید که رژیم مناسب ما چیست؟ از این دست پرسش‌ها و معماها، بسیار می‌توان طرح کرد. جان کلام این است که هرکس باید پزشک خود باشد و محدودیت‌های خود را بشناسد. کسی که چنین می‌کند، بی‌تردید تا ۱۲۵ سال می‌زید.

دوستان پزشک ادعا می‌کنند که کار آنان نیز چیزی جز مطالعه قوانین طبیعت و سپس عمل براساس آن قوانین نیست و نتیجه می‌گیرند که بهترین تجویزکنندگان درمان طبیعی هم آنها هستند. ولی نکته این است که هر چیزی را می‌توان به این شکل توجیه کرد. آنچه من در پی بازگویی‌اش هستم، فقط این است که هر چیزی غیر از رامانا، کاملاً خلاف درمان طبیعی است. آدمی هرچه از این اصل اساسی فاصله می‌گیرد، از درمان طبیعی نیز دورتر می‌شود.

براساس چنین تفکری، من درمان طبیعی را به استفاده از پنج عنصر طبیعت محدود می‌دانم. ولی حکیم و پزشکی که از این فراتر می‌رود و از گیاهانی که در اطراف خانه‌اش رشد می‌کنند فقط برای خدمت به بیماران،

و نه برای پول، بهره می‌گیرد، می‌تواند ادعا کند که در جهت درمان طبیعی گام برمی‌دارد. ولی چنین حکیمان و پزشکانی را کجا می‌توان یافت؟ امروز، اغلب آنان درگیر کسب درآمد هستند. تحقیق را به کلی کنار گذاشته‌اند و به دلیل همین حرص و کاهلی ذهن آنان است که علم آیورودا [درمان طبیعی] چنین زوال یافته و منحل شده است.

هاریجان، ۱۹ مه ۱۹۴۶

تا آنجا که به یاد دارم مادرم به من دارو می‌خوراند، ولی به طلسم و جادو نیز اعتقاد داشت. دوستان تحصیل کرده و درس خوانده نیز به این چیزها معتقدند، ولی من معتقد نیستم. بین رامانا، به گونه‌ای که من آن را می‌فهمم، و طلسم و افسون هیچ ارتباطی نیست. قبلاً نیز گفته‌ام که تکرار رامانا از ژرفای دل؛ یعنی، طلبیدن یاری از قدرتی که همتا ندارد. بمب اتم در کنار آن ناچیز و اندک است. این قدرت، می‌تواند هر دردی را درمان کند. باین حال باید اعتراف کرد گفتن اینکه رامانا باید از اعماق جان برخیزد ساده، ولی نائل شدن به حقیقت آن بسیار دشوار است. با همه این احوال، بزرگ‌ترین چیزی است که انسان می‌تواند صاحب آن باشد.

هاریجان، ۱۳ اکتبر ۱۹۴۶

۸۶. شفای برتر

گاندی‌جی در سخنان پس از نیایش خود به چندین نامه و پیغامی که از برخی دوستان به دست او رسیده و در آنها از بابت سرفه‌های پی‌درپی او اظهار نگرانی شده بود، اشاره کرد. سخنان او و همچنین سرفه‌هایش در طول سخنرانی که اغلب به هنگام شب و در فضای آزاد مشکل‌ساز بود،

بخش می‌شد. ولی در چهار روز اخیر، سرفه‌ها در مجموع کمتر شده بودند و گاندی جی امیدوار بود که به زودی کاملاً مرتفع شوند. دلیل طولانی شدن سرفه‌ها این بوده که او از هرگونه مداوای پزشکی سرباز زده است. دکتر سوشیلا گفته بود که اگر گاندی جی در همان ابتدا اجازه تزریق پنیسیلین را می‌داد، در عرض سه روز کاملاً بهبود می‌یافت. در غیر این صورت سه هفته به طول می‌انجامد. گاندی جی نیز در اثرگذاری پنیسیلین تردید نداشت، ولی در عین حال معتقد بود که رامانا برترین شفای هر دردی است؛ بنابراین می‌تواند جانشین همه شفاها شود. می‌گفت در میانه شعله‌هایی که از همه سو او را فرا گرفته‌اند، بیش از هر زمان دیگری به ایمانی آتشین به خدا نیاز دارد. می‌گفت فقط خداست که می‌تواند مردم را قادر به فرونشاندن این شعله‌ها سازد^۱، و اگر اراده او بر این است که از گاندی جی استفاده کند، او را زنده نگاه خواهد داشت و در غیر این صورت، وی را با خود خواهد برد.

حاضران پیش از این سخنان، سرودهایی را شنیده بودند که در آنها شاعر همه را به پایبندی به رامانا فراخوانده بود. گاندی جی گفت تنها خداست که می‌تواند پناه انسان‌ها باشد، پس در این بحران فعلی می‌خواهد خود را به تمامی به اراده او بسپارد و برای درمان بیماری جسمی‌اش کمک‌های پزشکی را نپذیرد.

رامانا (۱۹۶۴)

۸۷. سوء استفاده از رامانا

گاندی جی در سخنان پس از نیایش خود، باز به مسئله درمان طبیعی یا

۱. منظور درگیری‌های خونین بین هندوها و مسلمانان است. - م.

توسل به رامانا برای شفای دردهای روحی، روانی، و فیزیکی پرداخت. نامه‌ای به دست او رسیده بود که در آن، نویسنده به کسانی اشاره کرده بود که به خرافات متوسل می‌شوند و رامانا را بر لباس خود می‌نویسند تا هنگامی که آن را می‌پوشند به قلبشان نزدیک باشد! کسانی هم هستند که رامانا را با خطی ریز میلیون‌ها بار بر صفحه کاغذ می‌نویسند، سپس کاغذ را خرد می‌کنند و آن را می‌بلعند و ادعا می‌کنند که رامانا وارد وجود آنان شده است. نامه‌هایی هم به دست گاندی جی رسیده بود مبنی بر اینکه که او فردی خودفريب است و می‌کوشد دیگران را نیز بفربید و خرافه‌ای دیگر بر هزاران خرافاتی که این سرزمین خرافه‌زده را انباشته است، بیفزاید. گاندی گفت که برای این انتقاد، هیچ پاسخی ندارد. گفت که فقط به خود می‌گویم، چه باک اگر از حقیقت سوء استفاده می‌شود و به نام آن قلب و شیادی صورت می‌گیرد؟ مادام که من به حقیقتی که از آن سخن می‌گویم یقین دارم، نمی‌توانم از خوف بدفهمی یا سوء استفاده از آن، از بازگویی‌اش خودداری کنم. «هیچ‌کس در این دنیا صاحب حقیقت مطلق نیست. این ویژگی تنها از آن خداست. ما جز از حقیقت نسبی آگاه نیستیم، پس فقط می‌توانیم آن‌گونه که آن را می‌فهمیم و می‌بینیم به دنبالش روانه شویم. این‌گونه جست‌وجوی حقیقت، هرگز کسی را به ورطه گمراهی نمی‌کشاند.»

بخش ۴

آخرین نفس

۸۸. خدا، تنها نگاهبان

از آن هنگام که سوگند خدمت یاد کردم، سر خود را وقف انسانیت کرده‌ام. بریدن سر من، آسان‌ترین کار دنیا است و کوچک‌ترین سازمان‌دهی و تمهیدی نیز نمی‌خواهد. من هرگز در جست‌وجوی نگرهبانی، در خارج از وجود خود نبوده‌ام. چه بیهوده است اگر کسی به فکر نگرهبانی از من باشد. من نیک می‌دانم که خداوند قادر، تنها نگاهبان بندگانش است.

بزرگداشت رفتگان (۱۹۵۸)

جنگنده، عاشق مرگ است؛ نه مرگ در بستر بیماری بلکه مرگی که در میدان نبرد سر می‌رسد... مرگ، در هر زمانی خجسته و مبارک است، ولی برای جنگنده‌ای که برای آرمان خود - حقیقت - می‌میرد، خجستگی آن دوچندان است.

هند جوان، ۳۰ دسامبر ۱۹۲۶

اگر عظمت و شکوه عشق بودا به اندازهٔ وظیفه‌اش در به‌زانو درآوردن روحانیان زمان خود ارزشمند نبود، وی نیز در راه مقاومت درمقابل آنان جان می‌سپرد. مسیح، قدرت کل امپراتور زمان خود را به مبارزه طلبید و سرانجام با تاج خاری بر سر، جان خود را بر روی صلیب تسلیم کرد. و اگر من مقاومتی عاری از خشونت را ترویج می‌کنم، جز اینکه فروتنانه در جای پای این آموزگاران بزرگ گام بگذارم، کاری انجام نداده‌ام.

هند جوان، ۱۲ مه ۱۹۲۰

من بی‌تاب شهادت نیستم، ولی اگر به هنگام تلاش‌هایم در راه آنچه وظیفهٔ اعلای خود برای دفاع از ایمانم تلقی می‌کنم، شهادت برسرراهم قرارگیرد... پس استحقاق آن را داشته‌ام.

هاریرجان، ۲۹ ژوئن ۱۹۳۴

امیدوارم در هند، افراد پایبند به عدم همکاری عاری از خشونتی داشته باشیم که تاریخ دربارهٔ آنها چنین بنویسد: «اینان گلوله را بدون خشم پذیرفتند و درحالی که دعای قاتل ناآگاه خود را بر لب داشتند، جان سپردند.»

جنگ گاندی، کتاب ۱ (۱۹۵۸)

اگر کسی مرا به قتل رساند و من درحالی بمیرم که لبانم دعای قاتلم را بر زبان و یاد خدا و آگاهی از حضور زندهٔ او را در معبد قلبم دارم، تنها در این صورت است که می‌توانم بگویم عدم خشونتی را که شایستهٔ شجاعان است داشته‌ام.

مهاتما گاندی، آخرین مرحله، جلد ۲ (۱۹۵۸)

من به پیغام حقیقت، که تمامی آموزگاران مذاهب، ابلاغ کرده‌اند ایمان دارم. دعای همیشگی ام این است که هرگز نسبت به تهمت‌زنندگانم خشم نورزم و حتی اگر قربانی گلوله ضاربی شدم، با ذکر خدا بر لبانم، روح خود را تسلیم کنم. اگر در آن لحظه آخر، از زبانم ناسزا یا کلمه‌ای حاکی از خشم نسبت به مهاجم خود بر جهد، راضی‌ام که نامم را در زمره شیادان ثبت کنند. مهاتما گاندی، آخرین مرحله، جلد ۲ (۱۹۵۸)

نمی‌خواهم - مثل مردی شکست‌خورده - بر اثر فلج تدریجی قوا بمیرم. شاید گلوله‌ای که از اسلحه ضاربی شلیک می‌شود به زندگی من پایان دهد. اگر این اتفاق رخ دهد، آن را با آغوش باز می‌پذیرم. ولی بیش از هر چیز آرزو دارم هنگامی که آثار حیات از وجودم محو می‌شود، آخرین نفس خود را حین انجام وظیفه‌ام تسلیم کنم. مهاتما گاندی، آخرین مرحله، جلد ۱ (۱۹۵۶)

[خطاب به مانوین گاندی در شب ۲۹ ژانویه ۱۹۴۸، کمتر از بیست ساعت پیش از ترورش:]

تو از ایمان من به رامانا آگاهی. اگر من بر اثر یک بیماری مزمن، یا نه، اگر بر اثر یک جوش یا کورک بمیرم، وظیفه توست که ولو به قیمت برانگیختن خشم مردم علیه خود، به دنیا اعلام کنی که من آن‌گونه که ادعا می‌کردم مرد خدا نبوده‌ام. اگر چنین کنی روح من قرین آرامش خواهد شد. این نکته را نیز به خاطر بسیار که اگر کسی با شلیک گلوله‌ای قصد جانم را کند، همان‌طور که چند روز پیش کسی با پرتاب بمب چنین کرد، و من بدون ناله‌ای گلوله را بپذیرم و آخرین نفسم را به همراه نام خدا تقدیم کنم، تنها در این صورت است که می‌توان گفت در ادعای خود صادق بوده‌ام.

پایان یک دوره (۱۹۶۲)

[خطاب به مانوبن گاندی، دوازده ساعت پیش از ترورش:]
اگر کسی گلوله‌ای به من شلیک کند و من بدون ناله و درحالی که ذکر خدا را بر زبان دارم جان بسپارم، آن‌گاه می‌توانید به دنیا بگویید که او یک مهاتمای^۱ واقعی بوده است.

پایان یک دوره (۱۹۶۲)

اگر کشته هم بشوم، تکرار نام‌های راما و رحیم، راکه هر دو در نگاه من یک چیزند و به خدای واحد اطلاق می‌شوند، رها نخواهم کرد. با این نام‌ها بر لبانم، با شادمانی و مسرت جان خواهم سپرد.
بزرگداشت رفتگان (۱۹۵۸)

۸۹. راما، راما!

[نوشته اکنات ایسواران:]

... و در چنین غروبی آخرین تراژدی اجرا شد. گاندی در دهلی بود و تمام لحظات خود را صرف آخرین تلاش‌هایش برای اتحاد هندوها و مسلمانان می‌کرد. زمان نیايش فرارسید، مانند همیشه با گام‌های سریع درحالی که به شانه دو تن از دختران اشرام تکیه کرده بود، به محل مراسم رفت. جمعیتی انبوه برای شنیدن سخنانش گرد آمده بودند. از میان جمعیت گذشت و به سکو رسید، کف دستانش را به نشانه خیرمقدم به هم چسباند و مقابل صورتش گرفت. درهمین حال، جوانی که نفرت دیدگانش را کور کرده بود، مقابل گاندی آمد. به همان ترتیب دستانش را مقابل صورت خود گرفت و ناگهان تپانچه‌ای از جیب درآورد و چند گلوله به قلب گاندی شلیک کرد. عشقی که در وجود این مرد کوچک اندام موج

آخرین نفس ۲۳۹

می‌زد آن‌چنان بزرگ بود که، در حال افتادن، چیزی جز ماترای خود، که
ملکهٔ اعماق وجود او شده بود، بر لبانش جاری نشد: راما، راما، راما. و
معنی‌اش این‌که: می‌بخشمت، دوستت دارم، دعایت می‌کنم.

راه عشق (۱۹۹۷)

نمایه

آتش تطهیرکننده ۱۰۷	ابر غفلت ۲۷
آدم ابوالبشر ۱۷۰	ابن سعود ۱۸۰
آرامش روحی ۴۴	ابوبن عازم ۱۲۱
آزادی ۲۲	ابوتیت ۵۵، ۵۶
آزادی بیان ۱۵۶	اجابت ← استجاب
آزادی نیایش ۱۵۶	اجبار ۸۳، ۸۴، ۱۵۲، ۱۵۳
آشتی ۴۰	احمدآباد ۱۳۴
آقاخان، قصر ۲۰۵	اراده ۳۳، ۵۰، ۱۱۵-۱۱۷
آندارا ۵۳، ۱۲۴	اروپا / اروپاییان ۶۳، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۰۱
«آیا راه دیگری نیست؟: در جست‌وجوی	استاناپراجنا / مردی با خرد پایدار ۱۹۵،
آینده‌ای عاری از خشونت» ۲۵	۲۱۴
آیورودا / درمان طبیعی ۲۲۶، ۲۲۸-۲۳۰،	استبداد ۸۳
۲۳۳، ۲۳۲	استجاب / اجابت ۹۲، ۱۱۰، ۱۶۱

- استدلال ← عقل
استيصال ← نااميدی
اسحاق سوری ۲۶
اسلاميا، دانشکده ۱۰۳
اسلام ← محمد (ص)
اشتاين، سر آرل ۵۶
اشرام باجاناوالی ۱۱۶، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۰۱
اشرام / سواگرام / فونیکس / مزرعه
تولستوی ۲۱، ۳۱، ۳۴، ۴۰، ۴۳، ۵۱،
۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۴۳، ۱۸۲، ۱۸۳،
۱۸۸-۲۰۹، ۲۳۸
اصول اخلاقی ۳۷
اعراب ۲۲۴
اعمال نیک ۳۷
افريقای جنوبی ۲۱، ۲۹، ۶۴، ۶۷، ۱۰۱،
۱۱۱، ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۸، ۱۹۴
افسردگی ۱۶۴، ۱۹۷
افکار پليد / اندیشه‌های ناپاک /
اندیشه‌های پليد ۸۸، ۹۴، ۱۵۰
اقتصاد ۱۴۷
اکسیر اعظم ← کيميا
اگو / خود ۳۰
الفاتحه، سوره ← محمد (ص)
الله ← خدا
امريکا، ايالات متحده / امريکايی‌ها ۲۱،
۲۰۱
امکار، اوم ۲۲۹
انجيل ← مسيح (ع)
اندیشه ۵۸، ۱۳۲
اندیشه‌های پاک ۱۴۷
اندیشه‌های پليد ← افکار پليد
اندیشه‌های ناپاک ← افکار پليد
انضباط ← خويشتن‌داری
انگاره ← تندیس
انگليس / انگلستان / بریتانیایی‌ها ۷۱،
۱۰۱، ۱۴۰، ۱۸۰، ۲۰۸
انگلیسی، زبان ۶۷، ۱۱۶
اوپانشادها ۲۵
اورنگ زیب ۱۸۰
اوم ← خدا
اهورامزدا ← زرتشت
اهيما ← عدم خشونت
ايسواران، اکثات ۲۳۸، ۲۵
ايشورا ← خدا
ایمان/ محک ایمان/ مؤمن / مؤمنان ۲۴،
۳۱، ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۵۹، ۶۷، ۷۲، ۷۳،
۷۵-۸۹، ۹۶، ۱۰۱، ۱۱۵،
۱۱۸-۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۸، ۱۵۲،
۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۷۹،
۱۸۱، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۸،
۲۱۶، ۲۱۷
باجان‌ها، سرود ۱۲۹، ۱۵۰
باخ ۷۴
بارات، استان ۱۲۴
بارودا ۶۷
بازگشت به طبيعت ۲۲۷
باکنا / مؤمن حقیقی ۱۲۱، ۱۲۲
باگاواتا ۱۱۸
باگاواد گيتا / گيتا ۴۳، ۴۴، ۵۸، ۱۰۹،
۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۴۳، ۱۴۵

- ۱۵۲، ۱۶۴-۱۶۷، ۱۸۲، ۱۹۱، ۱۹۵، بیهار، فاجعه ۹۸-۱۰۰، ۲۰۳، ۲۱۰
 باگوان ۱۶۹
 بت ← تندیس
 بدشاه خان ۲۰۳، ۲۰۴
 برادران مسیحی، دانشگاه ۲۱
 برادلو، چارلز ۳۸
 برهماچاریا ← خویشتن داری
 برهمانیروان ۱۶۵
 بربریت / وحشی گری ۱۸۱
 بردباری / رواداری / شفقت / مدارا ۳۳، ۱۵۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۰۵
 برکلی، دانشگاه ۲۵
 برمه / برمه‌ای‌ها ۲۰۱
 برنامه مطالعات جنگ و صلح دانشگاه ۲۵
 برهمنان / برهمن ۱۱۲، ۱۱۳
 بریتانیایی‌ها ← انگلیس
 بزرگداشت رفتگان ۱۰۵، ۲۳۵، ۲۳۸
 بلاواتسکی، مادام ۶۹
 بمبئی ۷۱، ۹۲
 بنارس ۱۸۰، ۲۲۳
 بودا/ بودایی/ بودیسم/ بوداییان / گواناما ۲۲، ۲۳، ۵۵، ۵۶، ۵۸، ۶۰-۶۲، ۶۵
 ۱۵۶، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۰۱، ۲۰۵
 ۲۳۶
 بهائو ۱۶۶
 بی‌باکی ← شهامت
 بی‌بی ریحانه ← تیابجی صاحب
 بیزاری ۳۹
 بیکرانگی ۶۸
- پاتل، منی بن ۲۰۹
 پارابراهما ۱۱۲
 پارسی‌ها / پارسیان ۵۴، ۶۳، ۱۴۳، ۲۰۱، ۲۰۴
 پارلمان مذاهب ۱۷۲
 پارواتی ۱۵۶
 پاک ساختن خویش ← تزکیه
 پایان یک دوره ۱۲۶، ۱۶۴، ۲۳۷، ۲۳۸
 پرارتانا ← نیایش
 پرستش ← نیایش
 پروتستان ۱۷۴
 پروردگار ← خدا
 پیامبر اسلام ← محمد (ص)
 پیشاور ۱۰۳
 تاپاسیا ← ریاضت
 تاپاس ← ریاضت
 تاریکی ← نور
 تاگور، بارودادال ۴۸
 تاگور، رابیندرانات ۴۸، ۱۷۲
 تاملیل ۵۳
 تاملند ۱۲۴
 تأملات پراکنده باپو ۱۱۷، ۱۲۵
 تراپیست‌ها، صومعه ۱۳۱
 تردید ← شکاکیت
 ترز مقدس ۱۳۳
 ترس / ترسو/ ترسویی/ جبن ۴۵-۴۷، ۷۱-۷۳، ۱۸۲، ۲۲۳
 تزکیه/ پاک ساختن خویش ۶۹-۷۲، ۷۶

جاپا/ تکرار نام مقدس ← ذکر	۹۷، ۹۸-۱۰۱، ۱۰۷، ۱۴۵، ۱۴۹
جاست ۲۲۷	۱۵۶، ۱۵۸، ۱۸۲، ۱۹۸
جانماشنامی ۲۱۱، ۱۵۹	تزویر/ ریا ۴۳، ۴۴، ۷۵، ۱۸۲
جذبه ← مراقبه	تسبیح/ رزری ۴۲، ۵۲، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۵۹
جست وجو ← طلب	۲۲۵
جنانشوار ۱۶۷	تسلط بر نفس ← خویشتن داری
جنگ گاندی ۲۳۶	تسلیم ۹۵، ۱۱۷، ۱۱۹
جوینده ← طلب	تصفیه درون ۷۶، ۲۲۶
جهان بینی ۸۰	نظاھر ← ریا
جهل/ جهل ورزیدن ۳۸، ۴۶	تعقل ← عقل
چارا کا ۲۲۹	تقابل ۲۶
چاینا ۱۷۵، ۱۷۶	تقدیرگرا ۱۱۰
چتسینگ، شری رانجیت ۱۳۷	تکلیف ۱۱۸
چرخ نخریسی ۷۳، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۳	تلاش/ عمل/ کار ذهنی/ کار بدی/
۱۳۰، ۱۲۲	کارمایوگا/ کارمایوگی/ سادانا ۲۹،
چیکا کول ۱۲۴	۵۹، ۶۰، ۸۶، ۹۴، ۹۵، ۹۸، ۱۰۸،
چین/ چینی ها ۲۰۱	۱۰۹، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۶۶،
	۱۷۰، ۱۸۹، ۲۱۰
حرکت ۸۳	تمرکز ← مراقبه
حضور قلب ۴۳	تندیس/ بت/ انگاره/ بت پرستی ۱۲۹،
حفاظت از ذهن ۲۶	۱۴۲، ۱۶۹-۱۷۴، ۱۸۳، ۱۸۵-۱۸۷،
حقیقت / حقیقت متعالی ۲۲، ۲۳، ۲۶،	۱۹۰، ۱۹۱
۲۷، ۳۳، ۳۸، ۴۰، ۵۹، ۶۴، ۷۰، ۷۷،	تنسی، ایالت ۲۱
۸۹، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۱-۱۳۳، ۱۳۵،	تنفر/ نفرت/ کینه ۷۸
۱۴۱، ۱۵۲، ۱۶۸، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۸،	توبه ۹۷، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۵، ۱۶۱
۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۸، ۱۹۹،	توجه ۲۶، ۲۷
۲۱۸، ۲۲۳، ۲۳۴-۲۳۷	توکارام ۱۶۸
حقیقت خداست ۱۳۳	تولاسیداس ۱۶۵، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۹
حکمت ۲۴، ۴۲	تولستوی ۵۷
حیدرآباد ۱۸۱	نیاجی صاحب/ بی بی ریحانه ۲۰۲، ۲۰۴

خودشناسی ۱۳۵، ۱۷۶، ۲۰۹-۲۱۱،

۲۱۵، ۲۲۵، ۲۲۶

خود ← اگر

خوشتن ۴۸، ۵۷، ۶۹، ۲۱۵

خوشتن‌داری/ انضباط/ تسلط بر نفس/

براهماچاریا ۴۰، ۴۱، ۴۵، ۷۷، ۸۳،

۹۴-۹۶، ۱۳۱، ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۱۷

خیر ۱۰۸، ۱۱۸

دارشان ۱۴۸

دارلاها ۲۲۲

دارما/ قانون هستی ۲۱۸

داشاراتا/ سلطان ۲۱۸، ۲۱۹

داماپادا ۵۸

درمان طبیعی ← آیورودا

دسای، مهادر ۵۵، ۶۳، ۷۴-۷۶، ۱۰۱،

۱۱۶، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۷۱

دعا ← نیایش

دندی، بندر ۱۰۴

دهلی ۱۳۷، ۲۰۴، ۲۱۵، ۲۳۸

دیانا ← مراقبه

دیگامبار، پاندیت ویشنو ۱۹۴

دین ← سکولار

ذکر/ جاپا/ مانترا/ راماناما ۲۷، ۲۸، ۳۵،

۳۸، ۵۰، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۹۱، ۹۵، ۹۶،

۱۱۳، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۰،

۱۵۱، ۱۶۵، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۰۱-۲۰۳،

۲۰۷، ۲۱۲-۲۱۴، ۲۲۰-۲۳۴، ۲۳۷،

۲۳۹

ذهن ۲۹، ۳۳، ۴۹، ۷۳، ۷۷، ۸۲، ۸۶، ۸۸

۹۴، ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۱،

خادی ۱۲۴

خالق ← خدا

خدا/ حضور خدا/ مصاحبت با خدا/

دیدن رو در روی خدا/ معبود/ اوم/

الله/ رحیم/ رزاق/ قادر مطلق/ رام/

راجیا/ خداوند/ ویشنو/ نارایانا/

پروردگار/ خالق/ ایشوارا/ راما

۲۲-۲۴، ۲۸-۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۳،

۳۷-۴۰، ۴۲-۴۴، ۴۶، ۴۸-۶۴،

۶۶-۷۴، ۷۶-۷۹، ۸۲، ۸۷-۱۰۵،

۱۰۸-۱۲۳، ۱۲۶، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳،

۱۳۶-۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰،

۱۵۴-۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۱، ۱۶۲،

۱۷۲-۱۷۳، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۳،

۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۶-۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۲،

۲۱۶-۲۲۲، ۲۲۷-۲۲۹، ۲۳۲،

۲۳۶-۲۳۹

خداوند ← خدا

خدمت ۱۱۱-۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۸۸،

۱۹۰، ۲۱۰، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۵

خرافات/ خرافه‌گرایی ۹۰، ۱۷۳، ۱۷۴،

۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۵، ۲۲۳، ۲۳۴

خرد/ خردگرایی ۵۶، ۷۳، ۷۷، ۹۰، ۹۱

خشم/ خشونت ۳۱، ۴۶، ۱۱۲، ۱۱۷،

۱۹۲، ۲۳۶

خشوع/ خاشع ۸۱، ۹۱، ۹۲، ۹۸-۱۰۰

خشونت ← خشم

خضوع ← فروتنی

خله ← مراقبه

خودآگاه ۶۹

- روح خدا ۵۶، ۵۷
روزه ۴۴، ۵۶، ۱۰۱-۱۰۴، ۱۳۵، ۱۴۷
۱۵۶-۱۶۴، ۱۹۷، ۲۰۵
رهایی/ نجات/ موکشا ۳۸، ۴۱، ۴۷، ۹۴
۹۵، ۱۰۲، ۱۱۱، ۱۶۱، ۱۸۴، ۲۲۳
ریا/ تظاهر ۵۱، ۷۵، ۷۹، ۱۴۶، ۱۴۷
۱۶۰، ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۰
۲۲۳
ریاضت/ تپاس/ تپاسیا/ رنج ۳۸، ۵۵
۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۲، ۲۰۰
زرتشت/ زند اوستا/ اهورامزدا ۴۶، ۶۸
۷۰، ۱۴۳، ۱۴۸
زند اوستا ← زرتشت
زندگی من ۹۱، ۹۵، ۱۱۱، ۱۳۲، ۲۱۶
ژاپن/ ژاپنی‌ها ۲۰۱
ژاپنی، زبان ۲۰۵
ساتیاگراهی ← ساتیاگراها
ساتیاگراها/ ساتیاگراهی ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۶۵
۱۹۵، ۱۹۶
سادوکشاو ۲۰۲
سادوها/ انسان فرهیخته ۱۳۵
سازاسوانی ۱۹۲-۱۹۴
ساندیا ۴۹
سانسکریت، زبان ۳۵، ۴۹، ۵۰، ۱۱۷
۱۴۴، ۱۹۵، ۲۰۸
ساوارنا ۹۹
ساوانا/ تلاش روحی ← تلاش
ساوینتری ۱۸۵
سخنرانی نیایش ۲۱۵، ۲۳۴
- ۱۵۲، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۴-۱۶۶، ۱۸۲
۱۸۳، ۱۹۰، ۱۹۹
راجاراما ۲۱۸
راجستان ۱۵۲
راحتی ۱۱۹
رامابانا/ درمان قطعی ← آبرودا
راماچاندرا ۱۵۶
رامادون ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۹۵، ۲۱۸
راماناما ← ذکر
رامانوجا ۱۶۸
رامایانا ۵۴، ۱۶۱
راما ← خدا
رامبها ۲۸، ۲۱۵، ۲۱۶
رام راجیا ← خدا
راوانا ۲۱۹
راهیمایی نمک ۱۰۴
راه عشق ۲۳۹
راه یک زائر ۲۷
رحمت ۴۹، ۵۱، ۹۴، ۹۵، ۱۱۶، ۱۲۵
۱۳۸، ۲۲۸
رحیم ← خدا
رزاق ← خدا
رزری ← خدا
رستگاری/ موکتی ۱۱۸
رنج ← ریاضت
رواداری ← بردباری
روح ۳۷-۴۱، ۴۳، ۴۴، ۴۹، ۶۵، ۷۵، ۷۷،
۷۸، ۸۶، ۱۲۰-۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۳
۱۴۳، ۱۵۸-۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸
۱۷۳، ۱۷۷، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۳، ۲۲۹

- سريلانكا/ سريلانكايي ها ۱۸۴، ۲۰۱
سفیدپوستان ۱۴۳
سکوت/ سکوت فعال دل ۲۶، ۳۳
۱۳۱-۱۳۵، ۱۴۲-۱۴۷
سکولار/ سکولاریسم/ دین/ مذهب ۲۲
۳۷، ۳۸، ۴۶، ۵۰-۵۲، ۸۱، ۸۳، ۸۵
۸۶، ۹۵، ۱۵۵، ۱۷۴-۱۷۸، ۲۱۵
سکولاریسم ← سکولار
سکون/ سکون مطلق ۲۹
سگانون ۱۰۹
سواراج/ استقلال هند ۵۷
سواراج هند ۵۳
سواگرام ← اشرام
سورداس ۳۹، ۹۳، ۲۱۹
سوشیلا، دکتر ۲۳۳
سوگند ۱۳۱
سیاست ۹۰، ۱۴۷
سیتا رام ۲۱۸-۲۲۰
سیکها ۲۳، ۵۴، ۶۳، ۱۴۴
شادمانی ← شادی
شادی/ شادمانی ۱۴۴، ۱۶۴، ۱۹۹
شانکارا ۸۵، ۱۶۸
شجاعت ← شهامت
شرکت در نیایش ۷۸، ۱۲۸-۱۳۱، ۱۴۷
۱۴۸
شر/ نیروهای نیکی/ نیروهای پلیدی ۴۶
۴۷، ۱۰۸، ۱۵۰
شری گانش شاستری ۲۲۹
شری ناگار ۲۰۴
شفقت ← بردباری
- شکاکیت/ شکاکان/ شک/ تردید ۶۱، ۸۶
۹۲، ۹۳، ۱۶۴، ۱۹۸
شکر ۷۱
شکیبایی ← صبر
شهامت/ بی‌باکی/ شجاعت ۶۷، ۸۳
شهوۃ ۹۱، ۱۰۷، ۱۱۷
شیطان/ اهریمن ۴۶، ۵۲، ۵۳، ۹۱، ۱۰۵
۱۵۹
صبر/ شکیبایی ۵۰، ۸۸، ۱۳۸، ۱۵۵
۲۱۴، ۲۱۷، ۲۲۵، ۲۲۸
صداقت ۲۴
صدای خدا ← وحی
صلح ۴۰
ضعف ۳۲، ۵۰، ۷۸، ۱۰۷، ۱۳۲، ۱۴۷
۲۰۹
طبیعت ۱۸۴-۱۸۷، ۲۲۴
طعام آسمانی ۴۳
طلب/ جوینده/ جست‌وجو ۴۹، ۹۸
۱۳۳، ۱۵۷، ۱۹۴، ۲۲۱
ظلمت ← نور
عاشق ← عشق
عالم هستی ۴۱، ۶۲
عبادت ← نیایش
عدالت/ عدالت‌ورزی ۲۲، ۴۸، ۴۹، ۱۷۵
عدم خشونت/ اهیما ۲۵، ۳۵، ۷۰
۱۶۲، ۲۳۶
عشق/ عاشق/ معشوق/ عشق‌ورزی
۲۲-۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۵، ۷۱، ۷۷، ۸۹
۹۱، ۳۱۱

- عقل / استدلال / تعقل / عقلانی / عقل‌گرا
 ۵۷، ۵۹-۶۲، ۶۶، ۷۳، ۷۴، ۸۰، ۸۱
- عقلانی ← عقل
 عقل‌گرا ← عقل
 علم جدید شفابخشی ۲۲۶، ۲۲۷
 علم/ دانش ۸۹، ۶۵
 عمل ← تلاش
 عیسی ← مسیح (ع)
 غذای روح ۴۴، ۶۳، ۷۰، ۷۱، ۱۳۹، ۱۴۷
 ۱۴۸
 غرور ۴۸
 غم ۱۹۷
 غیرقابل لمس ← نجس‌ها
 فابری، دکتر ۵۶-۶۲
 فاکس، جرج ۱۳۷
 فروتنی/ خضوع ۵۱، ۶۱، ۶۲، ۸۱، ۸۲
 ۹۱، ۹۸، ۹۹، ۲۱۰
 فساد ۱۷۷، ۱۷۸
 فشار بیرونی ۱۷۶
 فشار درونی ۱۷۶
 «فقدان ایمان به نیايش» ۸۰
 فقر ۲۱، ۲۳، ۷۲، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۹۰
 فنا ← نیروانا
 فونیکس ← اشرام
 قادر مطلق ← خدا
 قانون نمک ۱۰۴
 قدیس آنتونی بزرگ ۳۳
 قرآن ← محمد(ص)
 قرون وسطا ۳۳
 قوانین اشرام در عمل ۲۰۰
 کانیاواد ۱۱۱
 کار ذهنی ← تلاش
 کارمایوگا ← تلاش
 کارمایوگی ← تلاش
 کار پدی ← تلاش
 کاست (طبقه) ۲۱، ۱۷۳، ۱۷۶
 کال کار، کاکا صاحب ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۲۵
 کبیر، قدیس ۱۳۶، ۱۷۵، ۱۷۶
 کتاب یونس ۱۶۰، ۱۶۱
 کرشنا ۶۸، ۱۱۴، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۷۴، ۲۱۸
 کشتی نوح ۱۷۳
 کلکته ۱۷۲
 کلیسای کاتولیک رومی ۱۲۷، ۱۷۱، ۱۷۲،
 ۱۷۴، ۲۰۸
 کلیسا ← مسیح (ع)
 کنیسه ← یهودی
 کوتتا، فاجعه ۹۸-۱۰۰
 کواکرها ۱۳۷
 کودکه عزیز من ۱۳۱
 کوهن، ریچارد ۲۲۶
 کیمیا/ اکسیر اعظم ۲۲۱، ۲۲۵
 کینگزلی هال ۴۴
 کینه ← تنفر
 گاجندراموکشا ۱۶۳
 گاجندراوگرها، داستان ۱۱۸
 گاندی، آرون ۲۱
 گاندی، سوناندا ۲۱

- گاندی، ماگان لعل ۱۹۴
گاندی، مانوبن ۲۳۸، ۲۳۷
گاندی، مانی لعل ۳۲
گانش ۱۹۴-۱۹۲
گایاتری جاپا ۱۵۸
گایاتری، سرود ۱۹۶، ۱۵۸، ۵۲، ۴۹
گجرات ۲۲۲
گجراتی، زبان ۱۹۸، ۴۹
گفته‌ها و نوشته‌های مهاتما گاندی ۱۱۹
گناه ۱۵۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۰۷
گنگ، رود ۲۳۰
گیتا ← باگاوادگیتا
گیتا از نگاه گاندی ۱۶۹
گیلدر، دکتر ۲۰۵
لاتین، زبان ۱۲۷
لاورنس، برادر ۱۳۸، ۱۳۷
لاهور، موزه ۵۶
لحظات فراموش‌نشده‌ی من در کنار بابو ۹۷
لعل، پاندیت مونی ۱۰۴
لعل، پیاره ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۸، ۱۳۷، ۱۴۱، ۲۰۴
لعل، لالاکیشوری ۲۰۴
لندن ۱۳۴، ۶۳
لندن، کنفرانس میزگرد ۷۱
لوی، پروفسور سیلوان ۵۶
مات، دکتر ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۳۳، ۱۳۴
ماگانوادی ۲۰۱
مانترا ← ذکر
- ماهابهاراتا ۴۵
مجارستان ۵۶
مجموعه آثار ۴۲، ۴۴، ۵۲، ۷۶، ۸۸، ۹۵، ۱۰۵، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۹، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۸۳، ۱۸۸، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۱
محافظه‌کاری ۴۷
محمد(ص)/ پیامبر اسلام/ سورة الفاتحه/
قرآن/ مسجد/ مسلمان/ اسلام ۲۲، ۲۳، ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۵۲، ۵۴، ۶۳-۶۵، ۷۰، ۷۹، ۸۲، ۸۳، ۱۱۲، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۷۰-۱۷۱، ۱۸۴-۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۱-۲۰۴، ۲۰۸، ۲۳۸
مدارا ← بردباری
مذهب ← سکولار
مراقبت از اندیشه ۲۶
مراقبه/ تمرکز/ دیانا/ جذبه/ خلسه ۲۵، ۲۷، ۳۰، ۳۳، ۴۰، ۵۷، ۶۱، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۴۵، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۹، ۱۹۸، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸
مرکز هندی اتحاد اجتماعی ۲۱
مرگ ۷۲، ۷۹، ۱۵۶، ۱۶۱، ۱۶۲، ۲۳۵
مریم مقدس ← مسیح (ع)
مزرعه تولستوی ← اشرام
مسجد ← محمد(ص)
مسلمان ← محمد(ص)
مسیح (ع)/ مسیحیت/ مریم مقدس/
عیسی/ مسیحی/ انجیل/ موعظه
سرکوه/ کلیسا/ میحیان ۲۲، ۲۳

نارمادا ۱۱۸	۲۷، ۳۰، ۳۲، ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۶۴، ۶۵
ناگاپانچامی ۲۱۱	۷۹، ۸۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۳۴
نامه‌های باپو به خواهران اشرام ۷۳، ۱۱۴	۱۴۱، ۱۴۴-۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۸
۲۱۲، ۱۲۶	۱۶۰، ۱۶۹، ۱۷۰-۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵
نامه‌های باپو به میرا ۵۴، ۹۶، ۱۶۳	۱۸۷، ۱۹۲، ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۳۶
نانکر، مایکل ن. ۲۵	مسیحی ← مسیح (ع)
نانک، گورو ۲۰۱	معبد/ معابد ۵۲، ۷۹، ۱۲۹، ۱۴۱، ۱۴۲
ناوا جیوان ۱۱۹	۱۷۰، ۱۷۳-۱۷۹، ۱۸۱-۱۸۷، ۲۱۵
نجات ← رهایی	معبود ← خدا
نجس‌ها/ نجس‌انگاری/ غیرقابل لمس/	معشوق ← عشق
هاريجان‌ها ۵۳، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۹	مک سونی ۴۳
۱۲۲، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹	ممفیس ۲۱
۲۲۲، ۲۲۳	منطق ۵۹، ۸۴، ۸۵، ۸۹
ندای درونی ۱۰۴-۱۰۶	موعظه سرکوه ← مسیح (ع)
نفرت ← تنفر	موکتی ← رستگاری
نمادگرایی ۱۶۹	موکشا ← رهایی
نماز ← نیایش	مولر، ماکس ۱۱۲
نور/ ظلمت/ تاریکی ۳۸، ۴۰، ۴۷: ۶۷	مهاتما (روح بزرگ) ۲۳۸
۹۰، ۱۵۶، ۱۵۷	مهاتما گاندی، آخرین مرحله ۸۸، ۲۳۶
نهر، جواهر لعل ۲۲	۲۳۷
نیایش/ پرارتانا/ نماز/ عبادت/ دعا/	مهادوبائینی ۱۲۴، ۱۲۵
پرستش ۲۱، ۲۳-۶۷، ۹۷-۱۰۸	میرابن/ مادلین اسلادز ۱۱۶
۱۱۱-۱۲۲، ۱۲۷، ۱۴۴، ۱۴۸، ۱۴۹	مؤسسه عدم خشونت مهاتما گاندی ۲۱
۱۵۱، ۱۵۸، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۸	مؤمن ← ایمان
۱۹۹، ۲۰۶	ناامیدی/ استیصال ۳۹، ۴۷، ۶۴، ۹۲، ۹۳
نیروانا ← فنا	۱۶۴
نیروهای پلیدی ← شر	نابردباری ۱۵۴، ۱۸۱
نیروهای نیکی ← شر	ناراسیما مهتا ۱۱۲، ۱۲۱
نینوا ۱۶۰، ۱۶۱	نارایانا ← خدا
نیوریتی ۱۶۷	نارایان مورشوارخاره ۱۹۴

هانومان ۱۲۰، ۲۲۰
 هشجاری/ عدم هشجاری ۲۲۴
 هفته ملی ۱۵۸
 هند جوان ۴۱، ۴۴، ۴۵، ۴۸، ۵۱، ۶۴، ۶۷، ۷۲، ۷۵، ۸۰، ۸۶، ۹۰، ۹۲، ۹۶، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۳۵، ۲۳۶
 هندو، کیش/ هندوها/ هندوئیسم/
 هندوان ۲۲، ۲۳، ۳۳، ۴۳، ۴۶، ۴۹، ۵۴، ۶۳، ۶۵، ۷۰، ۸۲، ۸۳، ۱۲۲، ۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۷۱-۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۹۱-۱۹۳، ۱۹۶، ۲۰۳-۲۰۵، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۳۸
 هند/ هندی‌ها ۲۱-۲۳، ۲۷، ۲۹، ۳۴، ۵۶، ۵۷، ۶۳، ۶۴، ۶۷، ۹۱، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۷۶، ۱۸۹، ۱۹۴، ۲۳۶
 هندی، زبان ۲۰۱
 یاجنا ← وقف
 یادداشت‌های روزانه مهاردو باینی ۸۷، ۱۰۳، ۱۱۴
 یادداشت‌های روزانه مهاردو دسای ۴۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۳، ۱۴۱، ۱۶۷، ۲۰۸، ۲۱۷
 یخبندان، عصر ۸۲
 یوگا ۲۹، ۱۰۸
 یوگی ۱۴۵، ۱۴۶
 یهودی/ کنیسه ۴۹، ۱۷۸، ۲۰۱

نیومن، کاردینال جان هنری ۸۴
 واقعیت ۴۶
 واگباتا ۲۲۹
 وایشناوا، مذهب/ وایشناوای ۱۲۱، ۲۱۵
 وحی/ صدای خدا ۱۰۲-۱۰۴
 وداه ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۸۳
 ودایی، نیایش ۱۰۸
 ودجی، دهکده ۲۲۲
 وسوسه‌های پنهان ۴۸
 وقت‌شناسی ۱۲۴، ۱۲۵
 وقف/ یاجنا ۱۰۷، ۱۲۲، ۲۱۰
 ونیوبا ۲۰۴
 وهابی ۱۸۰
 ویشنو ← خدا
 ویشوانات، معبد ۱۸۰
 ویلکینسون ۷۵
 وینا ۱۹۲
 ویوکاناندا، سوامی ۸۰
 هاریجان، روزنامه ۵۲-۵۵، ۶۲، ۶۹، ۷۰، ۷۴، ۹۳، ۹۴، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۸-۱۱۰، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۶، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۳۸-۱۴۰، ۱۴۲-۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۶-۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۶
 هاریجان‌ها ← نجس‌ها
 هاشر، ایرنی ۲۸

نشر فی منتشر کرده است:

فلسفه • فلسفه سیاسی

نویسنده/مترجم

نام کتاب

اراده به دانستن	میشل فوکو / افشین جهانپنده، نیکو سرخوش
از مدرنیسم تا پست‌مدرنیسم	لارنس کهن / ویراستار فارسی: عبدالکریم رشیدیان
انسان پاره‌پاره	نیکلا گریمالدی / عباس باقری
اندیشیدن و ملاحظات اخلاقی	هانا آرنست / عباس باقری
ایران روح یک جهان بی‌روح	میشل فوکو / نیکو سرخوش، افشین جهانپنده
ایمان یا بی‌ایمانی؟	اومبرتو اکو، کاردینال ماریا مارتینی / علی‌اصغر بهرامی
بین گذشته و آینده	رامین جهانپنگلو
پدیده‌شناسی	ژان فرانسوا لیونار / عبدالکریم رشیدیان
تأملات	مارکوس اورلیوس / مهدی باقی، شیرین مختاریان
تأملات دکارتی (مقدمه‌ای بر پدیده‌شناسی)	ادموند هوسرل / عبدالکریم رشیدیان
تأملات هگلی (درس‌هایی درباره پدیدارشناسی ذهن هگل)	رامین جهانپنگلو
تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (۱) اندیشه‌های مارکسیستی	حسین بشیری
تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (۲) لیبرالیسم و محافظه‌کاری	حسین بشیری
تاکور وجدان بشر	رامین جهانپنگلو / خجسته کیا
توس و لوز	سورن کیرکگور / عبدالکریم رشیدیان
تساهل (در تاریخ اندیشه غرب)	ژولی ساد-ژاندرن / عباس باقری
حاکمیت و آزادی (درس‌هایی در زمینه فلسفه سیاسی مدرن)	رامین جهانپنگلو
حقیقت‌ها و آزادی	رمون پولن / عباس باقری
دراصدی بر اندیشه‌ی پیچیده	ادگار مورن / افشین جهانپنده
دیدگاه‌های جدید در روابط بین‌الملل	وحید بزرگی
رابطه میان ایده پسامدرن و عدم‌تعیین (مطالعه تطبیقی فلسفه و هنر غرب)	احمد تابعی
راهنمایی مقدماتی بر پسااستارگرافی و پسامدرنیسم	محمدرضا تاجیک
زندگی و زمانه دموکراسی لیبرال	کرافورد برو مکفرسون / مسعود پدram
سپیده‌دمان فلسفه‌ی تاریخ بورژوازی	ماکس هورکهایمر / محمدجعفر پوینده
سرچشمه‌های داناتی و نادانی	کارل پوپر / عباس باقری
سرگذشت سورنالیسم	گفت‌وگو با آندره برتون / عبدالله کوثری
سوژه، استیلا و قدرت	پتر میلر / نیکو سرخوش و افشین جهانپنده
در نگاه هورکهایمر، مارکوزه، هابرماس و فوکو	

نام کتاب

نویسنده/مترجم

سیاست اطاعت، رساله درباره بردگی اختیاری	انین دولا بوتنی / علی معنوی
شگفتی فلسفی (سیری در تاریخ فلسفه)	ژان هرش / عباس باقری
شرح و نقدی بر فلسفه اجتماعی و سیاسی هگل	جان پلانائز / حسین بشیریه
شرح انتقادی فلسفه لایبنیتس	برتراند راسل / ایرج قانونی
علم، شبه علم و علم دروغین	هانری ژری-ارس / دکتر عباس باقری
علم و اعتقاد	آلبر ژاکار، ژاک لاکاریر / عباس باقری
فلسفه و امید اجتماعی	ریچارد ژرتی / عبدالحسین آذرننگ، نگار نادری
کشورشن کشور (اندیشه چپ‌گرا در امریکای سده بیستم)	ریچارد ژرتی / عبدالحسین آذرننگ
گاندی و ریشه‌های فلسفی عدم خشونت	رامین جهانگللو / هادی اسماعیل‌زاده
گفت‌وگو با بورخس	ریچارد بورجین / کاوه میرعباسی
لویاتان	توماس هابز / حسین بشیریه
لیبرالیسم	ژرژ بوردو / عبدالوهاب احمدی
لیبرالیسم (در تاریخ اندیشه غرب)	میکائیل گاراندو / عباس باقری
مراقبت و تنبیه (تولد زندان)	میشل فوکو / افشین جهانپنده، نیکو سرخوش
مردم سالاری (در تاریخ اندیشه غرب)	برونو برناردی / عباس باقری
میشل فوکو فراسوی ساختگرایی و هرمینیوتیک	پل رابینو، هیوبرت دریفوس / حسین بشیریه
نامه‌ای در باب تساهل	جان لاک / شیرزاد گلشاهی‌کریم
نقد قوه حکم	ایمانوئل کانت / عبدالکریم رشیدیان
نقش روشنفکر	ادوارد سعید / حمید عضدانلو
وجدان زندگی (گفت‌وگو با جورج استاینر)	رامین جهانگللو / پروین ذوالقدری
ویتگنشتاین-پوپر (و ماجرای سیخ بخاری)	دیوید ادموندز، جان آیدینو / حسن کامشاد
ویتگنشتاین و پژوهش‌های فلسفی	ماری مک‌گین / ایرج قانونی
یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی	رابرت هولاب / حسین بشیریه
هوسرل در متن آثارش	عبدالکریم رشیدیان

جامعه‌شناسی • مردم‌شناسی • روانشناسی اجتماعی

آینده کار	جیمز رابرتسون / مهدی الوانی، حسن دانایی
استدلال آماری در جامعه‌شناسی	مولر، شولسر، کوستر / هوشنگ نایی
افکار عمومی	ژودیت لازار / مرتضی کبی
اندیشه‌های بنیادی در جامعه‌شناسی	پنر کیویتو / منوچهر صبوری کاشانی
انسان و ادیان	میشل مالرب / مهران توکلی
انسان‌شناسی سیاسی	کلود ریوبر / ناصر فکوهی
انسان‌شناسی شهری	ناصر فکوهی

- امپراتوری نشانه‌ها
بنیادهای نظریه اجتماعی
پیمایش در تحقیقات اجتماعی
تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی
تجدد و تشخیص (جامعه و هویت شخصی در عصر جدید)
تحلیل محتوا (مبانی روش‌شناسی)
تغییرات اجتماعی
توسعه روستایی (با تأکید بر جامعه روستایی ایران)
جامعه‌شناسی
جامعه‌شناسی جوانان
جامعه‌شناسی خودکامی
جامعه‌شناسی سیاسی
جامعه‌شناسی زنان
جامعه‌شناسی قیام امام حسین (ع)
جامعه‌شناسی نخیه‌کشی
جامعه‌شناسی نظم
جامعه‌های انسانی
جای پای زروان (خدای بخت و تقدیر)
حاکمان (مبارزات طبقاتی در شوروی ۱۹۳۰-۱۹۴۱)
درآمدی بر انسان‌شناسی
درآمدی بر روانشناسی اجتماعی
درسهایی در فلسفه علم الاجتماع
ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناسی
ذهن بی‌خاتمان (نوسازی و آگاهی)
راهنمای سنجش و تحقیقات اجتماعی
سال‌های گوریچف («انقلاب سوم» یا پرسترویکا)
سرمایه‌داری و حیات مادی
سرمایه‌داری و آزادی
سیاست، جامعه‌شناسی و نظریه اجتماعی
سیاست و فرهنگ در نظام متحول جهانی
شهرنشینی در خاورمیانه
علوم انسانی: گستره شناخت‌ها
فرهنگ شرق و غرب (تحلیل تاریخ از دیدگاه روانشناسی)
- رولان بارت / ناصر فکوهی
جیمز کلنن / منوچهر صبوری
دی. ای. د. واس / هوشنگ نابیی
ناصر فکوهی
آنتونی گیدنز / ناصر موفقیان
کلوس کرپندورف / هوشنگ نابیی
گی روشه / منصور وثوقی
مصطفی ازکیا، غلامرضا غفاری
آنتونی گیدنز / منوچهر صبوری
برنهارد شفرز / کرامت‌الله راسخ
علی رضاقلی
حسین بشیریه
پاملا آبوت، کلر والاس / منبژه نجم عراقی
عمادالدین باقی
علی رضاقلی
مسعود چلبی
پاتریک نولان، گرهارد لنسکی / ناصر موفقیان
هوشنگ دولت‌آبادی
شارل بتلهایم / ناصر فکوهی
کلود ریوبر / ناصر فکوهی
کلود تاپا / مرتضی کبی
عبدالکریم سروش
جوئل شارون / منوچهر صبوری
پتربرگر، بریجیت برگر، هانسفریدکلنر / محمدساوجی
دلبرت میلر / هوشنگ نابیی
شارل بتلهایم / ناصر فکوهی
فرنان برودل / بهزاد باشی
میلتون فریدمن / غلامرضا رشیدی
آنتونی گیدنز / منوچهر صبوری
ایمانوئل والرشتاین / پیروز ابزودی
ویننت فرانسیس کاستللو / پرویز پیران، عبدالعلی رضایی
ژان فرانسوا دورنیه/ کبی، فکوهی، رفیع فر
مرتضی رهبانی

نام کتاب

نویسنده/مترجم

فهم علم اجتماعی	راجر تریگ / شهناز مسی پرست
قدرت، دانش و مشروعیت در اسلام	داود فیرحی
قوم‌شناسی سیاسی	رولان برتون / ناصر فکوهی
قومیت و قوم‌گرایی در ایران	ذکر حمید احمدی
کاوش در جامعه‌شناسی روانی	هلن شوша / دکتر مرتضی کبی
کشاورزی، فقر و اصلاحات ارضی در ایران	محمدرضا عمید / امین امینی‌نژاد
گفت‌وگوهایی با مانوئل کاستلز	مانوئل کاستلز، مارتین اینس / حسن چاوشیان، لیلاجوافشانی
گفت‌مان و جامعه	حمید عضدانلو
محکومان (مبارزات طبقاتی در شوروی ۱۹۳۰-۱۹۴۱)	شارل بتلهام / ناصر فکوهی
مشکله هویت ایرانیان امروز	فرهنگ رجایی
مقدمات جامعه‌شناسی	مارتین البرو / منوچهر صبوری
مقدمه‌ای بر آمار در علوم اجتماعی	نورمن کورتر / حبیب‌الله تیموری
نظریه‌پردازی انقلابها	جان فورن / فرهنگ ارشاد
نظریه طبقه مرفه	تورستین ویلن / فرهنگ ارشاد
نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی	لوئیس کوزر، برنارد روزنبرگ / فرهنگ ارشاد
یونگ و سیاست	لودویگر والتر اوداینیک / علیرضا طبیب

ادبیات (شعر، داستان، نمایشنامه، درباره ادبیات)

ارزوهایی بر باد رفته	انوره دو بالزاک / محمدجعفر پوینده
اقایی از سان‌فرانسیسکو	ایوان بونین / محمدرضا آتش‌برآب، بابک شهاب
ادبیات تطبیقی	طه ندا / هادی نظری‌منظم
ادبیات فارسی (از عصر جامی تا روزگار ما)	محمدرضا شفیعی کدکنی / حجت‌الله اصیل
ارمغان مور (جستاری در شاهنامه)	شاهرخ مسکوب
اسکندر و عیاران	گزینش و ویرایش علیرضا ذکاوتی‌قراگزلو
(تلخیص از کلیات هفت‌جلدی اسکندرنامه نقالی منوچهرخان حکیم)	
اکتاویو پاز (گفت‌وگوهایی با خولیان ریوس)	خولیان ریوس / کاوه میرعباسی
این برگ‌های پیر	مفده، تصحیح و تعلیقات: نجیب مایل هروی
(مجموعه بیست اثر چاپ‌نشده فارسی از قلمرو تصوف)	
پایه‌گذاران نثر جدید فارسی	حسن کامشاد
پسران معجزه	ژاکلین وودسن / منصوره حکمی
خاطرات سیلویا پلات	سیلویا پلات / مهسا ملک‌مرزبان
داستان گنجی و شاهنامه	کازوکو کوساکابه
داستانهای کوتاه امریکای لاتین	روبرتو گونسالس اچه وریا / عبدالله کوثری

نویسنده/مترجم

نام کتاب

در هزار تو	آلن روب گری به / مجید اسلامی
دشمنان جامعه سالم	سیدابراهیم نبوی
دشنه و سیب گمشده	پرویز رجبی
دین و ندیدن (گزیده گفتار و نوشتار ۱۳۷۵ تا ۱۳۸۰)	محسن مخملباف
دیوان پروین اعتصامی	ولی الله درودیان
رؤیای سه گانه	احمد پورنجانی
زنده ام که روایت کنم	گابریل گارسیا مارکز / کاوه میرعباسی
سخن پردازان سرگذشت خویش (کازانوا، استادال، تولستوی)	اشفان نسوایگ / محمدعلی کریمی
سرزمین موعود	ولادیسلاو ریمونت / روشن وزیری
سلام بر خورشید	محسن مخملباف
سه استاد سخن (بالزاک، دیکنز، داستایفسکی)	اشفان نسوایگ / محمدعلی کریمی
شعر عصیان (جفری هیل، آلن گینزبرگ، دیلن تامس، ولکاسا...)	علی اصغر بهرامی
شمال و جنوب (دوره ۴ جلدی)	جان جیکس / احمد صدارتی، یونس شکرخواه
شمال و جنوب (جلدهای ۶ و ۷)	جان جیکس / محسن اشرفی
صبح جوانی ما	سانم الفزاده / به کوشش شهاب الدین فرخ یار
عناصر داستانهای علمی تخیلی	گروه نویسندگان / خیام فولادی تالاری
قصه زندگی من	هانس کریستیان آندرسون / جمشید نوایی
قصه هایی کوتاه از آمریکا، آسیا، اروپا	بالدوین، بالزاک... / علی اصغر بهرامی
ماه خسته (مجموعه داستان کوتاه)	مسعوده حقیقی
مرگ پرنده (شعرهای استاد حسین مسروور)	به کوشش ولی الله درودیان
مقامات جامی	عبدالواسع نظامی باخرزی / نجیب مایل هروی
(گوشمهایی از تاریخ اجتماعی فرهنگی خراسان در عصر تیموریان)	
مقدمه رومی و تفسیر مثنوی معنوی (ویرایش دوم)	رنالد آلن نیکلسن / اوانس اوانسیان
من یک سایه ام (مجموعه داستان کوتاه)	فیروزه گل سرخی
میرام	پروا گرگویت / علی اصغر بهرامی
میناگر عشق (شرح موضوعی مثنوی معنوی جلال الدین محمد بلخی)	کریم زمانی
نوبت عاشقی	محسن مخملباف
نویسندگان روس	به سرپرستی خشایار دیبیمی
و نیچه گریه کرد	اروین یالوم / مهشید میرمعزی
یادداشت های یک دیوانه	نیکلای گرگول / خشایار دیبیمی

نیایش

من بر این اعتقادم که نیایش، روح و گوهر مذهب است و به همین دلیل باید هسته زندگی انسان تلقی شود، زیرا هیچ انسانی نمی تواند بدون مذهب زندگی کند، مهاجرتا گاندی

در کتاب نیایش، مهم ترین نوشته های گاندی درباره سیر و سلوک معنوی و رابطه او با خدا گردآوری شده است. مطالب این کتاب از میان نامه ها، مقاله ها، و کتاب هایی که طی پنجاه سال به نگارش درآمده اند انتخاب و گلچین شده است. بخش آغازین کتاب، کتدو کاوی است در معنا و مفهوم نیایش و به موضوعات مورد توجه خوانندگان با هر کیش و مذهبی می پردازد. در بخش دوم، شیوه های نیایش توصیف شده اند. در این بخش، گاندی عقایدی را مطرح می کند که هدف از آن احیای سنن مذهبی همد است. عقایدی که به راحتی با تجربه سایر ملت ها نیز قابل انطباق است. سخنان گاندی در این بخش نه تنها به شکل های نیایش مربوط می شود، بلکه به سوء استفاده هایی - که از نهادهای مذهبی صورت می گرفت و گاندی را وامی داشت سبک و شیوه خاص خود را در سیر و سلوک معنوی پیش بگیرد - نیز اشاره دارد. بخش سوم، غور و غوصی است در قدرت راهبان، یا تکرار بی وقفه نام خدا، که گاندی آن را برترین شکل نیایش می دانست.

نشر نی منتشر کرده است

- کتابهایی از عهد عتیق، بر اساس کتاب مقدس اورشلیم / پیروز سیار
- حکمت سلیمان، بر اساس کتاب مقدس اورشلیم / پیروز سیار
- حکمت بن سیموا، بر اساس کتاب مقدس اورشلیم / پیروز سیار
- ایمان یا بی ایمانی؟، امبرتو اکو، کاردینال ماریا مارینی / علی اصغر بهرامی



نشر نی

۲۴۰۰ تومان

ISBN 964-312-792-3



9 789643 127923